

نگین

ماهیت و
خصلت
«وام» ها و
«سرمایه
گذاری»

سیام آبان ماه ۱۳۴۷
سال چهارم - شماره مسلسل ۴۳
تک شماره بیست ریال



پین

حصہ
۱۵۱
کتاب



استاد پورداد - عکس از دکتر هادی شفاپیه

افسانه بیهرگی

گلوکوس نام یکی از قهرمانان اساطیری یونان است. در افسانه‌های آن دیار چندتن بهمین فام وجود دارند که معروف‌ترینشان خدای دریاهاست، و در شرح حال او گفته‌اند که: وی پسر سیزیف بود و از چشمه‌ای آب حیات نوشید و عمر جاویدان یافت اما برخلاف بعضی از مردم این زمانه که همه چیز را چشم و گوش بسته و کورکورانه میپذیرند و «در کارخانه‌ای که ره عالم و عقل نیست» فضولی نمیکنند همشهریان گلوکوس داعیه جاوید بودن او را نپذیرفتند و تهمت لافزنی و گزافه‌گویی باو بستند. گویا از قدیم‌ترین ازمه و حتی در عصر افسانه و اساطیر نیز سرزمین یونان زادگاه نسل خجسته‌ای بوده است از تیره و تبار همین پاناگولیس (متهم به توطئه علیه رژیم کنونی یونان) که تا لحظه طبع و نشر این ستور چشم براه جلاد است و در هر نفس نجوایی است و زمره‌های به پیشواز مرگ - از زبان شاعر خودمان که:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
من ز او جانی ستالم جاودان
او ز من دلخی ستاند رنگ رنگ
ما صورت مسخ شده این جاودانگی را در
افسانه گلوکوس می‌یابیم که وقتی با نابوری و

دم‌سردی و بی تفاوتی مردم روبرو شد برای اثبات پایداری و عمر نامتناهی خویش، خود را بدریا افکند، و از آن پس بود که او یکی از خدایان دریائی شد و دولت جاوید یافت. می‌گویند امواج دریا گلوکوس را از کران تا بکران، باین سوی و آن سوی میبرد، و در دریانورد و سیاحتگری که او را در اینحال می‌دید چنین می‌پنداشت که او خواهد آمد مرد بدیشان گلوکوس افسانه جاودانگی را با ناآرامی و تلاش و تکاپو و جنبش آدمی پیوند داد، و لطیفه نهائی افسانه او در اینست که پایداری و خلود، و زندگی جاودانه در خمود و خموشی و سکون و سکوت آدمی نیست، و مرگ واقعی زمانی فرا میرسد که انسان در گوشه خاموشی و فراموشی و نهانگاه عزلت و گوشه‌نشینی سردر گلیم آشد و غبار تنش حجاب چهره جان باشد. اما تحرك و جنبش را با سرگشتگی و تلاش مذبوحانه يك غریق نباید اشتباه کرد. اینجاست از فکر و اندیشه است، و کار و کوشش خلاقی برای بهزیستی و بهروزی و عروج و اعتلاء روحی و معنوی انسان، و آدمی که به این مقام معلا رسید و پیوند خود را از زندگی مبتذل روز و حرکت صوری و علائق زمینی گسست آنچه برپیکر و هیولای وجود خویش پوشانده‌اند دل رنگ‌رنگ است. وقتی که مرگ، این دلق رنگارنگ را از انسان گرفت جان جاویدان بجای خود باقی است. بیهرگی و جاودانگی در حیات چنین مردی، از همان لحظه‌ای آغاز میشود که دلق رنگارنگ - و اخیرا بشور و پیوش - جان خود را

بگوشه‌ای بیفکند و با استقبال مرگ شتاب کند.

این مقدمه، مؤخره‌ای است بر مرگ، نه تن از نامداران و بزرگمردان عالم هنر و ادبیات کلاسیک معاصر ایران: حضرات استاد پورداد - رهی معیری - و عباس فرات، که بنده متأسفانه بادمیچکدام بجز برخوردی کوتاه و تصادفی در گذرگاهی، و ارادت غایبانه، سابقه دوستی و فراودت نداشته‌ام. مسلم است که ادبیات فقیر و حقیر ما گنجینه‌های گرانبهائی از دست داده، و در این میان دلم بحال «عباس فرات» می‌سوزد که هرچه بود و هرکه بود از مشاهیر و الی‌عالم و جنت مکان نبود، و بهمین جهت سه‌روز بعد از درگذشت او، تازه خبرش در جراید کثیرالانتشار ما بچاپ رسید. اما آنچه بعنوان حسن ختام میتوانم گفت اینست که (اگر به موعظه‌گری تعبیر نکنید) بجای حیات آدمها، در فکر حیات اندیشه‌ها باشید. مرگ فکر و اندیشه، یا مرگ روحی بسی جانگدازتر و جبران‌ناپذیرتر از مرگ جسمی و هیولائی است. و عجبا که تا این زمان هنوز ندیده‌ام که کسی بخاطر فوت و موت فکر و اندیشه‌ای، مجلس بزرگداشت و تعزیت و تسلیتی بپا کند. این کار اگر آبی نداشته باشد برای روزنامه‌های عصر حقا که نان جانانه‌ای دارد، و حداقل اینکه ستون تازه‌ای بر آگهی‌های تجارتي ایشان می‌فراید.

محمود عنایت

زردی و سرخ دنیاها ناممکن

شود بزرگ میشوند و باد میکنند . سازمانهای اداری متورم میشوند . موسسات خصوصی بوجود میآیند . سینماها و مراکز تفریح واپراها و تاترها تاسیس میشوند . خانههای عظیم و زیبا مثل قارچ از زمین میرویند . مغازههای بزرگ مملو از اجناس در کنار یکدیگر بوجود میآیند . تعداد کالاهای مصرفی روز بروز بیشتر میشود . رقم درآمد شرکتها و موسسات خصوصی افزونتر میشود . و میزان ثروت و درآمد سرمایهداران سال بسال با ارقام خیره کننده بالا میرود و تعداد سرگرمیها و تفریحات و ضیافتها و مراسم و شب نشینیها به نسبت افزایش ثروت و درآمد طبقه مرفه افزایش مییابد . ارقام پس اندازها در بانکهای داخلی و خارجی و میزان مسافرت های تفریحی و اقامت در مراکز تفریحی اروپا و آمریکا و تعداد پرواز های هواپیماها بالا میرود . و در این میان فاصله بین فقر و ثروت بین اکثریت و اقلیت سرعت عمیق تر میشود .

هر قدر روابط اجتماعی و اقتصادی و اداری جامعه و تاسیسات آن در تاثیر گسترش افقی و سطحی و کمی از ارزشهای واقعی خود خالی میشوند ، قدرت در سیر عمومی همه مواضع را اشغال میکند . همه اعمال و آثار حقوقی و قانونی و تاسیسات اجتماعی مربوط بآن قدرت های طبیعی و ذاتی خود را از دست میدهند و همه قدرت های قانونی حتی با حفظ ظواهر سازمانی خود در قدرت منمرکز مستحیل میشوند . مراکز عصبی جامعه در زیر فشار قدرت منمرکز بیخس و فلج میگردند و توانائی آنها در شعاع و قلمرو قانونی بطور مطلق از بین میرود و بصورت يك سلسله آثار ظاهری درمیآیند که فقط آن مقدار قدرتی را که بآنها داده میشود در زیر نظارت شدید و دائمی اعمال می نمایند . شکل و محتوی این قدرت های القائی بکلی از ارزش ذاتی عاری میشود و تاسیسات قانونی و حقوقی جامعه فقط بصورت يك خط انتقال نیرو درمیآید . بدون آنکه در ضعیف کردن یا شدید کردن قدرت القائی کوچکترین تاثیری داشته باشند .

باین ترتیب نظم سیاسی و اقتصادی جامعه باشدت هر چه تمامتر خود را به ساختمان سیاسی و اقتصادی سرمایه داری بین المللی متصل میکند . و بدون ایجاد شرایط مساعدی برای رشد بورژوازی ملی و نهادهای دموکراسی ، بورژوازی ضرورت های تاریخی ناشی از فشارهای مخالف جهانی را با گسترش در سطح افقی و کمی پاسخ میدهد . و این گسترش افقی و سطحی را بهترین بهانه برای تراکم قدرت سیاسی و اداری و جلوگیری از رشد تدریجی نهاد های اجتماعی در چهارچوب قوانین قرار میدهد . در این صورت هر گونه تغییر و تحولی را با خلع بد از يك طبقه ممتاز و انتقال قدرت ها و امکانات اقتصادی و سالی و اجتماعی آن به طبقه ممتاز دیگر در چنان سطح نازک و رقیقی از تغییرات بنیادی انجام میدهد که هیچ گونه فشار و ضربه ای بر پایه های قدرت آن وارد نمیشود . و این خود بهترین «دلیل است» که تغییر هرگز از مرز کمی به قلمرو کیفی نباید تجاوز کند . زیرا هر تغییر در کیفیت روابط اجتماعی و تاسیسات آن منجر به تغییر نهاد و ارزش های اقتصادی و قدرت های اداره کننده آن میگردد . این گونه تغییر باعتبار اینکه در چه مجرائی از انتقال قدرت سیاسی انجام پذیرد تمرکز و تراکم عمودی قدرت را دگرگون میکند و قدرت را در تاسیسات حقوقی و قانونی اجتماعی تقسیم می نماید .

در غرب امروز باین مقدار از تقسیم قدرت به شیوه دموکراسی بورژوازی در سطح پارلمان و احزاب و سندیکاها و دادگاهها و شوراهای شهرداری و دولت قانع نیستند و این گونه توزیع و تقسیم قدرت های سیاسی و اجتماعی و اداری را دیگر قالب مطلوبی برای انعکاس ارزش ها و نیاز های انسانی نمیدانند . اهمیت این بحران از این جا معلوم میشود که روزگاری این ارزش ها در جامعه غربی پشتوانه رشد و توسعه نهاد های اقتصادی و اجتماعی بود و بعنوان محتوی اصیل قالب های سیاسی مورد غبطه و حسرت روشنفکران سرزمین های مستعمره و نیمه مستعمره قرار داشت همین

در روزگار ما جامعه ای که اساس روابط اقتصادی و اجتماعی خود را دگرگون نکند اگر قادر بحفظ سکون قرون وسطائی خود نشود دست به گسترش افقی و سطحی و یا کمی روابط و تاسیسات موجود خود میزند . تعبیر این گونه گسترش افقی و سطحی به تحول چند صباحی قادر است به دستگاه تبلیغاتی غذا برساند . تا هنگامی که فاصله ذهنی و عینی بین سکون و رکود قرون وسطائی قدیمی و گسترش سطحی و کمی روابط و تاسیسات پر شود ، این تبلیغات میتواند علت و جزئی خود را حفظ کند . ولی هنگامی که گسترش سطحی و کمی مشکلات و دشواریهای ناشی از سکون و رکود ذاتی روابط و تاسیسات را زیاده تر و پیچیده تر می نماید و عجز و ناتوانی دستگاهها برای تنظیم روابط تازه آشکار میشود ناچار اثر تبلیغات از بین میرود .

گسترش سطحی و افقی تمام ابعاد و سطوح اجتماع را فرا میگیرد . از شخصیت افراد جامعه گرفته تا منش و کنش خانواده و مدرسه و تغییراتی که در شهرها و سازمانها و تاسیسات و روابط بوجود میآید همه خواه ناخواه بعزت مواع اساسی که در راه تحول کیفی و عمقی و عمودی وجود دارد به بیماری رشد و گسترش سطحی و افقی و کمی دچار میشوند . در کنار این بیماری جهاز عظیمی برای زمینه سازی تبلیغاتی بوجود میآید . انواع آمپولها و سرم های هیجان انگیز به پیکر جامعه تزریق میشود . تا از این راه حرارت جسم افسرده و بی حرکت جامعه را بالا ببرند و بطور مصنوعی نمایی از حرکت و شور و شوق اجتماعی در آن بوجود آورند . همه چیز از شرق و غرب و شمال و جنوب ابعاد خود گسترش می یابد . شهرها بدون اینکه در عمق نهادها و بنیادهای سوسیو - اکونومیک و مسائل اقتصادی و اجتماعیشان تغییری حاصل

ارزش ها تمدن و فرهنگ کنونی غرب را بوجود آوردند و امروز قالب های ناشی از این ارزش ها در غرب متدین به کهننگی گرائیده است زیرا این قالب ها در برابر تکامل فکر و اندیشه انسانها ارزش و اعتبار شکل دادن و تجسم بخشیدن به نیاز های مادی و معنوی را ندارد. نسل جوان و روشنفکر غرب هر نظام اجتماعی که جامعه را بدون وجود بحث و گفتگوی دائمی در سطح سازمانهای مختلف و بصورت دستور و فرمان اداره کند قبول ندارد. کوششی که در کشورهای کمونیست برای انسانی کردن و دموکراتیزه کردن سوسیالیسم از طرف محافل دانشگاهی و جوانان و نویسندگان و هنرمندان بکار می رود بهمین علت است که سیستم اداری بر اساس صدور فرامین، دستگاه رهبری را به جمود و تعصب و دلبستگی بحفظ امتیازات بوروکراتیک میکشاند. مارکس میگوید که فشار خاص نظام سرمایه داری است و با از بین رفتن نظم سرمایه داری دستگاهها خود بخود از صورت عامل فشار خارج میشوند ولی پیچیدگی دستگاه تولید و مدیریت در روزگار ما ثابت کرده است که هیچ دستگاه اداری اعم از سرمایه داری و سوسیالیستی قادر بر هائی خود از خصوصیت فشار اجتماعی و سیاسی بر افراد هلت نیستند. معرفت و شعور آگاهترین و با فرهنگترین انسانهای قرن تمرکز قدرت را در هیچ نظامی برای رساندن انسان بآن گونه آزادی که در سوسیالیسم مستتر است مفید نمی دانند.

قدرت در تمام سطوح اجتماعی باید تقسیم شود. زیرا انسانها تا در شرایط مساوی از فرهنگ و اقتصاد و اجتماع قرار نداشته باشند نمیتوانند جامعه ای کمال مطلوب بوجود آورند.

در این حد از درك اجتماعی. استنباط ما از حکومت و قدرت اداره کننده بکلی کهنه و آلوده است. ما تصور میکنیم که اجتماع جنگلی است که موجودات آن بدون آنکه حق داشته باشند همدیگر را با چنگ و دندان پاره کنند، میتوانند آزادانه به گروه های مختلف حکومت کننده و حکومت شونده و فقیر و غنی و باسواد و بی سواد و دانشگاه دیده و مدرسه رفته تقسیم شوند. قانون در ذهن ما آن چنان چیزی است که نظم و امنیت را برای بقای این نوع از رابطه اجتماعی بر انسانها تحمیل میکند. در صورتی که انسان تا قدرت حکومت کردن نداشته باشد نمیتواند بحکومت تن در دهد. انسان باید نه بحساب مقدرات و امکانات خود و خانواده اش بلکه بحساب امکانات جامعه اش کار بکند و علم بیاموزد و شکم خود را سیر کند. انسان باید نه بحساب قدرت و استعداد فردی خود و یا خانواده اش بصورت فردی حکومت شونده یا موجودی حکومت کننده باقی بماند بلکه باید بحساب نظم صحیح اجتماعی همیشه در حکومت جامعه خود دخالت داشته باشد. چه شکلی از روابط اجتماعی قادر خواهد بود که این نوع دخالت مستمر و مداوم افراد را در نظم سیاسی و اداری جامعه تضمین کند؟

بورژوازی در پیشرفته ترین مراحل تاریخی خود و در مرفه ترین جماعات از تامین چنین تضمینی عاجز است.

در این نظم در عالی ترین شکل خود توده های انسانی به تقسیم بندیهای غیر طبیعی اجتماعی منقسم شده اند. در حالی که وجود تاسیسات اجتماعی زیاد از قبیل احزاب و سندیکاها و انتخابات برای مستقیم و تعمیم فرهنگ در توده ها بر کیفیت فشار توده ها بر مراکز قدرت افزوده است. قدرت بخاطر ملی کردن بسیاری از صنایع و وجود سندیکالیزم و احزاب مترقی و حقوق شناخته نشده کارگری و سندیکائی و بیمه های اجتماعی و انتخابات عمومی دموکراتیک از فشار خود تا اندازه زیادی بروی توده ها کاسته است ولی هنوز با نچنان تقسیم بندی که همه افراد را در برگیرد و خود را بعنوان يك عامل نظارت کننده در آوردن تن در نداده است.

این گونه تاسیسات عمومی باتمام فشاری که بر قدرت وارد می آورند در غرب امروز دچار توقف و رکود شده اند زیرا در ساختمان و اساس سازمانی آنها بخاطر وجود سلسله مراتب رهبری يك نوع مشابهت و همسانی ارگانیک با نظام سیاسی و قدرت حکومت

کننده بوجود آمده است. عبارت دیگر حد تکامل این سازمانهای اجتماعی بجائی رسیده که اگر با قدرت بمبارزه پردازند دست به نوعی انهدام و نفی نظم داخلی خود میزنند آنها به نقطه ای از تکامل کمی رسیده اند که خواه ناخواه باید در جهت يك جهش و تحول کیفی بکلی محتوی و شکل کنونی خود را تغییر دهند. بنابراین سازمانهای اجتماعی موجود در غرب نظیر احزاب و سندیکاها هنگامی میتوانند قدرت را به تقسیم و توزیع در واحدهای اجتماعی و ادار کنند که خود از داخل این نوع تقسیم را در واحد های داخلی خود بپذیرند. مسیر وجهت تاریخی تکامل در جهت تقسیم و توزیع قدرت در تمام سطوح اجتماعی برای گشودن زمینه و گفتگو و دخالت مستقیم و مستمر همه افرادی است که در واحد های اجتماعی بکاری مشغولند. و این حرکت تاریخی را میتوان گذشته از سوسیالیزه کردن کار و تولید و تقسیم درآمد و تعلیمات به صورت سوسیالیزه کردن قدرت تعبیر کرد.

در کشور های عقب مانده علامات بحران بصورت فردی کردن هر چه بیشتر قدرت و گسترش سطحی و افقی روابط و تاسیسات عمومی برای اجتناب از حصول به يك جهش اصیل بروز میکند. شهرها بدون عمق و محتوی فرهنگی و اقتصادی و روابط اجتماعی از عرض و طول بزرگ میشوند.

زندگی روزانه بصورت بازار پریها و پرفرت و آمدی در می آید که از درودیوار آن اشیاء رنگی بی خاصیت و فریبنده آویزان کرده اند.

اجبار يك نوع توجیه ساختگی از پیشرفت. چهره زرد و پژمرده و گرسنه اجتماع را با سرخاب و سفید آب غلیظ از جشن ها و فستیوال ها و جشنواره ها و نمایشات خیابانی و هلهله ها و هیاهوهای قالبی آرایش میدهد. سازمانهای اجتماعی بدون محتوی با همه وجود خود ادای دموکراسی را در می آورند طبقه ممتاز بسرعت غنی تر میشوند و بسرعت بروسایل تجمل و تقن خود مبادرند.

بورژوازی مستقیم بصورت دلال و واسطه سرمایه های خارجی و همدست و شریک آنها در می آید هیچ غریزه و غروری در این طبقه برای رقابت با کالاهای خارجی و بستگی ها و پیوندهای ملی باقی نمی ماند.

همانطور که قدرت از نظر سیاسی این وابستگی را قبول میکند سرمایه داران از نظر اقتصادی بازار های داخلی را در اختیار بهره برداری خارجی قرار میدهند.

همه طرحهای مربوط به گسترش افقی اقتصادی و صنعتی و کشاورزی در جدول تنظیم شده منافع بورژوازی واسطه و شرکای خارجی آنها با مخارج و هزینه هائی گزاف انجام میگیرد.

کالاهای و تولیدات محصول همکاری بین بورژوازی واسطه و سرمایه دار خارجی است که در داخل تولید میشود و باقیمت های گزاف بمصرف کنندگان داخلی فروخته میشود.

درآمد ناچیز اکثریت مردم از این راه بطور مستمر و روزانه و از طریق پرداخت اقساط بچیب بورژوازی واسطه میرود و دنیای مادی و معنوی اکثریت مردم روز بروز در زیر فشار گرانی و قسط و عوارض و مالیات کوچکتر و تاریکتر و خاموش تر میشود. و برعکس دنیای افسانه ای بورژواها روز بروز وسیعتر و پر تجمل تر و باشکوه تر میگردد. در آن دنیا تغذیه و گرسنگی مزمن و پنهانی چهره ها را زردتر و نزارتر می کند و در این دنیا پول و قدرت و بی نیازی مفرط حوصله ها را از تفریحات عادی و معمولی تنگ میکند و سرگرمی ها بسرعت تازگی خود را از دست میدهند و کار از لذت و تفریح به هم چشمی و مسابقه و پیشی گرفتن از یکدیگر میرسد و تا سرحد هیستری و جنون بالا میرود.

و در عین حال قدرت در قفا و بتدریج تمام مواضع خالی را اشغال میکند. به «هدایت» عقاید و افکار می پردازد. تخم شك و سوء ظن و نفاق می پراکند به تصور اینکه همه دانه های روئیده و رویانده احساس و شعور و وجدان آدمیزاد را از بیخ و بن خشک کند.

خصلت وامها و سرمایه گذاری های خارجی و کمک مالی پیشرفته به کشورهای در حال رشد

روز سه شنبه چهاردهم آبان ماه ، خداداد فرمانفرمائییان قائم مقام بانک مرکزی ایران در يك مصاحبه مطبوعاتی ، صریحا اعلام داشت که بعضی از شرکتهای خارجی در ایران برای انتقال ارز و فرار دادن سرمایه از ایران ، به اقداماتی مبادرت کرده اند . این شرکتهای حتی کار را به آنجا کشانده اند که با تربیت دلال و اعزام آنان به نقاط مختلف کشور ، به انتقال ارز و فرار دادن سرمایه مبادرت میکنند .

قائم مقام بانک مرکزی ایران پس از بیان مطالبی در حول و حوش همین مساله گفت :

«... بانک مرکزی پیوسته این مساله را مورد توجه قرار داده است که سرمایه های ایرانی در شرایط و موقع کنونی اقتصاد ایران ، نه تنها بازده بیشتری خواهد داشت ، بلکه برای پیشرفت اقتصادی مملکت بسیار مفید و موثر است ... شرکتهای خارجی مذکور و دلالان آنها ، مردم را از راه مستقیم دور میکنند و به انواع حیل ، پول مردم را به خرید اسنادی که هزار جور اسم دارد ، متوجه میکنند و با تبدیل آن به ارز خارجی ، این پولها را برای سرمایه گذاری به ممالک دیگر میفرستند ... دلالان و شرکتهای خارجی نه تنها باعث تضییع امر سرمایه گذاری در ایران میشوند ، بلکه طرز تفکری در ایران به وجود خواهند آورد که علاقه مردم را به پیشرفت اقتصادی کشور کم میکند » .

فرمانفرمائییان تصریح کرد که :

«من در این زمینه اعلام خطر میکنم و میگویم که این خطر از بابت فعالیت فوق العاده آنها وجود دارد ... باردیگر یادآوری میکنم که در اسناد خارجی سرمایه گذاری نکنید و تاکید میکنم که از سرمایه گذاری در راههای غلط و تجملی دوری کنید .

در حال حاضر مشکل است بگوئیم چه مقدار پول مردم این کشور را شرکتهای خارجی و دلالان آنها به خارج منتقل میکنند ... تا قبل از مقررات جدید و آزادی نسبی خروج ارز ، پولهایی به خارج میرفت . اما در شرایط کنونی که اقتصاد مملکت روبه پیشرفت است ... چرا باید به دلالان خارجی اجازه فعالیت داد ؟ » .

بی شبهه آنچه خداداد فرمانفرمائییان میگوید ، همه آن چیزی نیست که در این زمینه وجود دارد و همه آن چیزی نیست که میتواند بگوید ولی در يك مقام رسمی تنها حرفهای خاصی را میتوان بر زبان آورد و نیز این حرفها را تنها در مواقع خاصی میتوان بیان کرد .

اگر سرمایه گذاران خارجی به تربیت دلالان و اعزام آنان به مراکز پر جمعیت کشور دست زده اند ، اگر سرمایه گذاران خارجی و دلالان آنها به غارت سرمایه های ملی ما مبادرت میکنند ، اگر آنها برای جذب و جلب سرمایه های سرزمین ما ، برنامه ها و نقشه های خاص و حساب شده ای را دنبال میکنند و بالاخره اگر آنها از هیچ گامی در راه بی رقی کردن اقتصاد ما و توصیه پذیر کردن آن خودداری نمیکند ، این ناشی از خصالت آنهاست ؛ اعمال آنها ناشی از وجود آنهاست . آنها کاری جزین نمیتوانند کرد و اگر به راهی دیگر بیفتند در حقیقت خامیت وجودی خود را از دست میدهند .

بحثهایی که ما در شماره های پیش درباره بورژوازی کمپرادر کردیم و راه و خصلت آنها بازگفتیم ، می بایست به همین مسائل ختم میشد و ما بر سر آن بودیم که بحث را تا بدینجا دنبال کنیم و اکنون که يك مقام رسمی اقتصادی ایران ، آشکار و پنهان بر سخنان ما صحه گذاشته است و حرف آخر را بیان کرده ، مارا چاره ای جز آن نیست که در این باره عیان تر سخن بگوئیم و ماهیت آنچه را که با عناوین آراسته « کمک » ، « وام » و « سرمایه گذاری » به کشور ما و دیگر کشورهای در حال رشد سرازیر شده است ، فاش کنیم .

اینان چه میکرده اند ؟

این نکته نیز گفتنی است که پس از بحثهای مفصل ما در دو شماره نگین « شماره های مردادماه و مهرماه » درباره کمپرادر شدن بورژوازی ملی کشورهای در حال رشد و سخنان قائم مقام بانک مرکزی ایران ، روزنامه ارگان حزب اکثریت در شماره چهارشنبه ۲۲ آبان ماه ۱۳۴۷ ، مقاله اساسی خود را تحت عنوان (اقتصاد دلالی) به بحث درباره اقتصاد کمپرادر اختصاص داد و در طی این مقاله اشعار داشت که براساس برنامه حزب اقتصاد دلالی

را محکوم میدانند. زیرا در همان مرامنامه تصریح شده است که حزب مذکور با ایجاد و وجود و حضور اقتصادی دلالتی در زمینه های مختلف اقتصادی کشور مبارزه میکند. در این میان این نکته مطرح میشود که حزبی که براساس مرامنامه خویش موظف به پیش گیری از ایجاد اقتصاد دلالتی است و افرادی که با چنین مرامنامهای در حدود شش سال است که تحقق چنان هدفهایی را وجهه همت قرار داده اند، درین مدت طولانی در برابر وجود و تلاش همد جانبه (اقتصاد دلالتی) نباید سکوت اختیار میکردند. و در حالی که افراد موثری از این حزب نقش نافذی در گردش امور دارند، قاعدتاً نباید اجازه میدادند کار به آنجا بکشد که یک مقام مهم اقتصادی کشور، صریحاً به وجود (اقتصاد دلالتی) اعتراف کند و به سرمایه های ملی ما که بوسیله دلالان بیگانه از کشور خارج شده است، اشاره کند؟

و آیا پس از انتشار مقاله مذکور، این اصل مهم به خاطر خواننده خطور نمیکند که تنها مرامنامدهای مترقی و سخنان دلنشین و گوشنواز، حلال هیچ مشکلی نیست و هیچ دردی را شفا نمیبخشد؟

بهر حال، مساله بر سر سرمایه گذاری های بیگانه و دلالان سرمایه های بیگانه بود و فاش گفتن ماهیت آنچه با عناوین آراسته «وام» و «کمک» و «سرمایه گذاری» به سرزمین ما و دیگر سرزمین های در حال رشد سرازیر شده است:

همچنانکه در مقالات پیش گفتیم پس از جنگ جهانی دوم و برچیده شدن بساط استعمار مشخص در سرزمینهای مستعمره و نیمه مستعمره، امپریالیسم که توان بیشتری در طی جنگ یافته، در جستجوی طریقی سودآورتر و بهتر برای استثمار مردم سرزمینهای عقب افتاده - نامی که خود بر مستعمرات و نیمه مستعمرات قبلی گذاشته بود - می بود. به نئوکلنیالیسم یا استعمار جدید رو آورد.

نخستین تمهید در این طریق به وسیله ایالات متحده و براساس نقشه «مارشال» انجام گرفت.

با اجرای این نقشه از یکسو کار استعمار مشخص - که دیگر به سود کشورهای مستعمره دار نبود - پایان مییافت و از سوی دیگر کشورهایی که هنوز به مدارج رفیع صنعتی پای ننهاده بودند، در زنجیر اسارت مالی و اقتصاد گرفتار میامدند و مصرف کننده بی چون و چرای تولیدات تکنولوژی پیشرفته و مدرن میشدند.

هنگامی که این نقشه طرح شد و ایالات متحده در کار اجرای آن بود، خود جرج مارشال طراح نقشه اشکالی ندید که صریحاً بگوید:

«کاملاً صحیح نیست گفتن این مطلب که کوششهای کشورهای متحد برای کمک به ترمیم اقتصادی جهان، تنها از ملاحظات نیکوکارانه ناشی میشود»

و این يك امر بدیهی بود که «کوششهای انحصارات بین المللی برای کمک به ترمیم اقتصادی جهان» نه تنها از هیچگونه «ملاحظات» نیکوکارانه ناشی نمیشد، بلکه به طور و طرزی تام و تمام از ملاحظات کاسبکارانه و سوداگرانه ناشی میشد.

سه عامل اساسی گریز از بحران

براساس این نقشه بود که غارت منابع و ذخائر کشورهای در حال رشد، از طریق تازه و بی دردسری آغاز گردید و اقتصاد ممالک صنعتی شکوفان تر شد و امپریالیسم بین المللی شریانهای حیاتی ممالک در حال رشد را در اختیار خویش گرفت و اقتصادی دچار راشی تیسیم برای ممالک توسعه نیافته به بار آورد.

در دوران ما برای اقتصاد سرمایه داری، «وام»، «کمک» و «سرمایه گذاری» سه عامل اساسی گریز از بحران، بیکاری طبقه کارگر خودی، و جلوگیری از هر نوع حرکت برای درهم پیچیدن طومار حیات امپریالیسم جهانی است، به عبارت دیگر کشورهای صنعتی و در پشت سر آنها، امپریالیسم بین المللی از طریق اعطای وام، دادن کمک و سرمایه گذاری در کشورهای در حال رشد، خود را از واماندگی میرهاند و به حیات خویش دوام میبخشند.

ببینیم این وامها، کمکها و سرمایه گذاریها از چه قماش است و چه

نتایجی برای امپریالیسم بین المللی و کشورهای باصطلاح «پیشرفته» به بار آورده است؟

چندی پیش «پل هوفمن» رئیس صندوق عمران بین المللی، وابسته به سازمان ملل، اعلام داشت که در سال ۱۹۶۴ کارخانه ها، شرکتهای کشتیرانی، دانشگاهها و مهندسان مشاور ایالات متحده، یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار از طریق کمکهای خارجی ممالک پیشرفته به ممالک در حال رشد، عایدی نداشته اند.

در دومین کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل که امسال در دهلی تشکیل شد و نمایندگان ۱۲۱ کشور و ۴۴ سازمان بین المللی در آن شرکت داشتند، به مسائل وامهایی که ممالک باصطلاح پیشرفته به ممالک در حال رشد میدهند اشاره شد. کنفرانس اعلام کرد که بهره وامهای مذکور سخت سنگین است - در حالی که کشورهای در حال رشد یعنی وام گیرندگان آزاد نیستند که وامهای دریافتی با چنان بهره های سنگینی را به دلخواه به مصرف برسانند، بلکه این کشورها موظف اند در ازاء دریافت وام، کالاهای مورد احتیاج را از ممالک وام دهنده خریداری کنند.

در همین زمان بود که سازمان ملل اعلام کرد کمکهایی که مشروط به خرید کالا است، تنها يك معامله بازرگانی پرخرج است که موجب میگردد ارزش کالاها و خدمات خریداری شده از کشورهای پیشرفته، در حدود ۱۵ تا ۲۵ درصد افزایش یابد.

و این امر در حالی است که کشورهای صنعتی از ایجاد صنایع بزرگ در ممالک در حال رشد جلوگیری و بدین ترتیب عملاً آنها را وادار میکنند که برای مصارف خویش، خریدار بی چون و چرای کالای ممالک پیشرفته باشند.

در روابط بین المللی چنین کاری که سبب بی رمق شدن اقتصاد ممالک در حال رشد میشود، بدون هرگونه قباحتی اعلام و عملی میشود.

ممالک پیشرفته توسعه صنعتی کشورهای در حال

رشد را ضروری نمیدانند.

فی المثل هنگامی که در نوزدهمین دوره اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل مساله ای تحت عنوان (صنعتی کردن و موازین ضروری برای افزایش تولید در کشورهای توسعه نیافته) مطرح شد، نماینده ایالات متحده صریحاً با آن مخالفت کرد و آشکارا گفت که «اقتصاد کشورهای توسعه نیافته باید تابع نیازمندیهای بازار جهانی باشد»

همو اضافه کرد که «توسعه صنایع ملی از آن جهت که مصنوعات مورد احتیاج را میتوان از کشورهای خارج وارد کرد، ضروری نیست» و بدین ترتیب کشورهای پیشرفته به شکلی آشکار، در این طریق اند که از هرگونه توسعه صنعتی ممالک در حال رشد جلو بگیرند و اقتصاد آنها را وابسته به خود کنند - و تاکنون نیز موفقیتهای آنها در راهی که پیموده اند، کم نبوده است.

کشورهای باصطلاح پیشرفته که عملاً هم خریدار و هم تعیین کننده قیمت مواد خام - یعنی بخش اصلی صادرات - ممالک در حال رشد هستند، با بازی قیمتها و حساب سازی و کلاه گذاری سودهای کلانی نصیب خود کرده اند. اگر براساس متوسط قیمت صادرات و واردات سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷، غواید صادراتی کشورهای توسعه نیافته را در نظر بگیریم، می بینیم که زبان حاصل از روابط نامساعد بین المللی تقریباً به سالی ۲۲۰۰ میلیون دلار بالغ میشود - به عبارت دیگر، چون کشورهای پیشرفته صنعتی شدن ممالک غیر صنعتی را لازم نمیدانند و از آن جلوگیری میکنند، چون کشورهای باصطلاح پیشرفته مردم ممالک عقب مانده را در خرید کالاهای صنعتی وابسته به خود کرده اند، چون قیمتها را خود تعیین میکنند و بازار باصطلاح بین المللی در دست آنهاست، سالی ۲۲۰۰ میلیون دلار از درآمد اندک مردم کشورهای در حال رشد را می ربایند و به جیب خویش می ریزند.

در آمد مردم فقیر به جیب صاحبان

سرمایه سرازیر میشود

درآمد ملی ایالات متحده که در سال ۱۹۶۱ به ۱۱۷ میلیارد دلار رسید، بقیه در صفحه ۷۱

« شاعر کاهلان »

(۲)

قضیه چوب و کربه دزد را لابد مسبوق هستید... پس از آنکه مختصر آردی از این قلم بردامن کبریائی موج نو شعر امروز نشسته دوسنی ناشناخته در مجله‌ای گویی در برابر آینه ایساده ، چهره نویسنده را از سیمای خودمرسم کردند ... این تذکر نه میتواند گله باشد و نه شکایت مطمئناً تا ذهن علیلی و نگاه‌های تنگ به زمانه می‌نزد چنین کنند بزرگان! اما برگزین از افاضات متوالیان قدونیم فد ضریح موج نو ، «حرف خود را بگیریم دنبال» . «شاعر کاهلان» هم لقبی است مکشوف از این بند شعر احمدی که می‌گوید «من برای کاهلان می‌سرایم» .

شاعر، به مرتبه‌ای اعلای شعر لطمه می‌زند . پس بعضی کلمات حذف میشوند و برخی کلمات مشکل دیگر بجای کلمات آسان قرار میگیرند . و در نتیجه کلمات هر مترع و تمام شعر نویی به تصادف و از سر نو انتخاب شده‌اند. تصویرها به معادله چند معنوی بیشتر شبیه هستند تا تصویر . در هیچ يك از شعرها پیوند ارتانیک منطقی بچشم نمی‌خورد . میتوان به سادگی در شعر اول کتاب سوم به نام «آغاز در تدفین» همه قسمت های دیگر جز این چند خط را برداشت و وبا استعانت همان زبان الکن با کلمات ادبی که در خواب حرف می‌زنند دریافت :

شهری فریاد می‌زند : آری

کبوتری تنها به کنار برج کینه میرسد

میگوید : نه

شهر و کبوتر امتلا کنایه از آزادی پرنده باهم ارتباط دارند . اما برج کینه در این میان چه نقشی دارد . بعد ، این آری یانه در برابر کدام برشش است . این را حتی آنها هم که مدعی اصالت موج نو هستند ، به هیچ وسیله نتوانند معنی و تعبیر کنند . مگر تعبیر تراشی که امری علیحده است. سهل است که به چنین کوششی نمی‌پردازند تا شعر را معنی کنند . از عبارت «لعنت بردیو» بیاد کسی می‌افتیم که کابوس براو چیره شده ، و هر دم که از استیلائی فزاینده کابوس میگردد، صدای گوینده خفته‌تر، نامفهوم تر و بی‌ربط تر میشود . این دیوکی است و چه چهره‌ای دارد . این طلسم مقوائی را با هیچ کلیدی نتوان گشود . شاید کسی که در استیلا است از استیلاگر خبر ندارد ؟ این آری ها یانه ها چندین جای دیگر هم تکرار شده اما باز هم معلوم نیست در برابر کدام پرسش فلسفی و یا واقعیت اجتماعی یا فردی .

بعد از توری در اوراق گراف دفتر آخر شعر «ا» احمدی میتوان به تضادی برخورد که همه جا سایه بر سر او افکنده ، مثلاً :

«هیچکس آخرین سکه خود را در روز قحطی به بازار نخواهد برد .»

و «هر بذر تنبلی روز عید به تماشای شهر می‌آید» .

که در معنا متباین‌اند ، مگر با تعبیری که هر معبر بزرگ در پس این کلمات می‌واند بکند . از این معانی که نمودار سرگشتگی شاعر در درون خود است بسیار شاهد میتوان آورد . ریشه‌ی این دودلی و تردید در کجاست ؟ این شاعر و امثال او که اغلب بدون يك جهان‌بینی پیشرو ، یا نسبتاً پیشرو ، وبدنبال منافع طبقاتی خود هوادار يك طبقه یا قشرده هستند . بهنگام انتخاب قطعی وامی‌مانند . این بلانکیفی از کارآنان اثری سترون می‌سازد ، و در نبود هیچ جریان راه پرنده ، میتواند اندیشه‌های دیگران را هم عقیم کند . در هر کتاب احمدی میتوان چهره عبوس ، چهره خندان و در هر حال تردید شاعر را دید که گاهی فقط مشاعده‌گری است بدون اسلوب تبیین و توضیح مشاهده . شاعر نمیداند کدام سمت را باید انتخاب کند . با کدام طبقه بگردد . به خواستگاه و سرمزل تاریخی خود به رود یا راه سرمزل زر و زور را پیش گیرد . در این برزخ و باسطلاح ژورنالیستی «برسر دوراهی» کار يك سرده است . مادام که سمت انتخاب نشده ، حدوسط وجود ندارد . بیطرف ماندن ، راه درستی نیست .

پس از تریه نامه‌ای که بر صدر کتاب «روزنامه تشیبه‌ای» آمده است ، توقع بالا می‌گیرد . در پی مختصر روزنه‌ای از نور بهمه دیوارهای «بست» شاعر رو می‌آوریم . بخصوص آنجا که می‌گوید :

« آنچه آزمودنی است

حقیقت زنده است

نه پندار مجلل و تزئین شده

که فقط آینه های کدر

با آن هم خوابگی میکنند» .

میزان توقع بیشتر از پیش میشود . این هم تفسیر «سکوت جذبه ندارد» . پس سرانجام تصمیم بر آن شده که سکوت فرو ریخته و حقیقت زنده نمودار شود . اما چگونه میتوان به حرفهای يك روشنفکر که هیچ فاطمیت ندارد و به وظایفی که برای خود تعیین میکند ، عمل نمی‌کند ، دل خوشی داشت . از این حرفهای بظاهر فتنک وبدون پشتوانه واقعیت که بخوریم ، باز همان چشم تنگ‌بین با جهان محدود به دو سه وجب دوروبر است و جهان بینی این بیننده هم معبر در حدود همین جهان تنگ .

مضمون شعری مانند «لیل‌القدر خیر من الف شهر» چنان است که انحرار در مردابی به مایه کوچک چینه‌های بر خورده‌ای ، شعری که ، دست کم بظاهر ، داغ باطل یاس برپیشانی ندارد و نوید میدهد که :

« هر بذر تنبلی روز عید به تماشای شهر می‌آید

و یا «پلی که از خورشید افروختنی» باشد . ماندنی است .

شگفت آور نیست ؟ مگر این همان سراینده‌ای نیست که می‌سرود «فرجام همه راهها به اندوه میانجامد» پس با پلی که به خورشید می‌انجامد چه کار دارد . جواب شاید این باشد که شعر محصول سیلان ذهن است و احساس لحظه‌ای و از این قبیل ... سراینده‌ای که بدین گونه می‌سراید ، اگر قرار باشد ، یکدستی در برداشت و سخن داشته باشد ، باید ذهنی سرشار از مفاهیم و ارزشهای ثابت داشته باشد والا گاهی یاس ، گاهی امید زمانی تسلیم وزمانی عصیان که همه را هم سیلان ذهنی هنرمندی اصیل بوجود آورده است !

نکته‌ای در حاشیه . منقذی که وظیفه‌ی مهم و عاجل شعر را غنی کردن زبان و انتقال زبان به نسلهای دیگر میداند و در این عقیده از الیوت هم سبقت می‌گیرد ، در کارگره خورده احمدی چه اثری بر زبان فارسی می‌بیند و تصور میکند از احمدی چه میرایی برای نسلهای آینده خواهد ماند . در اینجا بحث برسر وظیفه‌ی شاعر و شعر نیست ولی حتی حداقل اینگونه کوتاه‌بینانه که کار شاعر ونفوذ او را در زندگی دآوری کنیم و نخواهیم که بزواله اوج‌گیرنده صدای زندگی باشد و به کمک که میتواند و باید در راه غنی کردن زبان و از این قبیل ، بکند بسنده کنیم ، چه دست آوردی داشته‌ایم . آیا ترکیب صفت ها و موصوف های منجصور . به غنای زبان ما کمک میکند جاندار پنداشتن اشیاء بی‌جان که غالباً بوی مالیخولیا میدهد و متداول این شاعر است . چه سنگی برستون رفیع زبان پارسی گذارده است . مصالح ادبیات کلمه است ، کلمه با بار عاطفی سنتی و مفاهیم حاس خود نمیتواند بازیچه و اسباب تفتن باشند .

گاهی چنان بنظر می‌آید که شاعر جمله‌ای دارای تمام اجزاء نوشته و بعد دریافته که دست یافتن به معنای (احتمالی) آن آسان است و (به‌گمان

غبار سرخ

غبار سرخ
از کویر زرد
بی هیچ وزشی
سنگین ، سنگین
چون کرکسها
پای گرفتند
در پرواز

آغاز کردند
سفر مرموز خویش را
از جاده های تفته ی خورشید

از نیمه های شب
ساعت گذشته بود
که چتر بازهای غبار
با استتار خاکستر
فرود آمدند
بر برجهای تصفیه شهر

پرواندها به ثانیه ای
از چرخش باز ایستادند
ذرات

روغن ها را ، مکیدند
و چرخ دنده ها را
در سکون کشیدند

آنگاه
از تونل مستدیری لوله ها
پیشروی آغاز کردند
در انشعاب ۵۲۲

سالن کنفرانس عالی :
نقشه

منطقه به منطقه
بخش به بخش ...
دایره های سبز
ستاره های زرد
دقیقاً بررسی شد
از سیم لوله ها
رادارها
هدایت افواج غبار را
تعهد کردند
رگهای جوی از خوف
در التهاب تبی تند
میسوختند

و شهر
در بستر شباندی مینائی
رؤیای رنگهای نئون میدید
و جشن های آتش بازی
آبی از حوضهای کاشی
یکباره رنگ باخت
و ماهیان سرخ
به گل ماندند

فواره ها
فروزش شمعی خویش را
فرو خوردند

و گامهای تردد
افسرد و بازماند

غبارهای مسلح
از شیرهای آب
با گاز
بیرون جستند

از : ر - مازیار

فستیوال فیلم کودکان در

در گوشه ای از کشور ما کارخانه ذوب آهن می - سازند و در گوشه دیگری یکی از تفریحات مردم **فال نخود است** و هنوز در گوشه و کنار همین تهران بزرگ و نورانی ما ، خالکوبازی ، تپله بازی ، لیس پسیس و بیخ دیواری از بازی های مفرح کودکان و جوانان است . باعتقاد من اگر تمام دنیا در فستیوال امسال شرکت میکردند تا موقعیکه بسیاری از کودکان مادرچنین دنیائی زندگی می کنند ارزش کمی و کیفی چنان جشنواره هائی برای ما بی تفاوت است .

چه خوب بود همچنانکه در اروپا - و در همین آبادی ما در بعضی موارد مرسوم و متداول است درین فستیوال نیز بعد از هر فیلم که نمایش داده میشد از ده ها کودک ، جوان و بزرگسال تماشاچی لااقل به اختصار نظرات آنان سؤال میشد . بدین ترتیب کمیته اجرایی فستیوال میتوانست با یک مراجعه ساده به افکار تماشاچیان قدرت درک و بینش و برداشت و چگونگی استنباط

معدودی توانائی دیدن آن را داشته باشند . اگر این اصل را قبول کرده باشیم باید جبرا بپذیریم که این فستیوال بمعنی واقعی موفق نبوده است باید از خودمان پرسیم چند نفر از مردم و (کودکان) این فیلم ها را دیده اند .

چند نفر توانسته اند از این تعداد فیلم چیزی برداشت کنند ؟ اگر چه برداشتی مغایر با منظور و هدف سازنده آن باشد . هرگاه نسبت در صد جوابهای مثبت بیشتر از ارقام منفی شد آنگاه میتوانیم بقول آقای «جان هالاس» «بی هیچ شك» از نتیجه کار خود راضی باشیم .

«اهمیت جهانی» این فستیوال برای ما تا موقعیکه از مفاهیم فیلمی نتوانیم بهره برداری کنیم چیزی در واقع بی معنی است . ممکن است «اهمیت جهانی» این فستیوال برای بعضی ها و یا بعضی از شرکت کنندگان هدف غائی باشد ، این بحثی است جداگانه ، ولی همانطور که گفته شد چنین کوششی برای مردم ما بی نتیجه است

سومین فستیوال فیلم کودکان با سخنان آقای «جان هالاس» که گفت : « بی هیچ شك ، این فستیوال اهمیتی جهانی دارد» و خیلی چیز - های دیگر پایان یافت .

آقای هالاس ممکن است درست گفته باشند «بی هیچ شك» ، ولی آیا همین کافی است که دلخوش کنیم که این فستیوال دارای اهمیت جهانی است ؟ آقای جان هالاس و دیگر گردانندگان این فستیوال فقط باین دلخوش کرده اند و توجه داشته اند که (شصت و چند کشور با... فیلم) درین فستیوال شرکت کرده اند .

هدف يك فستیوال نمیتواند در کمیت و کیفیت آثار هنری معرفی شده بسته و محاط شود ، عنصر سوم که در واقع عنصر اصلی است بیش از کمیت و کیفیت باید مورد توجه قرار گیرد ، و این عنصر سوم فرد است ، فرد با دنیائی که او را ساخته است ، فرد با دنیائی که او است ، فرد با دنیائی که او را بادیاهای دیگر پیوند میدهد و گاهی هم در آنها مستحیل میکند . اثری با کیفیت غیر قابل پذیرش و نارسا و قتیکه در معرض افکار افراد قرار گیرد ، بهتر است از اثری هنری ، با ارزش مطلق که فقط افراد

با شیر قهوه ...
با جای
با آبگوشت
آمیختند

هر کس که تشنه بود
آبی غلیظ می نوشید
غلظت

مذابدهای عطش بود
خونها ... بخار میشد
تا آسمان ابری کابوسهای سرخ
تا دیگهای ذهن
که میجوشید

حبابها
با انفجارهای مداوم
کودکان حشره میزادند
با دهانهای مکند
کز اسفنجها
شیری برنگ سرخ
مینوشیدند

میدیدند
با گویهای منفجر شدهی چشمهایشان
در انهدام سیلی از آتش
شهر بزرگ را
چتر شوم سرخ
قارچ سمی

از ابرهای مخملی
ز گبارهای آتش میبارید
سراب مذاب

میزان الحراره ها را
تا حد انفجار
اوج میدادند

در آسمان شهر

خورشیدهای تفتد
هر لحظه از تصادم
مدیپاره میشدند
در شب

ولولدها

رگهای جاری ، بر عضوهای شهر
اشکال گنگ نورانی
حجم میزدند

در تنگنای فشرین اسکلتها
شهر خفقان گرفته بود
غبارهای سرخ فضائی
غبارهای سرخ آبی
غبارهای کویری
غبارهای مهاجم
بر فراز آخرین مراکز مقاومت
پرچم اشغال
افراشتند

و موریاندهای سرخ غبار
متراکم
آنقدر

زندگی نباتی خوردند
تا از جنبش
بازماندند

تا آن زمان
که عقربه ها
در جاده های قبر
ماسیدند

تنها
دریای زرد کویر بود
و یکتا جزیره اش
از تپه های سرخ

کشور ذوب آهن و فال نخود

آنان را بشناسد .

برای پیش برد ، برای انتقاد ، برای رهبری
برای مبارزه ، برای اصلاح ، برای کوبیدن یابید
شناخت و شناساند .

«فیلمهای مخصوص کودکان در جوامع پیشرفته
ما سخت مورد نیاز است این فیلمها میتواند به
تربیت کودکان یاری موثر کند و امکان تجربه
اساسی دیدن و شناختن عادات و رسوم ملل دیگر
را فراهم آورد» این نیز از گفته های آقای
جان هالاس و از هدفهای تئوریک فستیوال است
ولی مانمیتوانیم ادعا کنیم که باین نتیجه رسیده ایم.
کیکه ایده فستیوال را ابداع و ابتکار کرده
است و کسانی که آنرا به مرحله عمل درآورده اند
اولین قدم را به پیش گذاشته اند اما اگر نتوان
بطور منطقی از این ابداع و ابتکار بهره برداری
کنیم ، اگر نتوانیم از مقاصد و مفاهیم چنین
فستیوالی بمنظور رشد درک هنری مردم خود
استفاده کنیم باید ما را جزء ورشکستگان

بتقصیر خواند .

اگر منظور از برگزاری این فستیوال و دیگر
فستیوالها نوعی تظاهر و خودنمایی در منظر
دیگران نباشد باید در اجرا و ادامه این برنامه
تغییراتی داد . امروزه در کشور های سرمایه داری
اروپا بعضی از انحصارگران برای گریز دادن و
منحرف ساختن افکار دست به خلق نوعی فرهنگ
تجارتی و صادراتی میزنند ، در همه زمینه ها ،
کتاب ، فیلم ، تئاتر ، تلویزیون و نشریات بطور
اعم ... نتیجه غائی چنین صادراتی فقط افزایش
عددی و آماری «تولیدات» فرهنگی در کشور های
عقب مانده است . کتابخانه های قشنگ . مدرن
و پر از کتابهای رنگارنگ (البته قسطی) خانه
خرده بورژواها را اشغال میکند و رقابتی سخت
برای طبع و تالیف و فروش نشریات گوناگون در
میگیرد و این توسعه و گسترش بعنوان یکی از
فضائل فرهنگ سرمایه داری معرفی میشود، اما در
پس پرده ارقام و اعداد و نمودار ها هزاران درد

با درمان دیگر (که درمان نشده است) پنهان است.
متأسفانه فرصت دست نداد تا همه فیلم
جشنواره امسال را ببینم ولی بانوجه به آن چندتایی
که دیدم میتوان با عقیده بسیاری از صاحب -
نظران که همه فیلمها را دیده بودند همواز شد که
بعضی از فیلمها مطلقاً در خور این فستیوال نبود
شاید بهتر بود بعضی از آنها را بخاطر تلطیف
ذوق تماشاچیان خارج از فستیوال نمایش می-
دادند . گفته شد که فیلمها بیشتر درباره کودکان
بود تا برای کودکان .

آیا این نظر بعنوان انتقاد از فستیوال بیان
شده است ؟ من معتقدم که نه ! وقتی گفته میشود
فیلم برای کودکان و جوانان ، یعنی فیلم و یا
فیلمهایی که با توجه به خصوصیات روانشناسی و
سطح فرهنگی این دو قشر مختلف سنی از مردم
ساخته میشود ، پس در فیلمی اگر مسائل مربوط
بآنان که باید مورد توجه دیگران قرار گیرد مطرح
شود ، هرگاه طرز بیان فیلم با اتکاء به آشنائی
و آگاهی کودکان و نوجوانان از ساده ترین اصول
زبان سینما اجازه فهم يك اثر را بدهد این کار
نه فقط بی مانع است بلکه ورود کودکان را بدنیائی که

از قول يك پسرک سپاهی (که از معدود آدمهای واقعی شعرهای فراوان احمدی است) می‌شنویم که :

**سلاح داران گلهای باغچه را لگدکوب کرده‌اند
اما تبار گل هرگز نخواهد مرد .**

ولی در پایان شعر ، خیال هرکس از این حرفها از قلم شاعری ترسو ، راحت میشود که میگوید «واین جمله در خواب بود .»

در عوض شاعر ابا ندارد که در فضای منجمد انسانی سرود ستایش «خود» را سردهد .

که «هرکه سخن نوید و هرکه راهی در پیش گیرد روزی در خود خواهد نشست .»

و بگوید «من از میان جمعیت ، خودم را بدست می‌آوردم .

خودم را انتخاب می‌کردم .

ناشفا یابم .

شعر ، «انسان ساده و صمیمی» که آشکارا نشان از رگه‌های رالیستی دارد و در متنی هجایی تصویری نسبتا روشن از اندیشه‌های واقعی شاعر بدست میدهد ، بدنبال آیهی برده که در پستی چهره نهان می‌کرد ، معلوم میکند هنوز شاعر زمینی است .

«من آنقدر با خودم صمیمی شده‌ام که

در عمق عمق دلم فریاد می‌زنم»

مرگ بر دیو .

و این دیو کدایی ، که بدایتش معلوم نیست يك باره مانند مهاجمی بر این شعر هجوم می‌آورد تا شعر از چنگ حرفهایی که توان طرحش را ندارد خلاص کند .

در شعر «من همیشه...» از دل‌بستگی باوازه‌ها سخن بزبان می‌آید ، و توصیه مادر که :

« درد شمارا واژه دوا می‌کند »

می‌بینیم که واژه‌ها از درد احمدی نکاسته بلکه افزوده است . بی‌آنکه درد را معلوم بسازد ، از پس اشاره‌ها و کلمات حاوی اشاره‌ها گنگ هستند که آدم به معنی تراشی می‌افتد و ترس از این است که برای کلمات و تصاویری که مشکل بنظر میرسد که محمل عمل حرفی تازه باشند ، تعبیر تراشی کرده باشد . چرا که گاهی واژه‌ها نشان میدهند که باعتبار واژه بودن کنار هم جا گرفته‌اند . تحت استیلا و نفوذ کلمات ، که از شکل وسیله به هدف درمی‌آیند ، حتی يك تصویر شاعرانه هم سالم نمی‌ماند . در دنیای کودکان شاعر ، يك تفهیل و یا ماجرا ، مالبخولیاگونه ، چنان بی‌رنک و جلا و چنان کشدار میشود که ماجرا با تصویر فراموش میشوند . از شعر «پاییز کسل» میتوان بیاد داشت که :

« اسبش به تابستان رفته بود

تا برای زمستان گرما بخرد »

روایاتی کودکانه که بمدد يك ماجرا مطرح میشود . اما همین رویا هم بارنگ مکرر زرد ، رنگ پائیزی ، کسالت‌آور میشود .

اگر قرار باشد بهمین ترتیب زوایای کارهای احمدی را موشکافانه بنگریم ، سخن بدرازا خواهد کشید ، مقاله را کوتاه میکنم ، او واغلب شاعران همدیف گرفتار این مسائل هستند :

۱- فقر فلسفه . نه راستین ندی درکار است و نه یکسونتری . باکشی درونی و طبیعی بجانب مردم گرایش دارند ، اما بالکنت و ترس هم این گرایش را نمیتوانند بازگو کنند . دنیای آنها کوچک است و جهان بینی‌شان فراخور يك آدم در يك قفس . که از سراضطرار با دیگران مراوده دارد (۱) :

« دوستی‌ها نه ضرورت بود و نه خواستن»

با جهان‌بینی درستی که باید داشته باشند و از آن می‌گریزند . باید جای خود را در صف نیروهای جامعه معلوم کنند و این دور از احتیاط محافظه‌کارانه هنرمند این عصر است . دل و جرات میخواهد و خیلی چیزهای دیگر .

۲- بفرض هم که فلسفه و نگرشی عمیق داشته باشند ، سرگرم

دنیای حقیر و مبتذل انشکوتوئل ، از دنیای واقعی دور هستند و از حدود و ثغور تاریخی و سنتی ایشان که سهل است از انسان امروزی هم بی‌خبرند . تصاویر ، مفاهیم و واژه‌هایشان عاریتی است و توخالی . اگر هم تجربه و حداقل برخوردی با « واقعیت زنده » دارند ، نمیدانند آنرا با کدام معانی ارزیابی کنند . و باوجود این نقص از استعانت تجربه هم محروم می‌مانند ، که چندی واقعی هنرمند است .

دقیق‌تر بگویم بنا بگفته‌ی لوناچارسکی ، همان منقد شوروی که منتقدی از اجله‌ی علما او را منتقد درجه سه روسی نامید و دیگری بخیال خود با نقل قولهایی از اینجا و آنجا جوابی به مقاله « ترهایی درباره مسایل نقد ادبی » او داد (۱) ، باید گفت که این هنرمندان برای ندیدن و چهره پوشاندن از واقعیات تلخ و زندانی ناپسمان کنونی به دامن فرمهای فریبنده و کلمات مطمئن پناه می‌برند و این نقل قول البته بدین معنی نیست که هنرمندان جلیل‌القدر معاصر همگی بقصد و عمد چیزی واقعی را می‌پوشانند و بزرگ می‌کنند . بلکه گروهی هم با تنبلی فکری و آسان‌پنداری در کار هنری ، پیرو میشوند و در نتیجه بلبشوی هنرمعاصر را فراهم می‌آورند . خلاصه حضرات «راه را گم کرده‌اند» . انواع گوناگون سبکها و آثار هنری‌شان دولتی مستعجل دارد و مخاطب حقیقی‌شان (مردم) آنها را به چیزی نمی‌گیرند .

۳- ناآشنائی با فرهنگ و بد فرهنگی (۲) . دنباله‌روی و تقلید صرف از بورژوازی منحط غرب ، آنان را به سواد برداران مکاتب نئورومانیسم-سیسم مبدل کرده‌است (۳) . حتی معتقدند که «تاریخ ادبیات بومیدهد» . نقل از محمدرضا اصلانی (۴) . جواب این فرمایشات را دیگران بخوبی داده‌اند . خلاصه آنکه چگونه رودکی ، حافظ ، مسعود سعد و دیگر شاعران خوب ادوار پیشین را که همگی چهره‌برداران اعصار دلپره ، اضطراب و امیدهای مردم این سرزمین هستند میتوان شناخت و با دردهای سنتی و سنت دردها آشنا شد . شاید این حرفها برای توجیه کارهای هنری خودشان است که هیچ ریشه‌ی اصیل ندارد . اما فرهنگ که نوع بومی و محلی آن مورد نظر است ، زمینه‌ی وسیعتری دارد که مجال تفصیل آن نیست .

ساده‌ترین مشکل این شاعران و هنرمندان نپذیرفتن تعهد است . درجهانی که حتی سارتر هم ، صلاهی مسئولیت درمیدهد . چطور میتوان بی‌تعهد قلم زد و هنرمند بود ؟

این نوع انشکوتوئل باید تکلیفش را یکسره کند . یا زنگی زنگ یا رومی روم . یا برای مردم یا به ضد مردم .

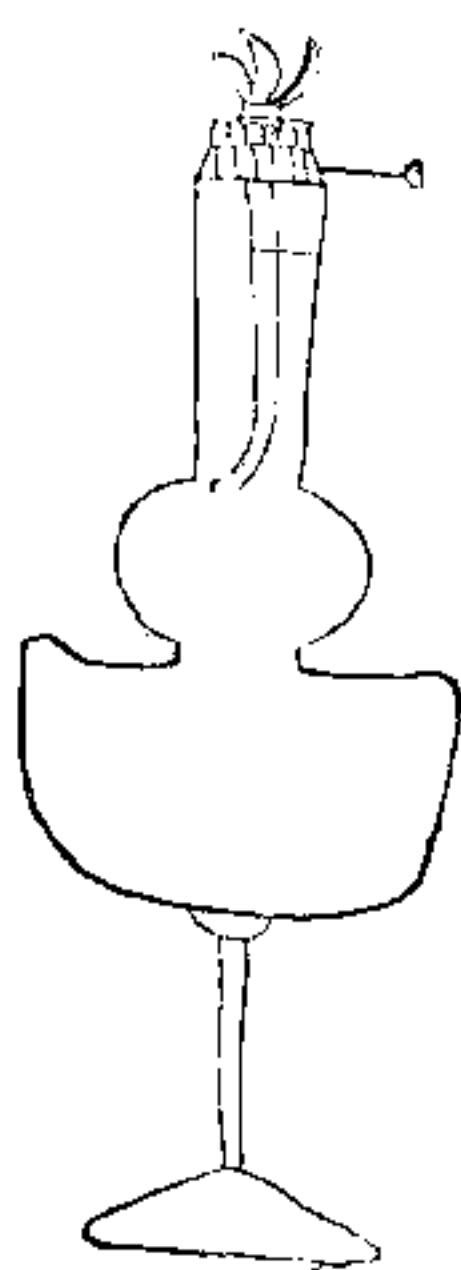
نوریان

(۱) - شماره ۱۷ مجله خوشه به ترجمه ن . آتس .

(۲) - میدانیم که «آدم بی‌فرهنگ» مطابق تعاریف متداول از فرهنگ ، بی‌معنی است .

(۳) - به مقاله دکتر امیرحسین آریان‌پور در مجله‌ی پیام نوین

رجوع شود .



طرح از پرویز شاپور

سایه ققنوس و مناسبات قرون وسطایی

سخن از اینجا آغاز میشود که در آمریکای لاتین مسئله تسلط زمینداران و فئودالها بر دهقانها بعد از گذشت قرن‌ها همچنان باقی است، و حوادث و تحولات پیاپی در سرزمینهای آن منطقه مبین واقعیتی جز این نیست که فشار و ستم مالکان و سرمایه‌داران بزرگ برای مردم غیر قابل تحمل شده است. از هر زاویه‌ای که به تحولات و جنبش‌های نافرجام آمریکای لاتین بنگریم نمیتوانیم منکر شد که مردم نمیتوانند تا ابد در عرصه تنگ مناسبات کهن و منحن قرون وسطایی به سر برند و خواه ناخواه از برزخ شکلات و تحمیلات، راهی بسوی فضای آزاد و متناسب با مقتضیات اجتماعی آزاد از استثمار خواهند گشت. مردم ستمدیده آمریکای لاتین روز بروز به این واقعیت واقف میشوند که برای محقق کردن آرمانهای انسانی سیئون بولیوار راهی جز پیروی از سرمشق مردان بزرگ و سروجان باخته وجود ندارد، و سایه‌ی بالهای ققنوس رستاخیز مردم بر قاره پهناور و ستمدیده آمریکای لاتین گسترده‌تر میشود. در عصر سرعتهای کیهانی حقائق مندرج در مقاله زیر نشان میدهد که در دورانی که مسئله اصلاحات ارضی در بسیاری از کشورها بنحو مطلوبی حل شده، مناسبات تولیدی و کشاورزی در آمریکای لاتین همچنان بر مبنای ستم ظالمانه استوار است و از این دریچه است که باید بر واقعیات عمیق این قاره نظر افکند.

وضع جدید و مناسبات کهن

زمین بدون انسان و انسان بدون زمین: اینست آن غده سرطانی که سرزمینهای بیمار آمریکای لاتین بدان دچارند. اکثر جامعه‌شناسان و اقتصاددانان بهنگام طرح مسئله کشاورزی در آمریکای لاتین - این قاره پهناور و ثروتمند که ۲۵۰ میلیون کشاورز دارد، جزاین نمیتوانند درباره این قاره بیمار تشخیصی بدهند. مناسبات قرون وسطایی کشاورزی در ۱۹ کشور آمریکای لاتین، بجز سرزمین کوبا، در رشد و توسعه اقتصاد و تحولات اجتماعی - اقتصادی این ممالک تأثیری زیانمند دارد.

در غالب این ممالک زمین‌ها در انحصار تقریباً کامل، زمینداران بزرگ است و توده‌های کشاورز از مالکیت زمین محرومند. در برخی از ممالک این تعارض و فاصله حتی از حد معمول و متعارف گذشته است. مثلاً در برزیل ۶۵ زمیندار بزرگ ۱۸ میلیون هکتار زمین دارند و ۲۰۴۶۰۰۰ دهقان فقط ۱۳۶ میلیون هکتار. این رقم فقط شامل اراضی تحت تملک نمیشود بلکه اراضی استیجاری و اراضی ای را که

بورگز Burges متخصص سازمان خواروبار و کشاورزی جهانی در مصاحبه با روزنامه اکسل‌سیور Excelsior اعلام داشت که ۷۵ درصد اراضی مزروعی مکزیک به زمینداران بزرگ تعلق دارد و از این اراضی فقط ۱۰ درصد زیر کشت قرار میگیرد و از بقیه اراضی بصورت چراگاه استفاده شده و یا به اجاره داده میشود و یا اصلاً بلااستفاده میماند. گرسنگی، مالیاتهای گزاف و قحطی کشاورزان را وادار به تصاحب اراضی و کشت و زرع در آن‌ها میکند.

مالکان «قانونی» غالباً در ابتدا روی خوش نشان میدهند و بعد بهنگام رسیدن محصول، کشاورزان را از زمین اخراج میکنند. حتی اگر کشاورز زمین بی‌صاحب و یا دولتی را هم تصاحب کند، وضع فرقی نمیکند. در این حالت نیز بزودی سروکله یک مالک، شخصی متنفذ یا قبایله‌ای در جیب، پیدا میشود. در برزیل، این وضع چندین بار منجر به تصادمات مسلحانه شده و کشاورزان ناامیدانه از حق خود بر زمین، زمینی که بر روی آن مرارت کشیده‌اند و بارورش ساخته‌اند، دفاع کرده‌اند.

در ازاء حق کار کردن چه بهایی باید پرداخت؟

مالکان بزرگ به تولید بزرگ نمیپردازند و ۱۱ اراضی را به کشاورزان اجاره میدهند. در پاناما

بر اساس سهم کاری کشت میشوند نیز در بر میگیرد.

بزرگترین مالکان ارضی در آمریکای لاتین شرکتهای خارجی هستند، فی‌المثل، یونایتد فروت (۱) دارای ۲۰۰۰۰۰ هکتار کشتزار و در حدود یک میلیون هکتار زمین بلامصرف است. این امپراتوری که به «هشت‌پای سبز» معروف است، در هندوراس، گواتمالا، کستاریکا، پاناما، سالوادور، نیکاراگوئه، کلمبیا، ونزوئلا و اکوادور دارای اراضی وسیع است. یک بنگاه دیگر آمریکائی موسوم به «آندرسون، کلیتون و شرکاء» (۲) و شرکت آرژانتینی «بونژویرن» (۳)، که با آن متحد است، تقریباً تمامی پنبه‌زارهای آرژانتین شمالی را در تملک خود دارد. شرکت «سرود و پاسکو» (۴) که معادن مس، روی و سرب پرو را انحصاراً استخراج میکند، مالک اراضی وسیعی در این کشور است. آمریکائی‌ها اخیراً صدها هزار هکتار دیگر زمین در برزیل خریده‌اند. پس، با این منافع، جای شگفتی نیست که انحصارهای نیرومند خارجی، که غالباً سیاستهای موردنظر خود را به این ممالک تحمیل میکنند، و به ابداع و انقراض دولتها کمک میکنند. با اصلاحات ارضی سرسختانه مخالفت میورزند.

وجود اراضی بلااستفاده در املاک وسیع، عطش دهقانان برای تملک زمین را بیشتر میکند.

فقط ۱۴٪ تولید بوسیله مالکان انجام میگردد و در هندوراس ۲۵٪ ، بیش از دوسوم اراضی امریکای لاتین را کشاورزان بطور اجاره ، یا سهمی کاری یا بعنوان کارگر کشاورزی ، کشت میکنند . وضع این گونه کشاورزان با وضع رعایای نیمه فئودالی و یا بردگان چندان فرقی ندارد .

درآمد ارضی (Rent) غالباً به ۴۰-۵۰ درصد محصول میرسد . مثلاً کارگران کشتزارهای قهوه ۳۰ تا ۴۰ درصد محصول را به مالک میپردازند . در ونزوئلا باید یکسوم تا دوسوم محصول نیشکر را ، اکثراً بصورت جنسی ، به مالک پرداخت . گذشته براین ، مالکان بزرگ و انحصارهای کشاورزی شرایط شاق دیگری نیز به تولیدکنندگان تحمیل میکنند . کیفیت محصول نبایستی از نوع معینی بدتر باشد ، محصول باید در بسته‌هایی که بوسیله مباشر به کشاورز فروخته میشود ، تحویل گردد ، تولیدکننده باید ادوات کار و کالاهای موردنیاز خود را از فروشگاههای متعلق به مالک یا بازرگان وابسته به مالک بخرد و جراینها .

قراردادهای یونایتد فروت پارا ازین فراتر گذاشته‌اند : کشاورز مستاجر از کشت هرگونه محصول جزآنچه در قرارداد تصریح شده ممنوع است و نمیتواند بدون اجازه کتبی شرکت ساختمانی بنا کند ، همه محصول خود را باید به قیمت قرارداد به شرکت بفروشد . و شرکت حق دارد بوسیله یک اخطاریه ۳۰ روزه ، بدون پرداخت خسارت ، قرارداد را ملغی کند .

این چپاولگری آشکار به اشکال گوناگون متجلی میشود . کار به جایی کشیده است که شعبه‌ی شرکت آندرسن - کلیتون ، کشاورزان مکزیکی را بی آنکه به آنها فرصت خواندن قرارداد را بدهد ، وادار به امضاء آن میکند . از طرف دیگر ، این شعبه به کشاورزان وامهایی به نرخ ۱۲٪ میدهد که بایستی از محصول کنونی و محصول آینده پنبه تامین شود . کشاورزان حق دریافت وام یا کمک از دولت و سایر سازمانها را به شرکت واگذار میکنند . در بسیاری از ممالک ، مدت قرارداد اجاره بسیار کوتاه است و بدین لحاظ کارگران از آینده خود نامطمئن و بیمناک هستند . زیرا مجبور به خانه بدوشی و مهاجرت خواهند شد . در برزیل ، ۵۶ درصد از اراضی بررسی شده بوسیله شهرداریها ، برای مدت دو سال و یا کمتر در اجاره بودند و نیمی از مستاجران

زمین را فقط برای یک سال یا کمتر میتوانند کشت کنند . اگر قرارداد کتبی نباشد ، مستاجر بیش از هر مورد دیگر ، بی دفاع است . ۵۵ درصد از دهقانان آرژانتین نیز در همین شرایط بسر میبرند .

قرن بیستم در نظام اجاره ارضی بمقیاس برگرد تغییرات فراوان بوجود آورده است . برخی از این قبیل اراضی به کشت متراکم اختصاص یافته و کشاورزان را به مزدوران مبدل کرده‌اند . اما این چنین تحولی نیز ، که در امریکای لاتین بمقیاس کم صورت گرفته ، درپس مناسبات نیمه فئودالی پنهان است و با فزونی بهره‌کشی از رنجبران کشاورز توأم است .

دربری ممالک انواع مناسبات ارباب ورعیتی بهره‌کشی (سرواژ) تا بامروز دوام آورده ، خاصه در مورد سرخ پوستان و سیاهان . مثلاً در اکوادور ، بسیاری از کشاورزان بجای پرداخت اجاره زمین ، برای مالک کار میکنند . قانون اجازه بیش از چهار روز کار برای مالک را نمیدهد ، اما مدلل شده است که در بعضی املاک کشاورزان پنج یا ششروز کار میکنند . در پرو ، بومیانی که باین ترتیب کار میکنند ، باید زنان خود را بعنوان کلفت به خانه مالک بفرستند . باین اوضاع و احوال ، وسایل معیشت خانواده‌های کشاورز فوق‌العاده ناچیز است . در بعضی نواحی بومی‌نشین پرو ، درآمد سالانه یک خانواده به ۹ دلار بالغ میشود . درآمد سرانه در امریکای لاتین در سطح حداقل ممکن است

مسئله کشاورزی و تحول در امریکای لاتین :

جدائی توده های کشاورز از گردش پول و کالا بازار داخلی را در معرض خطر شدید قرار میدهد . منابع داخلی مواد خام کشاورزی کم میشود . این عوامل مانع توسعه صنایع ملی ، ورشد تجارت خارجی و موجب کاهش ارزش پول این کشورها و افزایش قروض به انحصارگران و سرمایه‌داران خارجی میشود . ممالک امریکای لاتین دائماً با کمبود مواد غذایی و بلارفتن هزینه زندگی روبرو هستند .

در آمیختن مناسبات کهن شبه فئودالی با منافع انحصار خواهان ، در امریکای لاتین به انواع نهضت‌های انقلابی مانند انقلاب‌های ضد امپریالیستی ، دموکراتیک و دهقانی در بستری

از مبارزه آزادی‌بخش ملی ، انجامیده است . رودنی آریسمندی Rodnei Arismendi یکی از رهبران این جنبش‌ها در اوروگوئه میگوید : « مسئله کشاورزی ، که بانهضت ضد سرمایه‌داری پیوند نزدیک دارد یکی از عناصریست که خصلت انقلاب امریکای لاتین را مشخص میسازد » . انجام اصلاحات ارضی در برنامه آزادیخواهان امریکای لاتین جانی مهم دارد . در این جا به هدفهای اساسی آنان در مرحله کنونی نهضت آزادی‌بخش ملی اشاره میکنیم : ۱ . نابودی کامل املاک بزرگ و خلع ید از طبقه مالکان بزرگ ، که سپری برای ارتجاع داخلی فراهم کرده‌اند ، ۲ . مصادره املاک انحصارات خارجی . مصادره اموال سایر مالکان ، با در نظر گرفتن حدود و شرایط متناسب با کشور مورد نظر . و توزیع زمین بین کشاورزان ، به رایگان یا به کمترین بها ، این اراضی شامل زمینهایی که بوسیله مسالمت آمیز ، یا باتوسل به زور ، در مواقع مختلف غصب شده‌است ، نیز می‌گردد . زمینی که در تملک مالکان باقی میماند نباید بر مقدار باشد که مطابق مقررات اصلاحات ارضی نصیب یک کشاورز می‌گردد . علاوه براین ، قسمی از اراضی و سایر افزارهای تولید باید بوسیله دولت دموکراتیک ، بمنظور ایجاد مزارع نمونه و تعاونی برای کمک‌های فنی به کشاورزان ، ملی شود و از تنزل و انحطاط تولید کشاورزی جلوگیری شود . برنامه این احزاب تصریح میکند که دولت دموکراتیک بوسیله ماشین‌های کشاورزی ، اعتبارات سهل‌الشرایط و سیاست تبییب قیمت‌ها به دهقانان کمک خواهد کرد و برای اصلاح اساسی خدمات بهداشتی ، شرایط زندگی و خدمات آموزشی در روستاها اقدامات جدی معمول خواهد داشت .

فعالیت‌هایی که ذکر شد متوجه ارضای نیازهای اساسی دهقانان است . این احزاب خواستار اصلاح موقعیت اقتصادی - اجتماعی ، منع اخراج دهقانان از زمین ، و بازگردانیدن اراضی غصبی به بومیان هستند . آنها می‌گویند دهقانان را متشکل کنند ، توانائیهای عظیم انقلابی دهقانان را به آنها نشان دهند و آنها را با طبقه کارگر متحد سازند .

در قاره خشم‌زده و عاصی امریکای لاتین ، کارگران کشاورزی و دهقانان میانه حال و فقیر نیروی عظیم یک جنبش را تشکیل میدهند .

بلور خاطره

من از بلور خاطره ،
در نور سبز سحر
غروب را دیدم .

و کهکشان لطیف ،
به راه شب می‌رفت .

من از پرند تخیل ،
در بامداد نیلی رنگ
غروب را دیدم .

و ماه روشنی خویش بازگرفت

من از دریچه اندیشه
در طراوت صبح ،
غروب را دیدم .

و آن ستاره تنها ،
بر آسمان بلند
به دام شب افتاد .

و چادر حریر سپیدش را
پیچید بر اندام کوه و سینه دشت
و گوی روشن خورشید را
دیدم هنوز نتافته ،
در تنگنای شب فرو غلطید .

و آن ستاره تنها
بر آسمان بلند ،
به دام شب افتاد .

مهرماه ۷۷ - فرشید افشار

م. ۱۰ به آذین

مقدمه‌ای بر «سازدیگر» مجموعه‌ی شعر جعفر کوش آبادی

شعری است ساده و مهربان، و در نهایت معصومیت بی‌پروا و پرده در، همچون چشم روشن آنگیر. و آنگیر اگر چه دریا نیست، باز فضای پیرامن خود را هرچه بیشتر دربرمیگیرد و پاکدلانه بازمینماید. و آن تکه از آسمان که در آن سرک میکشد گاه ژرفتر و نیلی‌تر از خود آسمان است، و تیرگیهای ابرشاید سیاه‌تر و سهمگین‌تر. دریای بی‌پایان در کشاکش موجهای بلندش دور و بیگانه است، میکوبد و می‌رماند. اما لرزش اضطرابی که به هر بادبر سینه آنگیر می‌نشیند به دل نزدیکتر است و آسان بدان راه مییابد.

باری، چنین می‌بینم این شعر را در زیبایی آزر مگین خویش. — شعری آشنا که همچون دشت آغوشی باز دارد و با گرما و آهنگ زندگی می‌تپد. و برآستی این شعر، رویهم با برهنگی بی‌تکلف خود، رنگین‌تر و حقیقی‌تر از هر آنچه دیگران گاه استادانه‌تر هم سروده‌اند، شعر زندگی است. — زندگی در همین روزگار و در این مرز و بوم که فراختای ناهمگونش بارنج و شکیبانی قرن‌ها بهم بافته است. و همان اندوه سایه‌گستر که یار و دمساز دیرین مردم ماست در هر ورق این دفتر هست، اما گرانجانی نمیکند. سبک گرفته میشود و در جهشی بسوی شادیهای بسیار ساده به‌رهانه واپس رده میشود. و آنچه بویژه دل را می‌فشارد بوی گرسنگی و حسرت‌زدگی این شادیهای ناچیز رؤیائی است که سفره‌اش به‌همان سبزی و نان «رونق» میگیرد، چشمهایش بر «قندرون و بادکنکهای گلی — آبی» و غ زده میماند، ماه را «سیب قندک درشت» می‌بیند و گونه آفتاب برایش «چغندر پخته» یا «گوشت لحم» است.

خوشبختانه این مرحله‌ای است که می‌گذرد. تازگی و شگفتی سخن (قلقل شبانه دیزی — خانه‌های خشتی غریب خواب — آفتاب زرد چوبه‌ای بوی نان تازه از تنورهای دور ...)، زودتر از آن که معتاد و مبتذل گردد، به چشم‌اندازهای گسترده‌تری راه میبرد. شعر، با همان رگه بیان توده‌وارش،

واقعیت‌های بغرنج‌تری را دربر میگیرد و معنای عام‌تری بدست می‌آورد ، - به مؤثرترین وجه اجتماعی و کثونی میشود . اما با دیدی که پاك تازگی دارد و به يك اندازه از سکون یخ‌بسته ، از نفی و انکار بیجان نازندگان دیروز ، و از دروغ و هیاهوی مشغله‌سازان امروز بدور است . و راستی ، آنچه در این دفتر در بیان می‌آید - و هرچه بیشتر رویم روشن‌تر و مصرانه‌تر - بینایی‌نیروهای جوانی است که میکوشد از تنگنای سرنوشت امروز خود بدر جهد: چه باید کرد ؟ راه کدام است ؟

از یکسو شیار «حقیقت» را چنان تنگ گرفته و آستانش را چندان دور برده‌اند که واقعیت زنده را به هیچ رو در آن راه نیست :

خسته‌ای میرسد

رستگاری‌مان کو ؟

به عبث قله کوهی را در پیله مه

مینمایانیمش

و کسی نیست بگوید باری

رستگاری قدمی است

که زجا برکندت .

واژ سوی دیگر مرغ «اندیشه» را در قفس آهن و زر کرده‌اند ، و بادست نوازشی که برگلویش می‌برند ، بیم آن است که جزمشت‌پری از آن مرجانماند :

سربگردانی مانند برادرهایت

که به بیداری می‌بالیدند

مرغ پرچیده دشمن کامی خواهی بود

در قفس‌ها که به چشمان تو می‌آرایند .

یکی در حماسه ناتمام دیروز نشسته است و با تکرار همان شیوه‌ها و شعارها ، با همان سردرگمی در ارزیابی و بکارگرفتن نیروها ، از بن‌بست شکست بیرون نمی‌آید . و دیگری با فراهم آوردن تریشه‌های نو طرح با ژنده پاره‌های شکوه باستان مرقمی بر قامت امروز میدوزد که به هر حرکتی ناگزیر پاره‌شدنی است . گروهی - بازیگر ازبازی رانده - هر دگرگونی را در زندگی مردم چهره آرائی دست نیرنگ می‌شمارد ، یا همانا لنگری که انداخته میشود تا کشتی طوفان زده‌ای در دریای بی‌آرام يك دم ثباتی یابد . و گروه دیگر - ناخدای تجربه‌آموز - برای آن که از رویرو با طوفان در نیفتند ، میکوشد تادر شیار موجها شنا کند . و در این تلاش هول که بیم غرق می‌رود ، طرف‌آن معرکه آرایان که به هزار زبان تملق می‌گویند موج را مائیم که بندگستنه‌ایم ! و ما خود میدانیم آنچه میدانیم ...

باری ، در این میان آنچه از هر دو سو به هیچ گرفته میشود ، بینش فطری و خواست تعلل‌ناپذیر مردم است و جنبش قهری جامعه ، با چنان نیروهای بزرگی که از درون و بیرون در آن کارگرفتند . و این نیروها ، اگر هم امروز ناهماهنگ یا کزورکور ، باری به‌بهای گراف لطافات و تلفات که در حساب طبیعت رویهم نه چیزی نیست ، به‌پیشمان می‌بند و خواهند برد . اما چه بهتر که این مرحله دانسته ، با چشم و گوش بازو با آرایش هماهنگ نیروها برسر رود ، که راه بدرجات هموارتر و کوتاهتر خواهد بود . و دانستن و گفتن و باز گفتن این که دگرگونی‌های امروز واقعیتی است امیل ، بیرون و برتر از تعبیر تراشی‌های این یا آن گروه ، چه بسا اندیشه و بازوی کارآمد که رها خواهد ساخت و بر چه بسا اشتباهات دردناک که راه خواهد بست ! ولی می‌بینیم که همچنان هر گروهی اسیر پندارهای است‌آموز خویش است و بیهوده میکوشد سرنوشت ماتی را با آن پندارها گره بزند ، و این شدنی نیست . تاریخ نمی‌پذیرد . از آن جمله ، دگرگونی‌ها - خواه بدیده تأییدش بنگرند یا انکار - انگیزه‌هایی بس نیرومندتر و ریشه‌دارتر از خواست يك تن دارد . در جامعه هیچ جنبشی جز در جهت خواست‌های بنیادی مردم صورت پذیر نیست . مردم به راهی که تاریخ برویشان می‌گشاید - یعنی دست و بازویشان را برای گشودن آن بکار می‌گیرد - کشیده میشوند و در تار و پود احوال تازه‌ای که چهره‌فردایش شناخته نیست جای می‌گیرند . اکنون ما در مسیر چنین احوالی هستیم ، - نه به خواست این یا آن ، به خواست در بند مانده مردم که در آستانه شکستن بندها بودند .

چهره فردامان چه خواهد بود ؟ - نمیدانم . ولی در بینش و آزمون و تلاش هر روزه میتوانیم دست‌اندر کار ساختن و پرداختن تدریجی آن باشیم . این

وظیفه ماست . نباید در سردابه‌های سکوت رنجیده کز کرد و کار را به دست مدعیانی واداد که زندگی را تا نکشند و موممیائی نکنند تحمل نمیتوانند . در این حالای دگرگونی :

به هوای تازه

باز باید نقبی دیگر زد

و بدون پروا

به صداهای بلند کوچه

و دگرگونی باید پیوست .

اما پیوستن بر چه گونه ؟ تسلیم ؟

من به تسلیم نمی‌اندیشم

میتوان تا پای جان جنگید

و به تاریکی تسلیم نشد .

اکنون در زندگی مردم ما نشانه‌های راستین صبحی تازه هست . ولی البته هنوز :

در سپیده دم تاریکی ره می‌سیریم

میتوان در آن واحد گفت

روشنایی هست و تاریکی .

وظیفه عاجل ، گذار هر چه زودتر از بقایای تاریکی قرون وسطائی است . به هیچ بهانه ، به‌عذر هیچ دوستی یا دشمنی ، نمیتوان در پی کند کردن این جریان بود ، یادست به دست کسانی داد که سنگ راه این دگرگونی‌اند . چنین پیوندی خلاف طبیعت است و جز شکست حقارت آمیز ، جر بریدن و منفردماندن از مردم ، راه به‌جائی نمیبرد . باید به پیشواز روز رفت ، از هم‌اکنون فردا را ساخت . و تا رسیدن به‌شاعران بزرگ‌دور ، میتوان از جاده‌های خاکی موجود گذشت :

من به هراه که خوشبختی را

به زمین باز آرد ایمان دارم .

و خوشبختی ، در نخستین گام ، آزادی است . - آزادی که چهره آدمی را می‌سازد و بدو سرفرازی مسئولیت میدهد . و در کشور ما سالهای بس درازی است که :

چشمهای نگرانی شب و روز

وسعت دشت آزادی را مینگرند .

باید مردم را بسوی این چشم‌انداز گسترده کشاند و به‌هر زبان بدیشان تلقین کرد :

سختی ماهی دریائی را

که درون تنگی زندانی است

و به دریا و به آزادی ماهی‌ها می‌اندیشد .

و پیش از همه باید آزاد بود و بهای آن را - که در این روزگار اندیشه در بند و زبان به فرمان گراف هم هست - به تن خویش پرداخت . همان آزاد بودن يك تن در گوشه و کنار با پرتوافشانی نمونه خاص خویش دل‌هایی را در پیرامین خود روشن خواهد کرد . و روزی - شاید نه چندان دور - این پرنوها به هم خواهد پیوست :

ماه جفتش را در آینه طاقچه‌مان خواهد جست

ماه جفتش را در آینه‌ها خواهد جست .

این همه با نومییدی گوستالوی مدروز که زیر کانه هم‌دامن زده‌ میشوند ، با سکون آسوده دوستان خوبی که :

جای ره‌گشودن از میان جنگلی غمین

نقشه بنای آسمان‌خراش

میریزند ، بی‌شك سازگار نیست . ولی - خشم یا همداستانی - کاش انگیزه تنگانی گردد و افسون ترس و ناباوری و بدبینی چندین ساله را باطل کند ، تا یار دیگر

طراوت جوانه‌های سبز و لاله‌های سرخ

به باغ ما باز آید .

م . ا . به‌آذین

مهرماه ۴۷

اقتصاد پیمای کتاب

(آخرین قسمت)

خواننده شناسی

آسیب شناسی کتاب ، و حل مشکلات آن ، ضمناً مستلزم شناخت واقعی ، نه حدسی و تخمینی خواننده ، و انگیزه های آگاه و ناآگاه ، رسائی ها و نارسائی ها ، وامکانات و محدودیت های اوست .
خواننده کیست ؟ کم و بیش ، هر انسان سالم رشد کرده ای ، «بالقوه» خواننده است ، یعنی دارای استعداد خوانندگی است ، و می تواند جزء گروه خوانندگان قرارگیرد . لیکن بسیاری از این «خوانندگان بالقوه» ، بدلالی چند ، «بالفعل» ، یا عملاً خواننده نیستند .
علاوه براین ، درمیان خوانندگان بالفعل نیز خوانندگی مطلق

وجود ندارد. پاره‌ای از خوانندگان، «پرخوان» اند، پاره‌ای «کم‌خوان»، و پاره‌ای دیگر، «خوانندگان حد وسط» بشمار می‌روند.

پدیده‌ی کم‌خوانی

مهمترین خصوصیت خواننده‌ی بالفعل ایرانی، یعنی فرد باسوادی که ضمناً مطالعه می‌کند، کیفیت کم‌خوانی، یا کم‌دلی و تنبلی در مطالعه است. عبارت دیگر، صرف نظر از بیسوادی که محترمین علت عدم مطالعه، و باین بودن سطح انتشار مطلق و متنوع کتاب در ایران، یا هر «کشور روبه توسعه»ی دیگر است، ما بطور کلی در ایران، با پدیده‌ی «کم‌خوانی با سوادان»، روبرو هستیم. بنابراین محاسبه که تفصیل و چگونگی آنرا می‌توان در کتاب «جوانی پررنج»، در مسئله‌ی مطالعه یافت، خواننده‌ی ایرانی سالیانه بطور متوسط، یک هفتم خواننده‌ی اروپائی مطالعه می‌کند.

معمولاً پنجاه درصد از کتابها و روزنامه‌های منتشر شده در تهران، و پنجاه درصد دیگر در شهرستانها بفروش می‌رسد. هر چند سیاست اغلب از روزنامه‌های کثیرالانتشار عمر، «سیاست پنهان کاری تیراژ» است، ولی قرائتی در دست است که شبانه در تهران، بیش از صد تا صد و ده هزار روزنامه بفروش نمی‌رسد. با توجه به جمعیت ۳ میلیونی تهران، و بیش از شصت درصد جمعیت باسواد آن، یعنی یک میلیون و هشتصد هزار باسواد در تهران تعداد فروش روزنامه‌های عمر، به نسبت یک هجدهم کل جمعیت باسواد تهران است. متوسط اعضای خانوار ایرانی ۴ نفر است. با این حساب، بالغ بر شصت و هشتاد و یک هزار خانوار در تهران وجود دارد. و با شصت درصد جمعیت باسواد، بطور متوسط در هر خانوار تهرانی در حدود سه باسواد یافت می‌شود. بدین ترتیب اگر از هر ۶ باسواد تهرانی تنها یک نفر، و یا از هر دو خانوار، یک خانوار، یک روزنامه در هر شب تهیه نماید، تیراژ انتشار روزنامه در تهران به تنهایی باید بالغ بر بیش از سیصد هزار شماره باشد. در صورتیکه بطور متوسط برای هر خانوار، یا تقریباً برای هر پنج نفر، یک روزنامه باید در نظر گرفت.

بدین ترتیب، پدیده‌ی کم‌خوانی روزنامه در تهران، تقریباً پنج‌ششم یا حداکثر دوسوم زیر «متوسط شیوع مطالعه» قرار دارد.

ناشر، کتاب و کتابخوان در ایران

پدیده کم‌خوانی، به نسبت مطالعه‌ی روزنامه و مجله، در مورد کتاب، شیوع بیشتری دارد. شاید توجه به آمار ناشران و کتابفروشان ایران، و مجموع و متوسط فعالیت انتشاراتی آنان، تا حدی این کمبود فرهنگی را روشن سازد.

در ایران، مجموعاً بین شصت تا هفتصد ناشر و کتابفروش وجود دارد. از این تعداد، در حدود دویست (۲۰۰) ناشر و کتابفروش در تهران مشغول فعالیت‌اند. — یعنی کمتر از یک سوم مجموع مشروبفروشی‌های تهران — بین سیصد تا چهارصد تن بقیه در شهرستانها مقیم‌اند. بطور متوسط هر ناشر، سالیانه بین ۱۲ تا ۱۵ کتاب، یعنی ماهیانه تقریباً یک کتاب منتشر می‌سازد. چنانکه مجموع کتابهای سال ایران، بطور متوسط، از هشتصد کتاب تجاوز نمی‌کند (۱).

مجموع تیراژ کتابهای غیر درسی ایران، سالیانه بین هفتصد و پنجاه هزار تا یک میلیون نسخه است. اگر جمعیت ایران را ۳۶ میلیون در نظر گیریم، حداکثر از هر ۳۶ نفر از کل جمعیت، یک نفر، یا از هر صد نفر کمتر از چهار نفر (دقیقاً ۳٫۸۴ درصد) مردم ایران، سالیانه کتاب می‌خرند. از قشر باسواد جمعیت ما، تقریباً از هر ۶ نفر یک نفر، یا در حدود ۱۷ درصد از باسوادان ما، سالیانه کتاب تهیه می‌کنند.

متوسط بهای یک کتاب را — اعم از جیبی و متوسط و قطع وزیری — اگر ده تومان فرض کنیم، فروش کتابهای غیر درسی، حداکثر بالغ بر «ده میلیون تومان» در سال می‌شود. عبارت دیگر هر ایرانی تقریباً بطور متوسط چهار (۴) ریال در سال، برای کتاب متفرقه می‌پردازد.

سطح کنونی فروش کتاب در ایران، حیات خود را مدیون کم و بیش

بیست درصد قشر باسواد بیش از ده سال جمعیت است. بدین ترتیب، اگر جمعیت بالای ده سال ما، به حدود صد درصد می‌رسید، دست کم فروش کتاب، و صنعت نشر می‌توانست با چهار برابر افزایش کنونی، به سالیانه بالغ بر «پنجاه میلیون تومان» برسد. و این «افزایش کمی»، تنها خود، صرف نظر از هر عامل دیگری، می‌توانست، «تحول کیفی» خاصی را در وضع کتاب بویژه در پیدایش و گرایش طبقه‌ی تازه‌ای از مترجمان و نویسندگان حرفه‌ای پدید آورد.

اگر فرضاً نیاز به کتاب و مطالعه‌ی آنرا، تنها یک امر تفریحی و تجملی بشمار آوریم، مقایسه‌ی آن با امور متداول تفریحی و تجملی و نیازهای کاذب دیگر ملی ما، نتیجه‌ای تکان دهنده بدست خواهد داد.

در زمان حاضر (۱۳۴۷) صرف نظر از بالغ بردهها، بلکه بالغ بر صدها میلیون تومان سیگار قاچاق که هر سال وارد کشور ما می‌شود، تنها تولید سالیانه‌ی سیگار دخانیات ایران، بین ده تا یازده میلیارد عدد (۱۱ — ۱۰)، و فروش آن بالغ بر شصت و پانزده (۶۱۵) میلیون تومان می‌گردد. سیگار صادراتی ایران کمتر از یک پنجاهم تولید است. و عموماً سیگار ایران، در بازار داخلی مصرف می‌شود. با این ترتیب، پولی را که ما سالیانه برای سیگار محصول داخلی خود می‌پردازیم، ۶۱ برابر و نیم پولی است که برای کتاب ادا می‌کنیم.

و اگر مبالغ پرداختی برای سیگارهای خارجی نیز منظور گردد، این رقم به حد اقل هفتاد (۷۰) برابر می‌رسد.

همچنین بنابر آمار، سالیانه بالغ بر دویست و پانصد هزار لیتر به بهی دویست و سی میلیون تومان، یعنی ۲۳ برابر فروش سالیانه‌ی کتاب، مشروبات الکلی در ایران مصرف می‌شود. ضمناً مقدار مصرف مشروبات الکلی در ایران، طی ده سال گذشته به ۱۲ برابر افزایش یافته است:

«بر اساس آمار موجود در اداره‌ی کل مالیات‌های غیر مستقیم وزارت دارائی، در حال حاضر ۳۹ کارخانه‌ی تولید مشروبات الکلی در ایران وجود دارد — و این غیر از ۴ کارخانه‌ای است که مختص الکل کشی است. در تهران بیست مرکز پخش عمومی مشروب و ششصد (۶۰۰) کافه رستوران و حدود هشتصد و پنجاه (۸۵۰) باب اغذیه‌فروشی وجود دارد که از این تعداد، ششصد (۶۰۰) باب از آنها مشروب می‌فروشند. علاوه بر این در حدود پنجاه (۵۰) هتل مختلف در تهران، مشروبات خارجی را عرضه می‌کنند...

هر سال ۴۵ میلیون بطر آبجو، و ۱۱ میلیون بطر «ودکا» در کشور مصرف می‌شود...

این یک طرف ماجراست. طرف دیگر، با مسئله‌ی غم‌انگیزی آمیخته است. زیرا که ۱۳۰۰ نفر هر سال بر اثر عوارض ناشی از مشروبات الکلی در ایران تلف می‌شوند. و دهها هزار نفر، بهمین علت دستخوش بیماریهای قلبی، کبدی، التهاب معده، اختلال در سلسله‌ی اعصاب مرکزی و ضعف حافظه می‌گردند...» (۲).

ایران کشوری «اسلامی» است. و غالباً ما مدعی هستیم که «الکلیسم»، و مصرف مشروبات الکلی در ایران مسئله نیست. بلکه مسئله‌ی ما «اعتیاد به مواد مخدر» است. مصرف سرسام‌آور مواد مخدره، در طی ده سال گذشته، به میلیاردها تومان بالغ می‌شود که همه بصورت طلای ناب، بطور قاچاق از ایران خارج شده است. تا جائیکه دولت را مجبور به اتخاذ سیاست تهدیدآمیز احتمالی مقابله به مثل گشت مجدد خشخاش ساخته است (تاریخ اعلام این سیاست — مهرماه ۱۳۴۷).

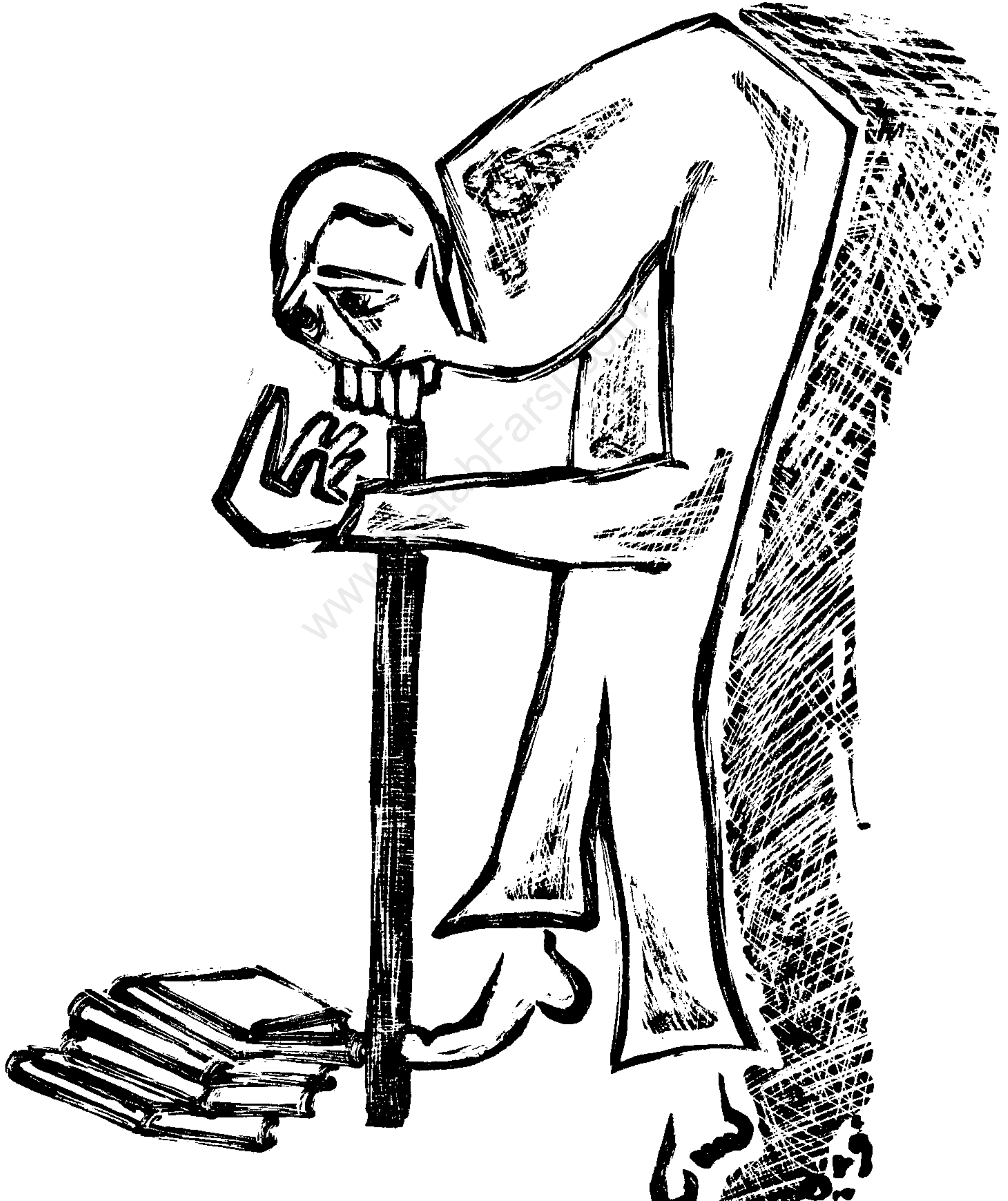
در کنفرانس بین‌المللی پلیس، در آغاز مهرماه ۱۳۴۷ تهران، اعلام شد که چهارده درصد (۱۴٪) هروئین دنیا در ایران کشف شده است (۳). کارشناسان، تخمین می‌زنند که معمولاً سالیانه تنها بین ده تا بیست درصد مواد مخدره‌ی قاچاق کشف می‌شود. از اینرو بخوبی می‌توان اهمیت مسئله‌ی مواد مخدره را در ایران تصور کرد. شاید در کشورهای بسیار دیگری نیز، مصرف مشروب و سیگار، بیش از مصرف کتاب باشد. لیکن این مقایسه نشان می‌دهد که متأسفانه ما از غرب‌گرایی، چگونه فقط بیشتر به جنبه‌ی منفی آن روی کرده‌ایم؟! کتاب و تعمیم فرهنگ عمومی را سرسری

انگاشته‌ایم. لیکن سیگار و مشروب و مواد مخدره را جدی گرفتند از جان خود مایه می‌رویم، تا آنها را بدست آوریم!

با وجود میزان سرسام‌آور فروش سیگار تثبیت به کتاب، ما هنوز کمتر در اندیشه‌ی طرحی سازنده و نو، درباره‌ی کتاب هستیم. در صورتیکه عمیقاً «سازمان دخانیات ایران» را، فرسوده، و نسبت به نیازمندیهای کنونی ملی و اقتصادی خود - البته نیازمندیهای کاذب مالی و اقتصادی خود - نارسایش می‌شماریم. بخاطر نوسازی و بالابرد سطح تولید، و کیفیت جانگاه فرآورده‌های مسوم آن، جدا کمر همت می‌بندیم و از امریکا مستشارنوسازی و توسعه می‌آوریم. و امید می‌ورزیم که بزودی انواع تازه‌ای از سیگار، بریان جان و مال مردم خود، بازار عرضه سازیم. درست همان و برابر

با سیگارهای قاچاق خارجی، در داخله‌ی کشور، دست به تهیه‌ی سیگار می‌زنیم و استعمال روزافزون هستی سوز آنها را به جوانان بی‌پناه و بی‌راهنمای خود توصیه می‌کنیم. آنگاه پیشاپیش، تحقق حتمی یک چنین کابوسی آلوده و سیاه را، بعنوان یکی از درخشان‌ترین پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی خود، با سرافرازی اعلام می‌داریم و بخاطرش جشن برپا می‌کنیم، و صاحب‌های مطبوعاتی، ترتیب می‌دهیم. روزنامه‌ی کیهان، در بیست و پنجم مهر ماه ۱۳۴۷، درباره‌ی این سودای سیاه، این چنین گزارش می‌دهد:

«کارشناسان امریکائی دخانیات، تا پانزده روز دیگر، وارد تهران می‌شوند، تا با کمک کارشناسان ایرانی طرح نوسازی شرکت سهامی دخانیات ایران را پیاده کنند.



... مدیر کل دخانیات ایران (پنجشنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۴۷) در يك مصاحبه‌ی اختصاصی در این زمینه ... گفت: «هیئت امریکائی که چندی قبل به تهران آمده بودند، پس از بررسی طرح نوسازی شرکت دخانیات به کشور خود بازگشتند، تا نتیجه‌ی مطالعات خود را در ایران مورد بررسی قرار دهند. این هیئت در حدود دو هفته‌ی دیگر وارد تهران خواهند شد، تا طرح نوسازی شرکت سهامی دخانیات ایران را با همکاری «شرکت گسترش صنایع ایران» پیاده کنند.

ضمناً با آمدن این کارشناسان، سه نوع سیگار جدید در ایران تولید خواهد شد که دو نوع در ردیف و تیپ «وینستون» و «کنت» و يك نوع آن سیگار مرغوب ایرانی خواهد بود.

مدیر کل دخانیات، پس از توضیحاتی درباره‌ی اقداماتی که در جهت بهبود توتون صورت می‌گیرد، گفت: کشت نباید تقلیل یابد. هم اکنون کشت توتون سیگارسیالیانه در حدود شانزده هزار (۱۶۰۰۰) تن می‌باشد... (۴) طبق تحقیقی که ما در دیماه ۱۳۴۳ انجام داده‌ایم، و تفصیل آنرا در کتاب «جوانی پررنج» می‌توان ملاحظه نمود، در آن سال یعنی چهار سال پیش نسبت به تاریخ تدوین اقتصاد بیمار کتاب (آبان ماه ۱۳۴۷) ۳۵ درصد از دختران دانش‌آموز سال های سوم تا ششم دبیرستانهای مرکز و شمال شهر تهران، بطور مرتب و گاهگاهی، سیگارکش بوده‌اند. از سال ۱۳۴۳ تاکنون، مرتب بفروش و درآمد سیگار دخانیات ایران و فروش سیگار قاچاق افزوده گشته است.

رابطه‌ی «سیگار» با توسعه‌ی «سرطان» نیز اندك اندك در جهان علم آشکارتر شده است. ... ضمناً اینك با توجه به اینکه بالغ بر پنجاه درصد جمعیت ایران، کمتر از بیست سال دارند، و بالغ بر هفتاد و پنج درصد جمعیت زیر ۳۵ سال‌اند، بخوبی ملاحظه می‌شود که چگونه ماباکم کارشناسان خارجی و سازمان های ویژه‌ی گسترش صنایع ملی خویش، بخاطر آلوده ساختن نسل جوان خود به دخانیات، و فراهم نمودن زمینه‌ی روحی و جسمی اعتیاد آنان به سایر مواد مخدره و الکل، دوا سه می‌تازیم و بدین کوشش تخریبی خود افتخار هم می‌کنیم!؟

«کتابهای متفرقه» به نسبت کتابهای اختصاصی «درسی و کمک درسی» (با متوسط بیست میلیون تیراژ) در حدود يك سی و پنجم $\frac{1}{35}$ است. یعنی فشار تحصیل مدرسه یا «زور»، فعلاً، مهمترین عامل مطالعه در ایران است، نه رغبت و اشتیاق به مطالعه. عبارت دیگر، تنها «يك سی و پنجم» از خوانندگان بالفعل ایرانی در سال، با طیب خاطر به تهیه و مطالعه‌ی کتابهای متفرقه می‌پردازند.

از اینرو، مبارزه با پدیده‌ی کم‌خوانی و ایجاد اشتیاق و عادت به مطالعه در مردم، باید در سرفه هر برنامه‌ی رشد فرهنگی، و بهبود اقتصادی و توسعه‌ی صنعت نشر کتاب قرار گیرد.

علل کم‌خوانی و گریز از مطالعه

برای علل کم‌خوانی و گریز از مطالعه، یا عدم روی کرد به آن در ایران، بطور کامی ده علت می‌توان برشمرد:

- ۱ - شیوع بیسوادی، و کم‌سوادی و نوسوادی.
- ۲ - عدم اعتیاد به مطالعه‌ی مرتب.
- ۳ - کمیابی کتابهای مورد توجه.
- ۴ - عدم دسترسی به کتاب دلخواه.
- ۵ - فقدان منابع اطلاع و ضعف کتابشناسی.
- ۶ - تنوع ناکافی کتاب برای هر ذوق و سلیقه.
- ۷ - کمی نویسندگان عالی ملی.
- ۸ - کمی ترجمه‌های ارزنده و مترجمان خوب.
- ۹ - گرانی نسبی کتاب.
- ۱۰ - گرانی نمائی کتاب.

در اینجا ما به توضیح درباره‌ی پاره‌ای از این موارد دهگانه که لازم می‌نماید مبادرت می‌ورزیم. چون ضمن مباحث گذشته به پاره‌ای دیگر از این علل، مانند گرانی نسبی کتاب و گرانی نمائی آن، اشاره کرده‌ایم. و یا

برخی از علل، مانند شیوع بیسوادی، و کم‌سوادی و نوسوادی در اشاعه‌ی کم‌خوانی و ناخوانی، آنچنان بدیهی بنظر می‌رسد که هرگونه توضیحی درباره‌ی آنها زائد می‌نماید.

کمیابی کتابهای مورد توجه

بسیاری از کتابها، احیاناً یکبار بچاپ رسیده‌اند، و سپس نایاب شده‌اند، و هنوز خواستاران فراوان دارند. لیکن بعثت نایابی، دسترسی بدان ها برای آنان میسر نیست. ناشران نیز بدلائل مختلف، از «تجدید چاپ» آنها خودداری می‌ورزند. از جمله ممکن است ناشی نگران باشد که زمینه‌ی تقاضای موجود نسبت به کتاب مورد نظر، در «چاپ دوم»، به نصاب کافی نرسیده باشد. برای مثال ممکن است مجموع خواستاران مجدد آن کتاب، از چهار صد تن تجاوز نکنند.

علاوه بر این، کتابهای بیشمار دیگری هستند که ناشر از ترس اینکه مبادا مشتری کافی نداشته باشند، نشرشان را به تعویق یا تعطیل می‌افکنند. در هر حال خودداری ناشر از انتشار یا تجدید چاپ پاره‌ای از کتابها، ناشی از هر علتی که باشد - مانند سهل‌انگاری، بی‌توجهی به اهمیت کتاب، نگرانی از فقدان زمینه‌ی فروش، اشکالات مادی و مانند آن - نتیجه‌اش آنست که گروهی، محروم از مطالعه‌ی آن ها خواهند گشت. و به سبب فقدان و نایابی کتاب مورد نظر، ناچار کمتر مطالعه خواهند نمود.

عدم دسترسی به کتاب دلخواه

عدم دسترسی به کتاب مورد نظر، خود ممکن است ناشی از علل گوناگون باشد، مانند:

الف - بدی توزیع کتاب. یعنی کتاب از نظر محلی و جغرافیائی به آسانی در دسترس کلیه‌ی خواستاران آن قرار نگیرد.

ب - بدی شیوه‌ی خبرگزاری. یعنی کتابی منتشر شده باشد، لیکن خبر آن، به اطلاع خواستاران آن نرسیده باشد. غالباً از ناشران می‌پندارند که با درج یکی دو آگهی در روزنامه‌ای، اطلاع کافی در اختیار عموم گذارده‌اند. و از آن پس، دیگر وظیفه‌ی خوانندگان است که اگر مایل‌اند، کتاب دلخواه خود را تهیه نمایند. در صورتی که بررسی و تجربه نشان داده است که حتی بسیاری از استادان که نیازمند به توصیه‌ی کتاب یا کتابهایی به دانشجویان خود هستند از وجود و انتشار کتابهایی بزبان فارسی در رشته‌ی خویش بی‌اطلاع‌اند، تا چه رسد بدیگران که حرفه‌ی آنان کتاب‌شناسی نیست.

فقدان منابع اطلاع و ضعف کتابشناسی

دربان فارسی معمولاً به ندرت می‌توان کتاب‌هایی یافت که ارزش کتابشناسی و راهنمایی برای اطلاع بر منابع مربوط داشته باشند. نویسندگان ایران، غالباً هنوز عادت نکرده‌اند که منابع اطلاعات خود را بدست خواننده دهند، و یا اگر به‌منبعی اشاره می‌کنند، نشانی کامل آنرا در اختیار خواننده نیند. صرف‌نظر از کتابهای عمومی، متأسفانه حتی کتابهای درسی دبیرستانی و دانشگاهی ما نیز فاقد این مزیت‌اند. از اینرو، خواننده‌ی ایرانی نمیداند در صورت احتیاج به مطالعه‌ی منابع بیشتر در يك رشته، چگونه نسبت به وجود آنها اطلاع حاصل کند، و یا آنها را بیابد. تاجائیکه حتی توقع وجود و انتظار لزوم چنین منابعی دقیق مربوط به «کتابشناسی» در میان مردم تحصیل کرده‌ی ما، کمتر وجود دارد. مردم غالباً «فهرست های موضوعات و اعلام» را در کتابها، چیزی بیهوده و زائد می‌پندارند، و کمتر بدانها مراجعه می‌نمایند.

تنوع ناکافی کتاب

کودکان، جوانان، پسران، دختران، بزرگسالان، پیران، و انواع گروههای مختلف مردم، هر يك در صورت تحقیق و بررسی دقیق، احیاناً به نوعی خاص از کتاب، ممکن است علاقمند باشند. در ایران، هنوز بررسی جامعی برای کشف انواع سلیقه‌ها، و بازاریابی اساسی در مورد کتاب انجام نگرفته است، تا طبق آن برای هر نوع ذوق و سلیقه، و هر سن و جنس، مترجمان و نویسندگان و ناشران، دست بکار ترجمه و تالیف و نشر شوند. در نتیجه افراد بسیاری نیز چون آثاری در خور میل خود نمی‌یابند، با وجود بقیه در صفحه ۵۵

گفتگوی دو نویسنده



در سال ۱۹۵۴ که در بازگشت از آمریکا کوتاه زمانی در ژنو اقامت داشتم - به استاد ارجمند جمالزاده شرحی نوشتم که نکاتی از آن چه به یاد است با جواب استاد در زیر آمده است :
پرتو اعظم

« چندروزی که فرصت اقامت در ژنو دست داده است لختی چند به مصاحبت غیرمستقیم با استاد عالیقدر اختصاص یافت، بدین معنی که یکی بود و یکی نبود باردیگر یار غارشد و مقدمه‌ای که بر چاپ جدید نوشته‌اید جمالزاده محبوب را برابرم نشاند ».

« استاد عزیز اگر بگویم که در این مقدمه مطالب را در لفافه محافظه‌کاری بیان کرده‌اید پرده‌داری نکرده‌ام انتظار دوستان نقداست، نقدی صریح از کسی که شیوه نویسندگی ساده و راستا حسینی امروز را بنیاد کرده است ».

« به اعتقاد این ناچیز یا نباید گفت و یا اگر باید گفت از جمال نشاید که گفتنی‌ها را فدای اجمال کند »

« براستی ندانستم که در این مقدمه که شاید به قصه اول « خفاش من » و یا نوشته‌های نوری اشارتی رفته است چرا درباره نویسندگان جوان دیگر بحثی در میان نیامده »
« از هدایت که بگذریم و شما، بزرگ علوی میماند و تنی چند که اگر همه را روی هم بریزیم یک‌تذیذ یا یک داستان‌نویسی نخواهیم داشت، بعبارت دیگر هنوز اول عشق است و رهروان به هدایت، هدایت و چراغ جمال نیازمند، دریغ است که زیباتان در کام بماند ».

جواب ۱۸ مارس ۵۴

این مکتوب را از مجلس کنفرانس « کمیسیون اقتصادی اروپائی » بعرض میرسانم و چون کاغذ دیگری در دسترس نیست باید بهمین اوراق قانع باشم و معذرت میطلبم.

دوست عزیزم نامه مفصل جنابعالی را همین امروز زیارت کردم چقدر خوشوقت شدم که با آنکه لابد در ظرف این ایام معدودی که طالع شما را برنو، انداخته دلتان میخواهد خیلی چیزها را ببینید و دوستان هم وجود سرکار را مغتنم شمرده قسمت زیادی از اوقاتتان را میگیرند باز باین تفصیل فرصت برای مکاتبه با ارادت‌مند قدیمی و صمیمی خود پیدا کرده‌اید منم دلم میخواهد هرچه زودتر (هرچند بایک‌گوش باید منطقها و خطابه‌های نمایندگان که چه‌بسا اگر شنیده نشود هم ضایعه بزرگی نخواهد بود گوش بدهم) بعضی مطالب را بعرضتان برسانم اولاً همواره نسبت به ارادت‌مند خودتان لطف و مهربانی بسیاری مبذول داشته‌اید و لازم است حقشناس باشم و سپاسگزاری بکنم.

ثانیاً مرقوم داشته‌اید چرا در مقدمه جدید « یکی بود یکی نبود » مطالبی را بی‌پرده نگفتم عزیزم مطلبی نبود که بگویم مطالب اصلی همانهایی است که گفته شد که عبارت است از :

۱- تحولی که در این سنوات اخیر در ادبیات منثور فارسی بعمل آمده است.

۲- تذکری از نویسندگانی که رفته‌اند و نباید فراموش بشوند و هرچند بدون تذکر اشخاص مثل بنده هم هرگز فراموش نخواهند شد ولی احترام مقام آنها چنین تذکری را واجب میساخت.

۳- امیدواری که تحول ادبی در نشر فارسی دنبال پیدا کند و تذکر اینکه آثار چنین تحولی مشهود است.



ابوالقاسم پرتو اعظم



۴- پارهای راهنماییهای اساسی .

بدیهی است که درچنین مقدمه‌ای که اصولاً باید کوتاه و موجز باشد بسیاری از گفتنیها گفته نشده‌است و جای گفتن آنها هم نبود و اگر میخواستیم بسیاری از گفتنیهای لازم و ضروری را هم بگوییم مقدمه صورت کوهی را پیدا میکرد و تصور میکنم ناشر زیربار طبع هم نمیرفت و یقین دارم خودتان هم تصدیق خواهید فرمود که آنچه رادر طی رسالجات و مقالات مفصل‌میتوان گفت درمقدمه کتاب قعه و حکایت نمیتوان گفت .

مرقوم داشته‌اید دلتان میخواهد درباب انتقاد کتابهای نویسندگان جوان امروز شرح و تفصیل بیشتری درمقدمه آمده‌بود چنانکه میدانید خودم را هیچوقت منتقد نگفتم و اگر گاهی اظهاری رفته و ایراد می‌گرفتم طرماً للباب بوده والا انتقاد کار من نیست آن‌هم درحق نویسندگان جوانی که خود دارای مقام بلندی هستند وحقاً انتقاد از آنها از ناحیه چون من آدم بی‌خبر و دورافتاده‌ای بمنزله فضولی خواهد بود .

آنچه مرقوم داشته‌اید درباب قعه اول کتاب خفاش ایراداتی داشته‌ام مقصودم قعه اول کتاب «خونبها» از آثار نوری بوده‌است که همین عنوان «خونبها» را دارد و بسیارخوب نوشته شده‌است بحدی که ترجمه‌کردنی است ولی با وفور موضوع در ایران تصور میکردم برای خوانندگان ایرانی مثرثمری نخواهد بود و ممکن است بدتر بانحرافات جنسی جوانان ایرانی بیفزاید بهیچوجه من‌الوجوه مقصودم قعه اول «خفاش» نبوده‌است و نیست و رویهم‌رفته همانطور که بعرض رساندم اینطور احساس کرده‌ام که بعضی از نویسندگان جوان ما تمایل دارند که برطبق اصول «فریدیس» چیز بنویسند و لزومی دراین باب نمی‌بینم ولی اصراری هم ندارم که حرف خودم را بکرسی بشانم آزادند و مختار و لابد مقتضیات محیط آنها را براین کار و امیدارد. بنویسند و زیاد بنویسند و آرزوی منم جزاین نیست . اگر سرکار عرض کردم که جزئیات را باید در مقام دوم گذاشت و بکلیات مهم پرداخت البته مقصودم انکار اهمیت جزئیات نبوده‌است و هر نویسنده‌ای طبعاً ذوق و سلیقه مخصوص دارد که باید مقدس و محترم شمرد ولی آیا تصور نمی‌کنید که ما چند نفر آدمهای انگشت‌شماری که اسم خودمان را نویسنده گذاشته‌ایم تا بحال هرچه نوشته‌ایم ترسیم و تصویر جزئیات بوده است و هنوز استاد توانائی در میان ما پیدا نشده‌است که دردهای اساسی و اوضاع اجتماعی مملکت را رویهم‌رفته درمد نظر بگیرد و بقول فرنگیها Fresque جامعی بوجود بیاورد که وقتی بدست يك نفر آدم با بصیرت بیگانه بیفتد بتواند بفهمد که ایران چگونه مملکتی است و مردم آن چگونه زندگانی میکنند و بدوزشت و زیبایی آنها کدام است و دردهای اجتماعی مهم آنها چیست و برای رفع مشکلات چه راهی رادر پیش گرفته‌اند و چه راهی را باید در پیش بگیرند و غیره و غیره .

نوشته‌اید شاید چون دلم نمیخواهد « بعضی برنجند و برخی بیاشوبند » نوشته‌های آنها را انتقاد نمیکنم خوب فهمیده‌اید ابداً دلم نمیخواهد نویسندگان جوان را مایوس بسازم و دل آنها را بشکنم و اگر احیاناً نقص و عیبی در آثار آنها میبینم در روزنامه‌ها جار بزنم ولی هر وقت شخصاً با آنها مکالمه و مکاتبه‌ای پیش آمده از بیان مطالب کوتاهی نشده است و نخواهد شد و امیدوارم در آینده اگر فرصت پیدا شود و توفیقی یابیم درباب محامد و محاسن آنها بهموطنان زحمت‌افزا گردم . در ضمن مقدمه نظر خودم را درباره هدایت و کمک و تشویق نویسندگان جوان منتقداً تذکر داده‌ام .

استدعا دارم از همه اینها گذشته اگر فردا ناهار آزاد هستید (این تنها وقت آزاد من است) باهم ناهار صرف کنیم و این بسته به این است که در حدود ساعت ۹ و نیم بمنزل من تلفون بنمایید تا قرارش را بدهم تلفون من ۳۲۷۵۸۴ است .

قربانت جمال زاده

برخورد آراء و عقاید

بررسی نظریه (نحوه تولید آسیائی) و تاریخ ایران



در اوائل نیمه دوم قرن نوزدهم یکی از واضعان فلسفه علمی در کتاب «نقد اقتصادی سیاسی» نظریه «نحوه تولید آسیائی» را بیان کرد و بعدها در آثار دیگر خود این نظریه را بسط داد، دوست او نیز در مورد شرق و «نحوه تولید آسیائی» در نوشته های خود از جمله آنتی دورینگ عقایدی ابراز کرده است.

در اوائل قرن بعد که جنبش های اجتماعی از غرب اروپا به روسیه توسعه یافت، این موضوع در کنگره های حزب سوسیال دموکرات مطرح شد. شکل طرح این تئوری باین صورت بود که در کنگره چهارم حزب اولیانوف طرح «ملی کردن زمین» را عرضه کرد، و پله خانوف در مقابل آن برنامه «تملك زمین بوسیله شهرداریها» را. دلایل پله خانوف بر علیه «ملی کردن زمین» مبتنی بر نظریه «نحوه تولید آسیائی» بود. او دلیل میآورد که چون استبداد دیرپای شرقی باعث مالکیت دولت بر زمین ها بوده است، بنابراین خطر آن میرود که در روسیه نیز با يك چنین استبدادی مواجه شویم. در مقابل، اولیانوف موقعیت تاریخی ملل شرق و غرب را باهم مقایسه کرد و بی ربط بودن استنتاج پله خانوف را نمایان ساخت. بعد ها که طرح کنوپراتیوهای کشاورزی ریخته می شد، بوخارین نیز این چنین می گفت و با طرح اولیانوف راجع به زمین مخالفت می ورزید.

بعد از انقلاب روسیه و با انقلاب چین و شکست حزب کمونیست آن کشور در سال ۱۹۲۷ بحث درباره تاریخ شرق و تئوری «روش تولید آسیائی» درگیر شد. این بحث بحثی کنیدی که تشکیل کنفرانس در این باره ضرورت یافت و کنفرانس لنینگراد در سال ۳۱ - ۱۹۳۰ تشکیل شد. در این کنفرانس اکثریت بر این عقیده بودند که «نحوه تولید آسیائی» بمثابة حالت ویژه فئودالیسم در شرق است و باید بجای اصطلاح «نحوه تولید آسیائی» اصطلاح «ویزرگی آسیائی فئودالیسم» را بکار برد.

یکی از طرفداران این تئوری گودز (Godes) بود. او می گفت در زمان مارکس حقایق بیشماری از تاریخ شرق ناشناخته بود و مارکس وانگلس با تحقیقات مورگان نیز در آفرمان آشنائی نداشتند، لذا نظریه «نحوه تولید آسیائی» را پیش کشیدند.

یولک (Iolk) نیز می گفت «نظریه نحوه تولید آسیائی» با اساس تعلیمات مارکسیسم - لنینیسم متناقض است. و «مفهوم تولید آسیائی اساساً ضد مارکسیستی است». و «تولید آسیائی از نظر تئوری بی پایه است، زیرا با اساس مارکسیسم - لنینیسم درباره طبقات و دولت متناقض است».

گسترش اظهار نظر در این باره تا بحدی رسیده بود، که عقیده مارکس درباره تولید آسیائی عقیده‌ای ضد مارکسیستی اعلام گردید. کارل تیوفوگل که موافق «نحوه تولید آسیائی» جدا از مراحل پنج‌گانه تکاملی جوامع بود این کنفرانس را ترك گفت و بعد ها كتاب «استبداد شرقی» (Oriental despotism) را بنگارش درآورد. در این كتاب، تا چنان حدی در عقیده خود پیش رفته است که مثلا خلاصی شرق از استبداد را امری محال می‌داند او معتقد است که جوامع شرقی نمی‌توانند از دموکراسی بهره‌ای بگیرند. او همانند عده دیگری مانند وارگا (Varga) در زیر لوای پشتیبانی از تئوری مارکس بر علیه مارکسیسم قیام می‌کند و قوانین عام مربوط به جوامع بشری را نفی می‌نماید. و چندی بعد پرده را کنار می‌زند و مستقیما بر مارکسیسم حمله می‌کند.

وارگا (Varga) نیز «نحوه تولید آسیائی» را بعنوان «ویژگی آسیائی فئودالیسم» پذیرفت. او در فصل آخر كتاب «اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری» درباره «نحوه تولید آسیائی» سخن می‌گوید، از نظریه پذیرفته شده در کنفرانس نینگراد انتقاد می‌نماید (۱) و «روش تولید آسیائی» را فرم‌اسیونی بیگانه از برده‌داری و فئودالیسم می‌داند و مدافعان نظریه پذیرفته شده در کنفرانس همانند دوبروفسکی (Dubrovsky) ایولک (Iolk) و گودز (Godes) را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

این جریان فکری باعث شد تا در انسیکلوپدی ۵۰ جلدی شوروی نیز نامی از این تئوری برده نشود.

آکادمیسین استرووه (Struve) نیز از عقیده «روش تولید آسیائی» بمثابه ویژگی فئودالیسم در شرق دفاع می‌کرد. سالها بعد این آکادمیسین جزوای انتشار داد که حاوی نظریات جدیدی درباره «روش تولید آسیائی» بود.

بهر صورت این بود سرگذشت کوتاه تئوری «روش تولید آسیائی». بنیادگذاران فلسفه علمی آنرا طرح کردند، اولیانوف آنرا پذیرفت، واستالین در این مورد سکوت کرد. (این سکوت نمی‌تواند دلیل بی‌طرفی نسبت به این تئوری باشد.)

ولی باید به خاطر داشت که همگی اینان جهان شمول بودن پنج مرحله تاریخی را می‌پذیرند. چنانکه در آثار هر يك از آنها این مسئله بوضوح دیده می‌شود.

بوجود آوردن‌گان فلسفه علمی و اولیانوف منظورشان از تئوری «روش تولید آسیائی» رد عامیت پنج مرحله تاریخی نیست. این موضوع هم در گفته هاشان یافت می‌شود و هم تاریخ و وضوحش را تایید می‌کند.

در ایران بنا بر شرایط معین اجتماعی، عده‌ای برآنند که فلسفه هائی را با حذف بعضی قسمتها، و بجای نهادن گفتار هائی که در ظاهر طرفداران و در باطن ناقض آن است بصورت دیگری جلوه دهند، و جماعت را به سرگردانی دو چندان

دچار سازند.

در زمینه تولید آسیائی آقایان احمدشرف در «جهان نو» و «نامه علوم اجتماعی» و دکتر خنجی در «راهنمای كتاب» ضمیمه شماره ۳، و ناصر پاکدامن در جزوه درسی «جامعه شناسی اقتصادی» قلم فرسائی نموده‌اند، و نتیجه گرفته‌اند. که بر تاریخ هرقوم و ملتی قوانینی معین حاکم است، و هیچ قانون کلی را نمی‌توان برای همه اقوام و ملت ها در نظر گرفت، و جوامع مختلف از مراحل پنج‌گانه عبور نمی‌کنند، و این فقط مختص غرب است. یکی از ایشان حتی معتقد است که برای همه فرم‌اسیونهای مختلف تاریخی يك قوم و ملت، قانون عام نمی‌توان یافت و ظاهرا این نتیجه را از گفتارهای صاحب نظریه «نحوه تولید آسیائی» گرفته‌اند. (۲) در اینجا جمله‌ای از واضع فلسفه علمی می‌آوریم که جواب این استدلال است.

«اگر فقط مشخصات کلی اجتماع مورد دقت قرار گیرد حتی استنباط صحیح يك دوره تاریخی هم ممکن نخواهد بود، و نیز اگر تنها بخصوصیات يك فرم‌اسیون توجه گردد، بدون اینکه قوانین عمومی اجتماعی در نظر گرفته شود، درك اجتماع بطور کلی و درك يك دوره اجتماعی بطور خصوصی میسر نخواهد شد.»

اینان معتقدند که برای تاریخ ایران باید اقتصاد سیاسی جدیدی تدوین نمود تا مبین امتیاز و جدائی این تاریخ از پنج مرحله تکاملی باشد. شاید اینان می‌خواهند با نفی قوانین عام گذشته، عام بودن تاریخ شکوفان آینده را نیز نفی نمایند؟ ما عقیده داریم که در تاریخ همانطور که ویژگی های معین جوامع نباید نادیده گرفته شود، قوانین عام بر همه جوامع نیز نباید رها گردد. ما نه مثل «گودز» می‌گوییم که طرح این تئوری در اثر کمبود مطالعه درباره شرق بوده است، و نه همچون Varga معتقدیم که جوامع بشری از پنج مرحله تکاملی نمی‌گذرند. ما در ضمن پذیرفتن «نحوه تولید آسیائی» معتقدیم که این از ویژگی های معین شرق حکایت می‌کند، و می‌تواند روشنگر بسیاری از نقاط تاریک تاریخ شرق باشد.

ولی نباید آنرا نافی قوانین عام تاریخ بشمار آورد.

شاید علت تفسیرهای مختلف از این نظریه این باشد، که بنیادگذاران فلسفه علمی مشخصات این جماعات را تقسیم بندی و با اصطلاح «کلاس» نکرده و قوانین عام و خاص را از هم جدا ننموده‌اند.

بهر حال در این گفتار سعی ما بر اینست که این نظریه را هر چند مختصر - بشکافیم و ویژگی های تاریخی ایران و «روش تولید آسیائی» را مطالعه نمائیم.

تاریخ را اگر بمثابه علم تلقی نکنیم، می‌توانیم از «جبر علمی» در تاریخ چشم پوشیم، و قوانین علت و معلولی را در آن منکر شویم. به ضبط وقایع بسنده کنیم. امپریسیسم را در تاریخ

نیز رواج دهیم و پیش‌بینی را که زائیده قبول قوانین علت و معلولی در جامعه است نفی کنیم. این بحثی طولانیست و در این مختصر نمی‌گنجد. صفت ممیزه بشر ابزار سازیست. با بوجود آمدن بشر، ابزار نیز پایی آن بوجود می‌آید، فیشر میگوید «ابزار بدون بشر وجود ندارد، و بشر بدون ابزار یافت نمی‌شود» آنها باهم بوجود می‌آیند و بطور انفاك ناپذیر بهم زنجیر شده‌اند. (۳) باین ترتیب بشر با واسطه بر علیه طبیعت بر می‌خیزد. این مبارزه نه تنها روابط بشر با طبیعت و واسطه آن یعنی ابزار را شکل می‌دهد، بلکه ایجاد کننده رابطه دیگریست، و آن مناسبات انسانهاست. در هر مرحله از تکامل وسائل تولیدی با نوعی روابط انسانی مواجهیم. بطوریکه از روی ابزار ها می‌توان به روابط سازندگان پی برد. آنچنان که در باستانشناسی از روی ابزار های بدست آمده سیر تکاملی روابط انسانها مشخص می‌گردد.

این روند تکاملی ابزار دوره های، پالئولیتیک، نئولیتیک و آنتولیتیک، را بوجود آورده است که از روی این ابزار تکامل روابط انسانی نیز مشخص است (توحش - بربریت و پیدایش تمدن).

این سیر تکاملی قانونی است عام، همچنان که در ایران نیز وجود دورانهای مذکور در اثر کاوش های باستانشناسی باثبات رسیده است. (۴) بعد از پیدایش تمدن، به ترتیب روابط برده‌داری، فئودالیسم و بورژوازی برقرار می‌گردد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در هر شکل معین اجتماعی میتوان نمونه هائی از شکل کهنه‌تر یافت، که بنا برعلی، این قسمت های زندگی گذشته اجتماعی سخت‌جانی کرده، و همراه با نظام و شکل جدیدتر از خود زیست می‌کند. یکی از علل این هم زیستی را فیلسوف معروف باین ترتیب تحلیل کرده است که:

«نظام جدید اجتماعی که با نیروی خود در صدد از بین بردن پدیده هائی از نظام قدیم است، وقتی خود مواجه با تضاد گردید و نظام نوین تری در جلوی خود دید با آن نظام کهنه از در آشتی درمی‌آید و باین ترتیب، هر رژیم نوئی بقایای رژیم کهنه را بدنبال خود می‌کشد.»

در نظریه «نحوه تولید آسیائی» بعضی خصوصیات مربوط بتاریخ عام شرق، و بعضی راجع به سیستم های گوناگون در شرق است. و گاهی برخی از خصوصیات شمرده شده در این نظریه مربوط به قوانین عام تاریخ است که، در شرق دیرپا بوده است. بنابراین بحثی که در شوروی درگیر بوده است، که گاهی «نحوه تولید آسیائی» را ویژگی فئودالیسم در شرق دانسته‌اند، و گاهی آنرا ویژگی برده‌داری در شرق (استرووه چندسال بعد از کنفرانس نینگراد ادعا کرد که نظریه «نحوه تولید آسیائی» ویژگی برده‌داری در آسیاست.) از نظر ما نوعی بحث لغوی و لفاظی بشمار است، و تا حدودی جزئی بودن این آکادمیسین ها را می‌رساند.

واضعان فلسفه علمی قوانین عام تاریخ شرق ، قوانین خاص اشکال تاریخی شرق ، و قوانین عام تاریخ را که در شرق دیربها بوده است طبقه‌بندی کرده‌اند و این انگیزه‌ای شده است برای بحث‌های گوناگون .

مشخصات نحوه تولید آسیائی

۱ - مالکیت زمین بوسیله جماعات آزاد و بعد بوسیله دولت - در غرب با تسلط اقوام بربر ، فئودالیسم آغاز می‌گردد ، در ابتدا زمینها بین جماعات روستائی ، اشتراکی است . نمونه این جماعات آزاد روستائی «مارکا» است . پتروشیفسکی می‌گوید :

«در اروپا حتی در لحظه پیدایش دوران سرمایه‌داری و صنعتی نیز مالکیت فئودالی و مالکیت مشترک خاندان و مالکیت خرده روستائی و اراضی جماعات روستائی وجود داشته و این سیوه‌های مالکیت پایداری می‌کرده‌اند .» (۵) با تکامل این نظام وسیله اساسی تولید یعنی زمین از دست مردم گرفت می‌شود و جماعت به سرف بدل می‌گردد . نابودی مارکاها (جماعات روستائی آزاد) بوسیله غصب و غارت ، خرید زمین هایشان و غیره در تاریخ غرب صورت می‌پذیرد . در ایران نیز این جریان بوجود می‌پیوندد ، ولی دیرتر از غرب ، بطوریکه تا دوران محتویه این جماعات در ایران یافت می‌شوند . (۶)

در ایران هوریان ، کوتیان ، لولوبیان ، کاسیان و عیلامیان و مانناها (سلف مادها) و غیره راه را می‌کوبند تا حکومت طبقاتی ماد بوجود می‌آید . در این دوران سیستم غالب برده‌داری است . ولی برای جلب مردم جهت مقابله با آشوریان ، شدت استثمار طبقاتی کاهش یافته است .

در زمان هخامنشیان برده‌داری تکامل می‌یابد ، در این دوره بقول دیاکونیف « در ایالات قدیم آسیا هم در ردیف کارزارعین از دسترنج برده ها نیز استفاده می‌کردند ، در اینگونه موارد معمولاً به برده ها اجازه داده میشد که در کار زراعت و یا صنعت ، مستقلاً کار کنند ، ولی از مازاد محصولات خود سهم بزرگی را برای ارباب خود تخصیص دهند .» (۷) و «سازمان اجتماعی حکومت ایران بدین نحو بود : پادشاه و اعضای خاندان سلطنتی و سران بزرگ دستگاههای اداری در تمام کشور کارگرانی داشتند که به اصطلاح ایرانی آنها را «مانیا» یا «گردا» مینامیدند . این «گرداها» را نشان‌گذاری میکردند و در امور ساختمانی و کشاورزی و صنعت ، از وجود آنها استفاده می‌نمودند . این افراد معمولاً از اسرای جنگی بودند . بعضی از محققین معتقدند که فقیرترین طبقات کشاورز ایران نیز از آغاز قرن پنجم قبل از میلاد جزو گرداها درآمدند . گرداها که به امور کشاورزی اشتغال داشتند غالباً در روستاها اقامت می‌گرفتند . مثلاً در ایران روستاهائی از اسرای یونانی با سازمانهای شبه پلیسی متعدد وجود داشتند . گردا از خزانه پادشاهی جیره روزانه خود را دریافت نمی‌داشت بلکه نقره و جنس که



بمورت گوسفند و شراب و غیره بود میگرفت . موضوع دیگری که در کتاب دیاکونوف قابل توجه است درباره شهرهائی (۸) است که دارای سازمانهای پلیسی بوده اند او میگوید :

«تحقیقات اخیر مورخان شوروی ثابت نموده است که روش و شکل پلیسی سازمانها قبل از ورود قشون اسکندر هم سابقه داشته است و در شرق يك امر مبهم و تازه ای نبوده است بطوریکه بعضی از شهرها سازمانهایی داشتند . نظیر سازمانهای پلیس یونان دارای آزادی و استقلال مخصوص بخود و جنبه ها و خصوصیات دیگر .» (۹)

دلیل محکمی که بر عدم وجود برده داری در ایران بوسیله آقای خنجی اقامه شده ، سنگ نبشته ای است در تخت جمشید که صورت مزد سازندگان تخت جمشید در آن نوشته شده است در مورد ساختمان تخت جمشید باید گفت ، حکومت هخامنشیان از ملل مختلف تشکیل می شد ، و حکومت مقتدر هخامنشیان آنان را تحت قیمومت خود در آورده بود . در ساختن تخت جمشید در قسمت های مختلف از افراد ملل مختلفی استفاده شد ، که ضرورتاً مزدی داشته اند ، و تازه وجود چنان صورتی بر سنگ نبشته عملی بوده است برای عادل نشان دادن حکومت هخامنشیان ، که باید با دیدی علمی بر آن نظر کرد ، و سره را از ناسره جدا نمود .

ویژگی مهم تاریخ ایران قدرت زیاد حکومت مرکزی است و امور اقتصادی اغلب در دست خود دولت است چه در دوران برده داری و چه فئودالیسم (مثلاً در دوران مغول رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر غازان خان فئودالی بزرگ بود در ضمن به امور تجارتی نیز می پرداخت .)

در اینجا در دوران برده داری ، حکومت خود يك برده دار بزرگ است . و در دوران فئودالیسم خود صاحب زمینهای بسیار ، همچنین در دوران فئودالیسم ، در ایران کارهای عمده تجارتی بوسیله خود حکومت عمل می شود و بورژوازی به آن حالت غربی اش شکل نمی گیرد و از فئودالها مستقل نمی شود .

البته منظور این نیست که حتی بعد ها بورژوازی در ایران از فئودالها استقلال نمی پذیرد و تضادی بین این دو طبقه در ایران بوجود نمی آید چرا که همانگونه گفتیم در ابتدای وجود يك سیستم و يك نظام ، نفی کننده آن نیز بوجود می آید ، و این قانونیست عام . لیکن رشد نافی فئودالیسم در ایران کند است . نشانه این رشد ویران شدن شوش بدست شاپور دوم است . دیاکونوف میگوید «شهر شوش» «پس از آنکه در آنجا اغتشاشاتی پیا پیا شد بدست شاپور دوم بکلی ویران گردید و ساکنین آن هم معدوم شدند .» (۱۰) و همچنین می توان رواج عقاید مانی در میان صنعتگران و بازرگانان و ساکنان شهرها را از ابتدای حکومت ساسانیان ، مشاهده کرد زمینها نیز با رشد فئودالیسم از مالکیت دولت خارج شده و به

مالکیت فئودالها در می آید . ولی این روند نسبت به غرب کند می باشد .

دلیل عمده آن نیز اینست که در اینجا آب بطور منظم بوسیله طبیعت تقسیم نمی شود . گاهی با طغیان آب رودخانه ها مواجهیم و گاهی با بی آبی ، لذا برای کار زراعتی باید آبرو بوسیله کانالها و آبروها مهار کرد و این کار عظیم از افراد همانند سنیورهای غربی ساخته نیست ، و تنها حکومتی مقتدر ، قادر بانجام این مهم است . در اینجا مبارزه بشکلی است که تضاد عمده بین جناحهای طبقه حاکمه فروکش می کند ، و طبقه حاکمه ، خود به قدرت مرکزی صحنه می نهد ، و جدال برای خود مختاری و تمرکز تقلیل و کاهش می یابد . در دوران برده داری ساتراپ نشین ها همانند دولت در شهرهای یونان اختیار ندارند و حکومت مرکزی بوسیله نیروی دیگری یعنی رئیس دژبان ساخو محل ، ساتراپ مربوطه را کنترل میکند ، و تازه دستگاه جاسوسی دیگری بنام چشم و گوش حکومت موجود است . اغلب زمینها متعلق بحکومت است ، و برده ها برای حکومت مرکزی کار می کنند .

دلیل عمده این امر ، شکل مبارزه با طبیعت ، در شرق است . دیاکونوف معتقد است که : «در اثر فتوحات پادشاهان آشور و بابل و ماد ، و سپس خود هخامنشیان قسمت عمده اراضی (باستثنای اراضی شهرهای ممتاز و معابد و قبائل نیمه مستقل و امکاناً زمین های ساتراپها و مامورین بزرگ) به مالکیت پادشاه درآمد . بطوریکه کشاورزان مستقیماً در اراضی پادشاهان استقرار می یافتند .» (۱۱) ولی چه عاملی بود که باعث شد این زمینها همانند غرب در مدتی کوتاه به مالکیت اشخاص در نیایند ، و این تمرکز از هم نباشد ؟ دلیلش مسلماً همانست که واضح فلسفه علمی در تئوری «نحوه تولید آسیائی» بیان نموده است . یعنی لزوم حکومت مقتدر برای امر کشاورزی .

در شرق ، تضاد بین جناحهای طبقه حاکمه ضعیف است و جماعت نیز حکومت را مباشر امور کشاورزی خود نیز می داند لذا با تقلیل تضاد طبقاتی در اقوام نیروی محرکه تاریخ ضعیف می شود . از اینرو آثار نظامهای کهن پا برجا میمانند ، و جامعه دیرتر از غرب تکامل دوره اول فئودالیسم را می بیند . باین دلیل ، اغلب زمین های اشتراکی بین جماعات روستائی بهمان شکل و وضع گذشته خود مدت زیادی باقی است ، و زمین های دولتی دیر بمالکیت فئودالهای منفرد در می آید .

سطح ترقی جوامع نیز در این زمان فوق العاده متفاوت بوده است . در ایران زمان هخامنشیان قسمت آسیای مقدم ، متکامل و دارای سیستم برده داری است ، اما در قسمت آسیای میانه کهنه تر و با سیستم های قبل از برده داری مواجهیم و بقول دیاکونوف «در ایالات عقب مانده ایران اصولاً کشاورزان آزاد به امر کشاورزی اشتغال داشتند .» (۱۲) در صورتیکه «در ایالات متمدن و توسعه یافته آسیای مقدم نظامات و مقرراتی

وجود داشت که مشابه زمان آشوریها در قرون هشتم - هفتم قبل از میلاد بود . قسمت اصلی اراضی کشور باستانی املاک برده نشین پادشاه و نجبای بزرگ ایران بوسیله کشاورزانی اداره میشد که در روی زمین پادشاه زندگی میکردند و حق نداشتند آنرا ترك کنند و انواع مالیاتها و عوارض و خراجها نیز می پرداختند . قسمتی از اراضی کشور به معابد و شهرها اختصاص داشت و در این نقاط کانون های قوی از بردگان بوجود آمده بود .» (۱۳)

اینها همه نشانه ای از ناهمزمانی رشد اقتصادی - اجتماعی مناطق مختلف ایران در زمان هخامنشیان بشمار است .

ایران در عهد اشکانیان برده داری در حال زوال را میگذراند ، و فئودالیسم در حال نضج است . روحانیون جزو طبقه حاکمه میشوند ، و علائم ظهور دین رسمی که مختص فئودالیسم است ظاهر می گردد . در این دوران مذهب نوید دهنده آنجهائی حالتی رسمی مییابد بقول دیاکونوف «ادیانی که برشریعتی مبتنی می باشند ، یعنی مومنان را ملزم می سازند که در برگزاری مراسم دینی و روش اخلاقی خویش موازینی معین و لایتنیر را مرعی دارند و بخاطر اجراء و رعایت آن خوشی و آسایش آنجهائی را نوید داده و هرگونه تخلفی از این عقاید را کفر و بددینی اعلام می دارند ... ادیان مزبور محصول جامعه بنده دار محضر و (طلیعه) جامعه فئودالی در شرف پیدایش است.» (۱۴) دوره برزخ بین برده داری و فئودالیسم بوسیله اشکانیان پیموده می شود و با حاکمیت یافتن ساسانیان فئودالیسم مستقر میشود در این دوره فقط از حکومتی مقتدر ساخته است که روش آبیاری را منظم نماید . لذا فئودالها خود حکومت مرکزی مقتدری می طلبند و حتی طبقه حاکمه خود جزو ماموران دولتی می شوند ، ولی با ادامه زمان نوعی تجزیه و قشر بندی در طبقه حاکمه به وقوع می پیوندد و طلایع جنبش هائی در گوشه و کنار هویدا میشود . تاریخ خود شهادت دهنده این موضوع است . نمونه بارز در این مورد ، جنبش مزدک و مسیحیان است که مدافع مردمند قباد برای مبارزه با موبدان ، و اشراف به جنبش مردم می پیوندند و این نشانه رشد یافتن تضاد طبقه حاکمه در زمان ساسانیان است .

همچنین حکومت یزدگرد سیاست او نسبت به اشراف نشان دهنده قدرت یافتن اشراف است . دیاکونوف می گوید :

«در قرن پنجم تقویت و تشدید عناصر فئودالیت در کشور بجائی رسید که تمایلات تجزیه طلبانه کشاورزان عمده کاملاً ظاهر و عیان گردید و باین نتیجه . میان قدرت مرکزی و صاحبان املاک مبارزاتی در گرفت . در دوره حکومت یزدگرد (سالهای ۳۹۹-۴۲۰) این مبارزه بنسبت درجه شدت و حدت خود رسید ، حکومت که برای مقابله با فئودالها در صدد جستجوی متحدین و حامیانی بود ، تصمیم گرفت برای توفیق خود به مسیحیان متوسل شود و از این جهت به ضرر وزیران آئین زردشت و روحانیون «یکرشته امتیازات به



مسیحیان داد.» «به مسیحیان ایران اجازه داده شد که در کشور ایران کلیسا بنا کنند و در داخل کشور بدون هیچگونه ممانعتی بطور آزاد مسافرت نمایند.» «توجه و عنایت مخصوص یزدگرد به مسیحیان و روم شرقی از این سبب بود که اشراف و روحانیون نسبت به او لطف و محبتی نداشتند و تقویت این دو طبقه به نظر پادشاه برای وحدت و نیرومندی دولت امری خطرناک بود.» «در هر حال یزدگرد در اواخر دوران حکومت خویش نسبت به مسیحیان دست به تعدیاتی زد.»

«یزدگرد در سال ۴۲۰ بنحو مرموزی در موقع سرکشی به ایالات شمالشرقی گرگان (هیرکانی) به هلاکت رسید.» (۱۵) طبری در این باره گوید: «و چون اجالش رسید روزی با لشکر بدشت رفته بود. آسی تازیان برهنه بیامد و بر در سرا پرده ایستاد که هرگز کس اسب از او نیکوتر ندیده بود خبر به یزدگرد بردند گفت تازین برو نهند هرچند سعی کردند

کس فراز آن نتوانست شدن و هیچکس را دست نداد. یزدگرد را گفتند، خود برخاست و بیرون آمد و بر فراز اسب شد و او را بنواخت، اسب خاموش شد تا او را بزین آورد و تنگ برکشید و لگام برسر کرد و خواست که پادرا فکند و پای بزیرش زد و درهم شکست و یزدگرد بیفتاد و بمرد و اسب زین و لگام بینداخت و بتاخت چنانکه هیچکس او را ندید که کجا شد و در نیافتند و مردمان گفتند این فرشته بود و خدای تعالی او را فرستاده بود.... الخ.» (۱۶)

نلدکه معتقد است که این قتل و این افسانه بدست اشراف شده است و دیاکونوف نیز بر این عقیده است.

در این دوران رهبر اشراف و روحانیون ایران نرسی بوده است. طبری گوید: یزدگرد «مردی را وزیر کرده بود نام وی نرسی سخن گوی و باخرد و بزرگوار و ازو مردمان شاد شدند و چنان گمان بردند که یزدگرد سخن وی را بشنود

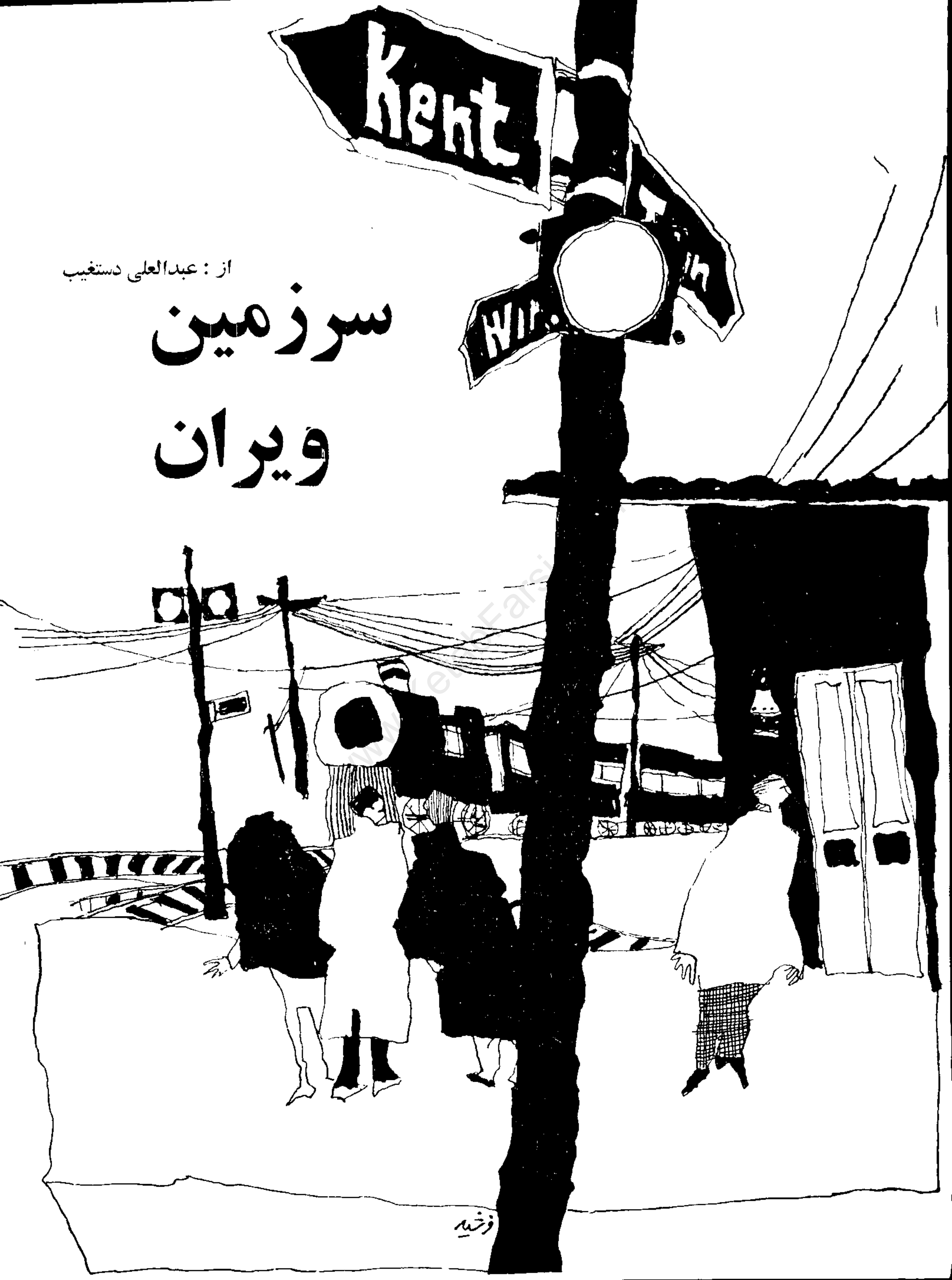
و سخن او نشنید و بیدادی فرون کرد و ستم خواری کردن و خون ریختن بیشتر کرد.» (۱۷) و همچنین می توان شورش بهرام چوبین را نام برد، که نشانه قشر بندی طبقه حاکمه و تشدید تضاد آنهاست. و در این جریان هرمز چهارم پادشاه ایران کور و سپس کشته می شود و علت آن نیز روش هرمز بود. او همانند اسلافش، قباد و انوشیروان، در سلب قدرت اشراف می کوشید. نفوذ اشراف و عدم تمرکز در اواخر حکومت ساسانیان تا بحدی می رسد که در مدت کمی چند پادشاه بوسیله اشراف بحکومت میرسند و باز بوسیله اشراف خلع می گردند. آیا ویتفوگل با مشاهده این جریان باز می گوید استبداد و تمرکز در شرق ابدیست؟

با حمله اعراب به ایران تار و پود اقتصاد ایران درهم میریزد و آثار برده داری که داشت

kent

از: عبدالعلی دستغیب

سرزمین ویران



اشاره

«تامس استرنز الیوت» (۱) شاعر و منتقد نوآور همزمان ما در ۱۸۸۸ در سنت لویز (در ایالت میسوری) آمریکا بدنیا آمد و در «هاروارد» و «سوربن» و «اکسفورد» بدانش اندوزی پرداخت. چون بواسطه موافقی نتوانست به تحصیل فلسفه در «ماربورگ» ادامه دهد، در ۱۹۱۴ به لندن آمد و سال بعد در مجله های هفتگی و ماهانه اشعار خود را چاپ کرد. مقالات تحقیقی او در روزنامه ها و مجله ها بچاپ میرسید، و علاوه بر آن در «لوید» بانک نیز کار میکرد. هنوز سی سال تمام نداشت که با انتشار کتاب کوچک شعر بنام «پروفرواک و دیگر مشاهدات» (۱۹۱۷) در مرکز جریان ادبی و شعری اروپا و آمریکا قرار گرفت. و سپس مجموعه تحقیقات نقدی و کارهای او «جنگل مقدس» «درباره شعر و انتقاد» در دسترس مردم قرار گرفت.

کار مهم شعری او «سرزمین ویران» بدون حاشیه و توضیح نخستین بار در مجله «کریتریون» که خود مدیر آن بود بچاپ رسید. الیوت در «کار نقد» می نویسد «لازم است پس از گذشت هر قرن بلکه بیش از آن، در کار نقد ادبی کسی پیدا شود و با مطالعه دقیق میراث ادبی گذشته، شعر و نقد شعر را در نظمی جدید جایگزین سازد». الیوت خود چنین کسی است. کارهای شعری و نقدی او بیشترین تأثیر و نفوذ را در شعر و نقد قرن بیستم آمریکا و انگلستان داشته است.

کارهای نقدی او در شعرهایش نیز منعکس است و برای درک درست شعر «الیوت» باید «نقد» او را درست فهمید. نظر او در «نقد» برخلاف نظر آنچه بعضی پژوهندگان دریافته اند، کشش بسوی رمانتیسم نیست بلکه هدف او نظم، شکل و انضباط است. بهمین جهت او را انسانی محافظه کار دانسته اند. واز همین روی «الیوت» جامعه نوپید و پرهیجان و آشفته آمریکا را نتوانست تحمل کند. و در ۱۹۲۷ تابعیت انگلیس را پذیرفت. خود او در مقدمه کتاب «برای انسانلات اندورژ» اندیشه های دینی و ادبی و سیاسی خود را بیان کرد. گرایش او بسوی دین چه در این اشاره و چه در اشعار او نمایان است. و هسته مرکزی بسیاری از اشعارش را مسائل دینی و متافیزیکی تشکیل میدهد.

«الیوت» به گذشته و میراث فرهنگی و ادبی توجه بسیار دارد، از همین رو از جهتی به نظریه «یونگ» روانشناس سویی و از جهت دیگر به «فریزر» مردم شناس انگلیسی توجه بسیار نشان میدهد. او قهرمانان میتولوژی را در شعر وارد صحنه زندگانی امروز میکند. در شعر «سرزمین ویران» به بیش از پنجاه منبع ادبی و چند زبان اشاره میشود. و الیوت با توجه به عالم مردم شناسی، در هم ریختن ارزشها و بستگی بنیادهای ذهنی انسانی را با شیوه جدید ارائه میدهد.

«الیوت» به رابطه نو و کهن اهمیت بسیار میدهد. و اثر آنرا چه بهنگام آفرینش، چه پس از آن با تأکید تمام باز مینماید. یعنی معتقد است شعر گذشته باید راهنمای شعر امروز باشد. و بینش های تازه بر میراث گرانشگت ادبی پرتو افکند. این اندیشه ها و تنوع آن ها، ماده بهترین شعرهای «الیوت» را از «پروفرواک» تا «چهارکوارتت» آماده کرده است.

او در جستجوهای ارزش هائی است که هم شخص و هم زبان او دریافته اند مثقود شده است. از این رو وی در ۱۹۲۸ در نوشته ای اعلام کرد که در ادبیات کلاسیسیست «کهن گرا» و در دین انگلو کاتولیک است.

الیوت در مقاله «تحلیل و مقایسه» (۱۹۱۷) می نویسد:

«تحلیل (آنالیز) و مقایسه بر طبق روش، به اضافه حساسیت و هوس، کنجکاوی، هیجان شدید، و دانش کامل ... تمام این ها برای یک منتقد بزرگ لازم است.»

این مقاله فقط بخشی از جریان نقدی کار او بود. و الیوت این مسئله را در مقاله «کار نقد» کاملتر کرد. او استعاره کار (فونکسیون) را از دانش آناتومی به وام گرفت و در مورد تحقیق بکار برده است. الیوت یادآوری میکند که ما شاعر را در برابر خود نداریم، بلکه شعر در برابر ماست، و ما باید از خلال شعر صدای شاعر را در درون خود بشنویم مقاله ای که پس از این اشاره می آید، ترجمه خلاصه و فشرده ایست از مقاله لوئیس F. R. Leavis (که خود در کار شعر از صاحب نظران معاصر است) درباره «سرزمین ویران» الیوت. در این مقاله «لوئیس» کوشیده است مشکل ها و پیچیدگیها و ابهام «سرزمین ویران» را که منظومه ای طولانی است با اشاره های روشنگر، تجزیه و تحلیل کند، و البته آشنائی پیشین با اصل شعر الیوت برای درک کامل مقاله ضروری است.

کهن زندگانی هستیم: زندگانی که در خاک ریشه داشته است. تصویر شهری که الیوت را با بودلر (۴) و لافورگ (۵) می پیونداند اهمیت خاص خود را داراست، و همین اهمیت را بهنگام مقایسه الیوت و هاردی در می یابیم. هاردی و جانشین راستین او «پاوئیس» (۶) احتمالاً آخرین هنرمندان نظم قدیم بودند. ذهن «پاوئیس» بر مبنای نظم و تقدیس توسط طبیعت و زمان و فرهنگ روستائی شکل پذیرفته بود و همین موضوع و نیز مسئله «تولد، هماغوشی و مرگ» این دورا در مقام مقایسه بایکدیگر قرار میدهد.

«پاوئیس» می گوید:

«هیچ چیز جز سه امر در زندگانی نیست

— کدام چیز ها؟

— زایش، هماغوشی، مرگ.»

شیفتگی «پاوئیس» متعلق به جهان کهن است و شکل و سازمان شعرش با این امر متناسب است. نیازی نیست که مقایسه ای تصنعی بین «الیوت» و او سامان دهیم.

احتمالاً تمدن غربی شده در «سرزمین ویران» از نظم طبیعی اخذ شده است و بالحنی استهزاء آمیز بوسیله موضوع مردم شناسی پرورده میشود. جشن کشاورزی، مراسم فراوانی معمول با سحر و افسون همدردی

«سرزمین ویران (۱)» کمال شعری «الیوت» را الزاماً گواهی داد. این شعر نخست در یکی از شماره های مجله کریتریون (۲) چاپ شد. عنوان شعر از کتاب خانم «جسی وستون» (۳) بنام «از مراسم مذهبی تا داستانهای عاشقانه سلحشوران» اخذ شده است که موضوع آن مربوط به مردم شناسی است. «سرزمین ویران» در آن کتاب واجد معنی جشن فراوانی محسوب است. اما «سرزمین ویران جدید» دارای چه مفهومی است؟ جواب را باید در خلال سازمان غیر منظم اما نیرومند شعر یافت. عدم ارتباط ظاهری شعر بستگی محرمی با فضل و دانش بسیار سراینده دارد که خواننده را بدر سر می اندازد و سراینده تضمین های بسیار از ادبیات گذشته می آورد و اشاره های بسیار در شعر می گنجاند. این ویژگیها منعکس کننده تمدن امروز بشری است. سنت ها و فرهنگ ها بهم می آمیزد و تصورات تاریخی گذشته را در منظر حال نمایان میسازد. هیچکس سنت را با ماده متنوعش چنین در شعر نگنجانده و در نتیجه شکل شعر درهم شکسته و معنی الزام آور مطلق که ضروری فرهنگی نیرومند است از دست رفته است.

با در نظر گرفتن طاعون و مصیبت این عصر، باید مسئله تغییرات سریع متوالی را که مشخصه قرن ماشین است بحساب آوریم. در نتیجه پیوستگی قضایا شکاف بر میدارد و ریشه زندگانی از زمین کنده میشود. این استعاره تناسب ویژه ای دارد، زیرا امروز ما شاهد زوال شیوه های

همه‌انگهی فرهنگی انسان را با محیط طبیعی او نمایان می‌سازند و معنی و مفادی عمیق از وحدت زندگانی ارائه می‌دهند. اما در «سرزمین ویران» جدید «الیوت» چنین می‌گوید:

«آوریل سنگ‌ترین ماهیاست.

گل‌های یاس را از زمین بایر می‌رویند».

امازوخ انسان را زنده نمی‌سازد. عشق عقیق است و زندگانی و کمال به‌همراه ندارد، بلکه سرشار از تنفر است. ویرسشی است بی‌جواب. قبول جاودانگی و وسعت حیات بعنوان هدف عای عمیق و نهایی زندگانی پذیرفتنی نیست.

از زمینه مردم شناسی شعر وظیفه‌های شبنمی انحاء می‌دهد و در فرا خواندن معنی ویرای از وحدت زندگانی که ذات شعر «الیوت» است سهم نمایانی دارد. زمینه مردم شناسی به شعر کمک می‌کند که بنیادی از تجربه که شعر بر آن استوار شده فراهم آید و نیز جنبه ذهنی که شعر متعلق به آن است. در شعر «سرزمین ویران» گسترش واقعیت با مقایسه با «پروفرات» شعر دیگر الیوت به محدوده نهایی خویش می‌رسد.

ممکن است که فراروندگی کامل مردم را از خویش در این شعر تصور بتوان کرد. یعنی بیرون نهادن نمودات فرد از آنچه آگاه است و این شعر نظر آگاهانه است از زمان حاضر و آگاهی بسیار داشتن بطرفی کوناگون امکان پذیر است و درهم شکستن قالب‌ها و از دست رفتن اصل‌ها که مشخصه قرن ماست. ما در ادبیات جدید مکرراً با معنی بیهودگی مواجه می‌شویم.

سهمی که علم بطور عام در جریان اضمحلال این اصول داشته است بر همگان روشن است. مردم شناسی در این زمینه شرح عمیق ویرای از روح علمی داشته. بادیته اعتقادات مردم شناسانه، ادیان و اخلاق عادت‌های انسانی هستند و باوجود تنوعات عجیب و غریب خود از آسمان بزمین نیامده‌اند. آنجا که بینش مردم شناسی نفوذ می‌یابد، رسم تقدس از میانه برمی‌خیزد. در ذهن انسان معاصر مقدار زیادی از عناصر مردم شناسانه موجود است و زمینه «سرزمین ویران» را از این رو باید عمیق‌تر مورد مطالعه قرار داد.

از این رو بسیار آگاه بودن و از بسی چیزها آگاه بودن خود عصبیه است:

«پس از دانشی آن گونه

چه لطف و بخشی در کار است؟»

آگاهی انسان کانون شعر سرزمین ویران است و مشخصه قرن ماست یعنی قرن تحلیل روح. قرنمی که نویسنده‌انسانی چون «جویس» را پرورده و کتاب‌هایی چون «اولیس» Ulysses قرنمی که انسان را از شخصیت واقعی خود دور ساخته‌است. فرد تربیت‌شده امروزی بطور محرمی از تجربه حسی مخالف آگاه است و احساس می‌کند که آگاه است.

چنین زمینه‌هایی مسئله مشکلی از سازمان اجتماعی، و کاراکتر متخیمی از حالات ذهنی که هستی خود را با فقدان اصل سازمان یافته‌ای پیش می‌برد، عرضه می‌دارد و نشان می‌دهد که راهنمایی درونی در کار نیست. شعری که تمام افسانه‌ها را در خود جمع آورده است نمیتواند بر بنیاد یکی از آنها استوار شود. اینجاست که سروکه کتاب «از مراسم دینی تا عهد رمانس» پیدا می‌شود. این کتاب زمینه‌ای برای مراجعه بدشعر در حوزه طبیعت سازمان موسیقایی فراهم می‌سازد. در شعر اشاره به «یکدست ورق گنجه می‌شود» (بخش نخست تدفین مرده) که اشاره‌ایست به سرنوشت، تضاد، رازهای جاودانی، که خبر از آن چیزهایی می‌دهد که در کانون شعر قرار دارند و تفکرات شاعر را درباره وضع زندگانی نشان می‌دهند. و طبیعت کاراکترهای شعر را نمایان می‌سازند، میدانیم که این قهرمانان در هر طرح داستان رابطهای باهم ندارند و نمیتوانند در یک صحنه باهم ظاهر شوند. چگونه گسیختگی‌ها و وحدت شعر را تفسیر میتوان کرد؟ وظیفه فوری صحنه‌ای که درباره ورق گنجه سخن می‌گوید در مقام مقایسه قرار دادن زندگانی عالی جهان وطنی است با شارلاتانیسم که بر بنیاد آن ایجاد می‌شود:

«خانم زوزوسترین (۷) فالگیر مشهور

جذبه و لطفی نداشت اما

در سراسر اروپا او را همچون فرزانه‌ترین زنان می‌شناختند

و او صاحب یکدست ورق گنجه به‌میرخته بود.»

خود الیوت نیز از ابتذال این عبارت آگاه است و از این رو در همین لحظه آهنگی عمیق و پژواکی از سرنوشت رادر شعر می‌آورد:

«و این یک ورق

که سپید است، آنست که او بردوش میکشد

مرا از نگریستن آن بازداشته‌اند

در این جا مرد مصلوب را نمی‌یابیم. از مرگ در آب پرهیز.

انبوه مردمان را می‌نگرم که بدورمیدانی حلقه‌وار گام بر میدارند.»

بیمی که در این صحنه پس از تعمق بسیار دریافته می‌شود با بخشی از شعر در بخش پنجم مربوط می‌شود:

«سومین نفر کیست که همیشه در کنار تو گام بر میدارد؟

وقتی بشماره می‌پردازم تنها من و تو هستیم

اما بهنگامی که به پیش روی به جاده سپید می‌نگرم

همیشه شخصی دیگری است که با تو گام می‌زند

در شل قهوه‌ای پوشیده شده و باشلقی بر سر دارد و می‌خراشد.

نمیدانم زن است یا مرد

اما آن کس که کنار تو گام بر میدارد، کیست؟

در این باره یادداشت خود «الیوت» میتواند تائیدازدای مطلب را روشن کند و ما را در فهم موضوع یاری دهد.

«مرد جنوب، فردی از گروه سنت قدیم مقصود مرا از دو راه تأمین میکند. زیرا او در ذهن من با خدای مصلوب اثر «فریزر» (۸) مربوط می‌شود و نیز من او را باشبحی باشاق بسر در بخش پنجم جایی که سخن درباره مریدان «اماتوس» است مربوط ساخته‌ام».

ورق گنجه آن سان که در کتاب «جسی وستون» هست با جشن فراوانی معمول پیوستگی دارد و در این مورد منظور «الیوت» را به‌حاصل می‌آورد. موردی که در برابر ماست بطور ستاین انگیزی مجسم می‌کند که شاعر چگونه این امکانات را بکار گرفته است. مردی با باشلق که در بخش اخیر شعر که نقل شد دیدیم کمی جز مسیح نیست. شاید یادداشت خود «الیوت» ما را قادر می‌سازد چنین ادعائی بکنیم اما نتیجه‌گیری از این بخش چندان مربوط به این یادداشت نمیشود، زیرا مسیح در آغاز همین بخش (تندر چه گفت؟) اینگونه مجسم شده بود:

«پس از روشنی قرمز مشعل بر چهره‌های عرق‌آلود

پس از سکوت یخزده در باغ

پس از دلتنگی در مکانهای سنگی

غریب فریاد و گریه برخاست

زندان و قصر و پژواک تندر بهاری

بر فراز کوهستانهای دوردست

آنکه زنده بود اکنون مرده

ما که زندگان بودیم اکنون در سراسیم مرگ هستیم

و توانان از دست شده‌است».

بدون شك اشاره شاعر به «مسیح» است و در این شکی نیست و نیز این همان خدای محبوب است و عهد خدایان قربانی شده «آدونیس» (۹) «آتیس» (۱۰) «اوزیریس» (۱۱) و سایر خدایان. دلتنگی در مکانهای سنگی همان دلتنگی در باغ نیست. این همان دلتنگی سرزمین ویران است که در بخش اول چنین آمده (تدفین مرده):

«ریشه‌هایی که می‌آویزند چه هستند،

چه هستند شاخه‌هایی که از این سنگلاخ عقیق می‌رویند؟ پسرانسان، از دادن پاسخ ناتوانی، یا گمان‌بری، زیرا تنها تم

انبوهی از تندیس‌های درهم شکسته را می‌شناسی، جایی که آفتاب فرو می‌آید

و درخت مرده را سایه‌ای نیست، و آوای زنجره نسائی نمی‌بخشد

و سنگ تشنه را زمزمه ریزش آبی نیست».

در «آنچه تندر گفت» خشکسالی (بین سایر چیزها) به‌عطشی بدل می‌شود که نیازمند آبهای ایمان و شفا است و تقدس ویرای بدرون

ارکستراسیون شعر راه می‌یابد، اما تندر تندرست عقیم و مرده و اورا هوای باران در سر نیست، رستاخیزی و حیات مجددی در کار نیست و پس از آغاز مطلع، شعر سادگی و روانی خویش را از دست می‌دهد و نوسانی پیوسته و مشکل همچون ابهامی ناگزیر بخود می‌گیرد.

«در اینجا آبی نیست فقط صخره است»

صخره بدون آب و جاده شنی

جاده‌ای که در میان کوهستان‌ها پیچ و تاب خورده و باز می‌رود

کوهستانهایی است از صخره‌های بی‌آب».

تصور صدای ریزش آب در شعر چون شکنج‌های ظاهر میشود، تپه

را نشان می‌دهد و بی‌مروغ خفته سومی را.

حتی گوشه خلوتی در کوهستانها نیست».

و این سطر وضعی را بوجود می‌آورد که شبیه باشاق بر سر بتواند ظاهر

شود. آهنگ شوم شعر با این قسمت مربوط است و بد «مرد مصلوب» در

بخش «تدفین مرده» اشاره میکند. مسیح بدخدای مصلوب، خدای

روئیدن بدل میشود و همان لحظه سطر در سرزمین ویران در جاده شنی

به سفر بد «امائوس» بدل میشود. این عدم ارتباط هر چند ناآرام بنظر

میرسد اما شعر را بد مرحله‌ای از عمومیت که «الیوت» دوست دارد با

شیوه مادی دقیق خود پیامیزد، نزدیک می‌سازد. سخن شاعر در یک لحظه

هم روشن و قطعی و هم مبهم است «در یک زمان تاجر یک چشم، فروشنده

کشمس با دریاتورد» فنیقی «یکی میشود و این یکی کاملاً از «شاعرزاده

نابل فردیناند» جدا نیست «در یک نظم عمومی تجربه‌ای مشخص از تجربه

دیگری جدائی ندارد و گروهی از تجربه‌ها در هر بخش شعر بهم می‌آمیزد.

و هر بخش تداعی‌های دورتری را برمی‌انگیزد و همان چگونگی و هم‌آمیز

هر بخشی با آنچه پیش می‌رود داستان فرعی حاکی از خشکی روانی را فرا

می‌خواند (دربازی شطرنج - بخش دوم).

«چه هیاهویی است

صدای باد است که زیر درمی‌پیچد

اکنون این چه هیاهویی است؟»

تمام این‌ها اسلوب شعر و تمرکز و ژرفای ارکستراسیونی که

«الیوت» بدان دست یافته است مجسم می‌سازد، شیوای که موضوع‌ها

بیکدیگر می‌پیوندند و از هم جدا میشوند و در هر سطحی در حالیکه برتری

می‌یابند تغییر مکان می‌دهند. تحول این بخش بد بخش دیگر بوسیله شوم

بودن همه چیز که بدینشی و هم‌آمیز و سپس بد کابوسی بدل میشود. تعهد

میشود.

«اما چه کسی در کنار تو گام بر میدارد؟

این غرش عظیمی که در هوا طنین می‌افکند چیست

نجوایی از سوگواری مادرانه

چه کسانی هستند این گروه‌های باشق سرکه ازدحام کرده‌اند

بر فراز دشت‌های بی‌پایان

که در هاویه‌ها با کاهای راه می‌سپرن

و افق دشت فقط آنها را در بر گرفته

بر فراز کوهستان چه شهری است

شکسته‌ها و دگرگونیها و انفجارها در فضای بی‌نفس

برج‌ها فرو ریخته

اورشلیم، آتن، واسکندریه

وین، لندن

شهرهای مجازی».

کانون تمرکز شعر در اینجا بدافضل بیرونی با همه جنبه‌های

آشکار عظیمش منتقل میشود و اشاره‌هایی که بدروسید و بطور کلی اروپای پیش

از جنگ میشود بسی ساده است. رابطه بین شیخ باشق برادر جاده با

«امائوس» و «گروه‌های باشق بر ازدحام کننده» جنبه لفظی دارد

(هر چند لازم وجدانی بیمار است) اما این عبارت با بیتی از بخش

نخست (تدفین مرده) که درباره «ورق گنجف» بحث می‌کند رابطه

اساسی دارد:

«انبوه مردمان رامی‌نگرم که بدور میدانی حلقه‌وار گام بر میدارند»

این انبوه مردمان باشق سرکه «فقط افق دشت آنها را در بر

گرفته است» صرفاً بدکسور معینی اختصام ندارند بلکه با وحشیایی که

بسی تمدن نه‌اجم آوردند مربوط میشوند. آنها همان انسانیت هستند که

بدور دایره‌ای بطور جاودانی در حرکتند. تجسمی دورتر از پوچی ابدی.

منظور از مکه «غیر واقعی» همان «شهر مجازی» بخش «تدفین مرده»

است. آنجا که «سن‌ماری و ولنوت با خربه مرگباری ساعت نه را اعلام

میکند» و این حالت مجازی در کابوسی که پس از آن می‌آید گسترش

یافته می‌کند:

«برج‌ها هستند که در فضا واژگون شده‌اند

صدای زنگ‌های یادآوری کننده که ساعت را اعلام میکنند

و آواهایی که از آنگیرها و چاه‌های خشک بر می‌آید».

در این جا باید دقت اساسی که بسود زندگانی است داشته باشیم و این

بیک تفسیر ابهام‌آمیز است و در این تفسیر باید از عزلت چاره‌ناپذیر فرد

آزاد بود. پس از آن همه دل‌تنگی باز بسوی فرد، کانون آگاهی

باز می‌گردیم:

«آیا سرانجام سرزمین‌های خویش را سامان خواهم داد».

جواب این پرسش در مجموعه‌ای از ابیات که شعر را پایان می‌رساند

داده میشود و آنرا سامان می‌دهد.

شعر «سرزمین ویران» فاقد شکل و وحدت نیست. منتقدی در

این باره نوشته است: «الیوت بطور قطعی وارد می‌کشد که بخش‌های

مختلف زیبای شعر را بد صورت کلیتی متفاوتی در آورد» (۱۲) اما باید

گفت که شعر «سرزمین ویران» آن اندازه که روایت و نمایشی است

متافیزیکی نیست و اگر بخواهیم اشاره‌های آنرا بطور متافیزیکی روشن کنیم

از درک شعر دور می‌افتیم. وحدتی که شعر بسوی آن می‌رود، از نوع

آگاهی جامع و کلی است. سازمان شعر از نوع آن کارهای هنری است که

جنبه تجسمی دارند. سازمانی که میتوان آنرا بطور قیاسی سازمان موسیقایی

نام داد. شعر هیچ جریان تصاندی را نشان نمی‌دهد:

«بر ساحل نشستم

ماه می‌گرفتم، در حالیکه دشت عقیم را پشت سر داشتم».

تندر بارانی به‌مراه نمی‌آورد، و سرزمین ویران را بدور نمی‌سازد

و شعر در جاییکه شروع شده بود پایان می‌پذیرد.

«سرزمین ویران» شعری است درباره زیست فردی. اشاره‌ها و

نقل قول‌ها نیرومندی خود را دارند و در عین حال دانشی ویژه را بحاصل

می‌آورند. شهر مجازی «بودلر» را آنجا که در «گل‌های بسی» از

«شهر پرازدحام» سخن می‌گوید بخاطر می‌آورد. و نیز اثر «دانت»

بطور آشکار در شعر «الیوت» دیده میشود:

«جمعیتی بسیار از فراز پل لندن می‌گذشت، آن‌چنان زیاد

که نمی‌اندیشیدم که هرگز آن‌جمله را از خود رانده باشد».

خواننده ناخواه بین «لندن» و «دوزخ» دانت مقایسه‌ای برقرار

میشود. شعر بسیار فشرده و موجز است و به‌مراه شیوه بیان، آن را

شعری دشوار معرفی میکند و این دشواری درباره نخست که شعر مطالعه شود

بیشتر بچشم می‌خورد، اما با آشنائی بیشتری روشنی‌های زیادتر ایجاد میشود،

و خواننده از این آشنائی نکته‌های بیشتری در می‌یابد.

تحلیل دقیق شعر نشان می‌دهد که شیوه الیوت با اینکه اندیشه‌های

ژرفی عرضه میکند روشن کننده و رسا است. چند بیت نخست «تدفین

مرده» دارای موضوعی است درباره رویش گیاهان که آنرا با برانگیختن

«خاطره و آرزو» مربوط می‌سازد. تحول فصول «آوریل» «بهار»

«زمستان» بسیار آشکار و روشن است:

تابستان ما را شگفت‌زده ساخت، بر فراز اشتازن برگ‌رسته

با رگباری از باران فرا رسید»

همینطور که شعر پیش می‌رود آهنگی دیگر بخود می‌گیرد و خاطره

مشخمی بخواننده عرضه میشود. و چند بیت نشان دهنده دانشی است پوچ:

«در کوهستان، جایی که شما احساس می‌کنید آزادید

تایمه شب کتاب می‌خوانم، و در زمستان به جنوب می‌روم».

پس جناس و تفسیری در شعر می‌آید و این بیت‌ها را بابت‌های

نخستین شعر مربوط می‌کند. آوریل ممکنست ریشه‌های تیره را بوسیله

در بادهای شرقی

در بادهای شرقی

زلف شرع را

افراشتیم

و گیسوان بافتنی دیرک را

تا ناف آن سفینه‌ی باد آورد ،

انباشتیم .

چشمان ما

— دو آشیانه‌ی آتش

دام بزرگ خورشید —

تا دوردست آب وافق

چرخید :

« — این ناخدای خوف و پریشانی

گویا

خواب خرابه خواهی را

در خانمان جغد

تعبیر کرده است . »

و نعره‌های شرقی یاران

بر پشت ماهیان مشوش

جنید :

« — کشتی نشستگانیم ، ای باد شرطه برخیز ! » *

وباد شرطه ، ناگاه

زلف شرع را

آشف

ما

از چهار سوی ،

رفتیم

مرگ

از چهارسو

برآمد :

« باشد که باز بینیم ، دیدار آشنا را . » *

وقتی که آفتاب

بر برج موج‌های مرصع ،

آویخت

اندیشدی برهنه‌ی خلقت

از ارتفاع بهت ، فرو ریخت

و وحشتی مقدس

بر پوست‌ها شکفت .

ما ،

ننگ و نام را

در ابتدای راه ، رها کردیم .

از کتاب « باگریه های ساحلی »

* این دو مصرع از حافظ است .

باران بهاری از خاک خشک برویاند ولی :

« ریشه‌های آویزان چه هستند . چه هستند شاخه‌هایی

که از این سنگلاخ عظیم می‌رویند ؟ »

پس از آن بدلتنگی روح اشاره میشود (پسر انسان مربوط است

به مرد مصلوب و خدای مصلوب که پیش از این زنده بود و اکنون مرده) و

سپس « هراس » در شعر بیان میشود :

I will show you fear in a handful of dust.

« من هراس را بتو درمشتی غبار نشان خواهم داد . »

شیخ باشاق پسر دربخش « تندرچه گفت » یادآور هراس از مرگ

است . هراسی بی‌نام و نشان و عظیم و کاملاً منفی . سپس بیتی از « تریتس

وایزوت » و افسانه عاشقان با بیانی لبریز از شادی نقل میشود . عفا پسندای

با این جنبه منفی همراه عشق مطلق رمانتیک وار پیش می‌آید . شاید بتوان گفت

دختر سبل ، نشان‌دهنده « خاطره و اشتیاق » باشد .

« پس آنگاه که دیرگاه از باغ سبل بازگشتیم

بازوانت لبریز و گیسوانت مرطوب بود ، من نمیتوانستم

سخنی بر زبان آورم ، چشمانم دیدن نمیتوانست

نه زنده بودم نه مرده . هیچ نمیدانستم

به قلب روشنائی و سکوت می‌نگریستم . »

« شهر مجاری » اشاره‌ایست به زوال تمدن و هراسی بی‌نشان

برمی‌انگیزد . و کابوسی در هم برهم و بوج را نشان میدهد :

« در آنجا با کسی دیدار کردم که می‌شناختمش ، نگاهش داشتم و

فریاد برآوردم « استسون ! »

ای کسیکه در میلانه با من درکشتی‌ها بودی

جسدی را که سال پیش در باغچه‌ات دفن کردی

آیا جوانه‌زدن آغاز کرده است ؟ امسال شکوفه خواهد داد ؟ »

شعر « سرزمین ویران » با همه ابهام خویش روشن و فصیح است

و به کمال و هدفی مثبت و واقعی رسیده است و یکی از بهترین شعرهای

حدید زبان انگلیسی است . شاعر با وضع بشر امروز مواجه میشود و آنرا

باز می‌گوید . این شعر سرآغازی است برای شعر امروز زبان انگلیسی .

1 - Thomas Stearns Eliot

1 - The Wast Land. 2 - The Criterion (October 1922).

3 - Miss J. L. Weston: From Ritual to Romance.

4 - Baudelaire. 5 - La Forge. 6 - T.F. Powys.

7 - Madame Sosostris.

8 - Frazer

9 - Adonis. 10 - Attis. 11 - Osiris.

12 - The Lyrical Impulse in the Poetry of T.S. Eliot.

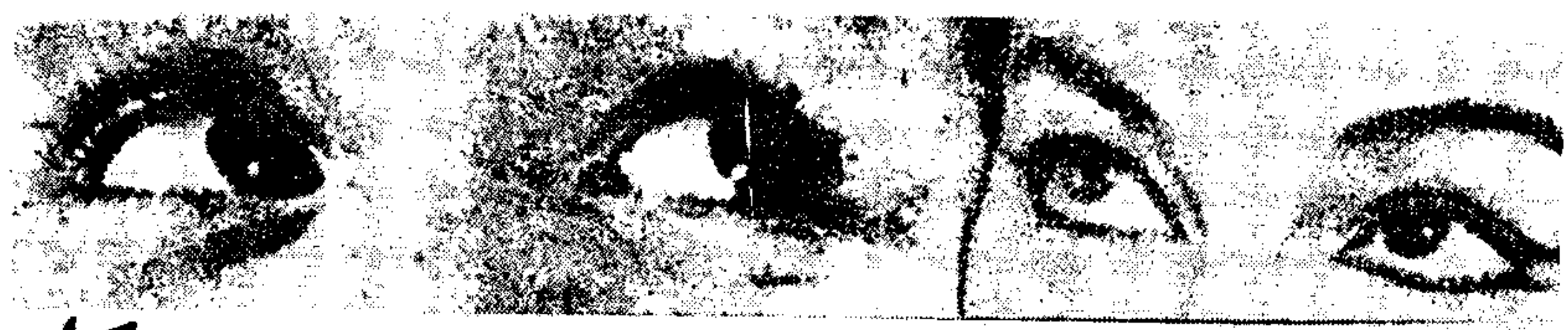
دکتر مرتضی عنایت

جراح و متخصص بیماریهای

زنان از آل‌المان

نشانی : تخت جمشید غربی - روبروی

دبستان فردوسی تلفن ۴۳۹۳۲



کار تحقیق در

ایران، نه هدف دارد و نه نتیجه!



از : منوچهر محسنی



همزمان با توسعه علوم اجتماعی و توجه به لزوم آشنائی عموم مجریان امور با مفاهیم و مسائل این رشته از معارف بشری و درك اهمیت شناخت اجتماعی بعنوان پایه‌ای برای برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، موضوع تحقیقات علوم اجتماعی عنوان میشود . بدیهی است تنها از طریق انجام تحقیقات صحیح و متکی به برنامه قبلی است که میتوان به حل مسائل روزافزون جامعه پرداخت و برنامه‌های مربوطه را بدرستی اجرا کرد . تجربه نشان داده است که برنامه‌ها و قوانین و مقرراتی که در اتاق‌های دربسته ، ولو بدست زیركترین افراد تدوین شود ، نتیجه مورد نظر را بیار نخواهد آورد .

خلاصه آنکه انجام تحقیق امری الزامی است و برای کشور ما که نیازمند به برنامه‌های متعدد است ، اقدامی لازم بشمار میرود . درسالیهای اخیر علوم اجتماعی و توجه به تحقیقات مربوط به آن توسعه قابل ملاحظه‌ای یافته و از همین رو خود گرفتار مسائل و مشکلاتی است که هم‌اکنون و از ابتدای کار باید مورد توجه قرار گیرد تا از اجرای این برنامه‌ها هدف مورد نظر حاصل گردد .

آنچه در این بحث مورد نظر ماست آن دسته از مسائلی است که در حاشیه انجام هر تحقیق اجتماعی و صرف نظر از کیفیت و چگونگی انجام آن مطرح است . بدیهی است نحوه اجرای تحقیقات اجتماعی در خور مطالعه و بحث خاصی است . در اینجا چند دسته مسائل کلی و اساسی زیر که بیشتر ارتباط با هدفها و خطمشی تحقیق و فلسفه انجام آن دارد مورد بررسی قرار میگیرد .

تحقیقات کنونی ما ارتباطی با نیازهای کشور ندارد

۱ - تشخیص نیازمندیهای تحقیقاتی . نظر به اهمیتی که تحقیقات^{۳۱} مختلف علوم اجتماعی در شئون گوناگون کشور دارد و همه ساله منابع

قابل توجهی از بودجه عمومی و عمرانی کشور صرف اینگونه مطالعات میشود بسیار ضروری است که در درجه اول قبل از انجام این تحقیقات به تشخیص احتیاجات کشور از نظر تحقیقات اجتماعی پردازیم و پس از اینکه فهرستی گویا و منطقی از اینگونه مسائل بدست دادیم اجرای این برنامه‌ها را از لحاظ اولویت مورد توجه و بررسی قرار دهیم و ارزش نسبی هر تحقیق را در مقایسه با تحقیقات دیگر بسنجیم و براین اساس برنامه تحقیقاتی کشور را در طول چند سال تنظیم کنیم. متأسفانه در حال حاضر انجام تحقیقات اجتماعی بهیچوجه ارتباطی با نیازمندیهای کشور ندارد. هر دستگاهی سعی میکند که بخاطر گردش چرخهای سنگین سازمان خود به تدوین طرح مبادرت کرده و با اخذ اعتبار معینی از بودجه عمرانی کشور آنرا اجرا کند - بدون اینکه توجهی به نیاز مسلکت به نتایج این تحقیق داشته باشد. متأسفانه نکته بسیار مهمی در برنامه‌های تحقیقاتی ما مورد نظر نیست و آن سنجش میزان بازدهی مادی و معنوی نتایج تحقیق در صورت انجام بنحو صحیح است. انجام این سنجش در دو موقع یعنی قبل از انجام تحقیق و بعد از آن ضرورت دارد. قبل از انجام تحقیق بخاطر دریافت میزان ارزش تحقیق از نظر انجام یا عدم انجام آن و بعد از آن بخاطر روشن شدن هدف اولی تحقیق و تعیین سیاست و خط مشی برنامه‌های تحقیقاتی آینده کشور.

باید توجه داشت که لازم است از سرمایه کشور ما حداکثر استفاده ممکن بشود و منابع مالی کشور که از دسترنج طبقات کشاورز و کارگر ایجاد میگردد اتلاف نگردد. ایران در هر حال بیش از هر چیز به تحقیقات عمیق و ضروری نیاز دارد تا بررسی‌هایی که بیشتر جنبه تجملی و تفریحی دارد و اهمیت آنها بیشتر از نظر آگاهی صرف است.

بررسی‌هایی که در سالهای اخیر بوسیله برخی از موسسات تولیدی خصوصی انجام میشود، میتواند شواهد گویائی بر مدهای ما باشد. این موسسات خصوصی چون مطالعات خود را بر اساس نیازمندیهای واقعی خویش انجام میدهند از نتیجه بررسی خود استفاده بسیار میبرند زیرا بر آن اساس سیاست کار خود را تنظیم میکنند و از حداقل خرج حداکثر استفاده را تحصیل میکنند.

ما خود را نمیشناسیم و حتی مشکلاتمان را!

چون سخن از نیازمندیهای تحقیقاتی کشور رفت جا دارد چند کلمه‌ای در این مورد بحث کنیم. منابع اطلاعات ما در باره مسائل روستائی و جامعه شناسی روستا بسیار ناچیز است. ما تاکنون نتوانسته‌ایم عده دهات خود را که برای مردم آنها شناسنامه صادر میکنیم و از آنها مالیات می‌گیریم، بدرستی بدانیم! تحقیق در مسائل روستائی که خود شامل بررسی‌های متعددی مانند شناخت مشکلات اقتصادی و اجتماعی آنها، امکانات توسعه، مسائل فنی کشاورزی موثر در امور روستا، مهاجرتها، صنایع دستی و هزاران مشکل دیگر است بنابر دلایل عدیده که علاوه بروخوح ذکر آنها از حوصله این مقاله خارج است، از امور بسیار اساسی است و صد درصد برای آینده کشور مفید است. با توسعه روزافزون شهرنشینی با هزاران مشکل خاص اجتماعات شهری مواجه هستیم که شناخت واقعی آنها امری حیاتی است.

مناطق گوناگون ایران که شامل شهرستانهای متعددی است، دارای مسائل بیشماری است و شناخت آنها باید مورد توجه تحقیقاتی قرار گیرد. خلاصه کلام آنکه باید به تعیین هدفهای تحقیقاتی کشور در زمینه مسائل اجتماعی اقدام کرد و با تنظیم فهرست درستی از نیازمندیهای تحقیقاتی کشور، در این زمینه و تدوین آنها در قالب برنامه‌های تحقیقاتی آینده آنها را اجرا کرد.

۲ - لزوم ایجاد هماهنگی و همکاری در امور تحقیقاتی. در نظرگاه تحقیق کشور و سازمان‌های مربوطه آنچه چشم گیر است پراکندگی امور تحقیقات است. هر سازمانی بدخواه خود، قسمتی را اختصاص به امر طرحها و مطالعات و تحقیقات داده، با انزوائی نابجا و متأثر از روحیه خودخواهی و قدرت طلبی فردی و درست مانند يك موجود تك سلولی به امر تحقیق - آنهم چنانکه خود مقتضی میدانند - میپردازد! و اساساً در این فکر نیست که دیگر دستگاه‌ها چه میکنند! پراکندگی مطالعات آماری

در سازمان‌های گوناگون که هر يك تابع دستگاه خاصی هستند، نمونه گویائی در این مورد است. هر سازمانی بنا بر سلیقه شخصی مبادرت به آمارگیری و بررسی میکند و همه آنها نتایج کار خود را جداگانه منتشر میکنند و نتایج کارشان نیز غالباً با هم مغایر است. بنابر این ایجاد هماهنگی و تمرکز لازم در امور تحقیقات اجتماعی، امری بسیار ضروری است و باعث میشود مقدار قابل ملاحظه‌ای از اعتبارات ما براه درست خرج شود. در حال حاضر، بودجه تحقیقات مربوط به مسائل اجتماعی ایران، در مقایسه با دیگر کشورهایی که وضعی کم و بیش همپایه ما دارند، کم نیست - عبارت دیگر خوب خرج میکنیم، لکن درست بهره برداری نمیکنیم. بنابر این لزوم ایجاد وحدت و همکاری و هماهنگی بین دستگاه‌های تحقیقات علوم اجتماعی کشور بسیار ضروری است.

۳ - دانشگاه‌ها و تحقیقات - جلوه دیگری از موضوع مورد بحث ما ارتباط با نظام آموزشی ما در سطح عالی، یعنی دانشگاه‌ها، دارد. در این مراکز است که متفکران و محققان آینده کشور تربیت میشوند. برای آنکه ما محققان خوبی داشته باشیم، باید اینان را از ابتدا اینچنین بار آورده باشیم. اساتدان ما باید بدانشجویان بیاموزند که آنچه آنان میگویند تنها میتواند راهنمایی برای وادی تحقیق باشد. اساتدان ما باید بدانشجویان تفهیم کنند که وابستگی ذهنی آنان به مطالب مورد بحث در کلاس، بهیچوجه، متناسب با شأن يك دانشجوی واقعی نیست. برای اینکه اینان بتوانند چنین کنند، باید خود چنان باشند - عبارت دیگر تنها استادانی که به معنای واقعی خود درخور اطلاق این عنوان هستند و پیشه‌ای جز تحقیق ندارند، میتوانند دیگران را باین امر قراخوانند.

متأسفانه برنامه دانشگاهی ما بر اساس محقق پروری تنظیم و اداره نشده است. این مراکز بجای محقق عده‌ای بنام فارغ التحصیل تحویل اجتماع میدهند یعنی کسانی که جواز بی‌دست دارند و میتوانند به اعاشه بپردازند و کتاب و قلم بيك سوفگند.

برای این منظور اساساً دانشگاه باید استادانی را انتخاب و استخدام کند که دارای روحیه تحقیق علمی بوده، سوابق تجربی و مقالات و کتب درباره مباحث مربوطه داشته باشند - نه اینکه صرفاً درجه دکتری، ملاک ورود به کادر آموزشی دانشگاه محسوب گردد. بسیار کسان را همگان دیده‌ایم که دارای مدارج عالی تحصیلی هستند و لکن قدرت تجزیه و تحلیل و درك ساده‌ترین مسائل را ندارند. اینان چگونه میتوانند اساتدان ما باشند!!

دانشگاه برای آنکه بتواند اساتدان خوب داشته باشد، باید باینگونه کسان - یعنی محققان و محقق پروران - امتیازات مادی و معنوی کافی اعطا کند و برای طی مقامات دانشگاهی و رتبه‌های اسادی صرفاً سنوات خدمت ملاک قرار نگیرد و دانشگاه باید بتواند اسادی را که ذوق و استعداد تحقیق داشت از کار تحقیق براند.

نکته جالب اینست که ما در اغلب دانشکده‌ها وسائل امر تحقیق بقدر کافی در اختیار داریم لکن متأسفانه فاقد کسانی هستیم که بتوانند و بخواهند از این وسائل استفاده کنند. باید دانشجویان واقعی و علاقه‌مند به تحقیق مورد تشویق و تقدیر قرار گیرند و از حداکثر امتیازات و امکانات لازم برخوردار گردند و دانشگاه سعی کند که این عده را پس از کتب درجه تحصیلی مربوط، به خدمت خود فراخواند و از آنان استفاده کند.

نکته سخن ما بر استفاده از این افراد بود. از میان کسانی که در دانشگاه در کادر اداری کار میکنند بسیار کسان را می‌شناسیم که دارای مدارج عالی تحصیلی مثل فوق لیسانس و سوابق تحقیقی هستند. لکن اینان بکارهای اداری صرف می‌پردازند و با اینکه بعضاً علاقه و شوق و صلاحیت لازم برای ورود به کادر تحقیقی و آموزشی را دارند، با آنها این مجال بهیچوجه داده نمیشود و همواره در حال خفقان فکری بسر میبرند و پس از چند صباحی به افراد بی‌هدف و غیر کارآمدی مبدل میشوند. آیا دانشگاه نباید از این نیروئی که در اختیار دارد استفاده کند؟

هنوز در ایران معلوم نشده که تحقیق برای چیست

۴ - مسأله استفاده از نتایج تحقیق. مهمترین مسأله‌ای که در امر تحقیقات اجتماعی باید مورد توجه قرار گیرد، استفاده‌ایست که از این

- ۱۰ - نظام آموزشی ما هدف خود را براساس محقق پروری قرار دهد .
- ۱۱ - تحقیقات اجتماعی با توجه به نظرات و عقاید و با همکاری خود مجریان امور انجام شود .
- ۱۲ - ایجاد روحیه و زمینه فکری تحقیقات اجتماعی در مردم .
- ۱۳ - در نظر گرفتن جنبه ها و هدفهای عملی تحقیق هنگام تنظیم برنامه های تحقیقاتی .
- ۱۴ - اجرای امور و اتخاذ تصمیم با توجه به نتایج مطالعات موجود و بنحو کاملاً صحیح .

تحقیقات میشود . تاکنون اکثر تحقیقات بدست اشخاص یا موسساتی انجام شده که دخالتی در امور اجرایی این مطالعات ندارند . اینان بدون اینکه به سخنان مجریان این امور و نظریات و عقاید آنان حتی توجه کنند ، به کار خود میپردازند . مهمترین علت این امر آنستکه محقق همواره خود را در سطحی بالاتر از مجریان امور می داند و تسلط علمی و ذهنی خود را نسبت به موضوع تحقیق امری محرز می انگارد . ما بی آنکه خواسته باشیم این نکته را اثبات یا نفی کنیم ، باید متذکر گردیم که استفاده از اطلاعات و تجربیات مجریان میتواند بسیار محقق را سودمندافتد و از مشکلاتی که در عمل موجود است وی را آگاه کند . علاوه این جنبه ، اگر برنامه های تحقیقی با نظر و موافقت ضمنی خود مجریان تدوین گردد ، نتایج این تحقیقات کم کم بمنزله عقاید آنان در خواهد آمد و بنابراین چون جنبه تحمیلی ندارد ، براحتی مورد توجه و استفاده قرار میگیرد . عدم استفاده و اعمال نتایج برنامه های تحقیقی ما ، در اجرای اموری که این تحقیق بخاطر آنها انجام میشود ، گواه بارزی براین سخن است .

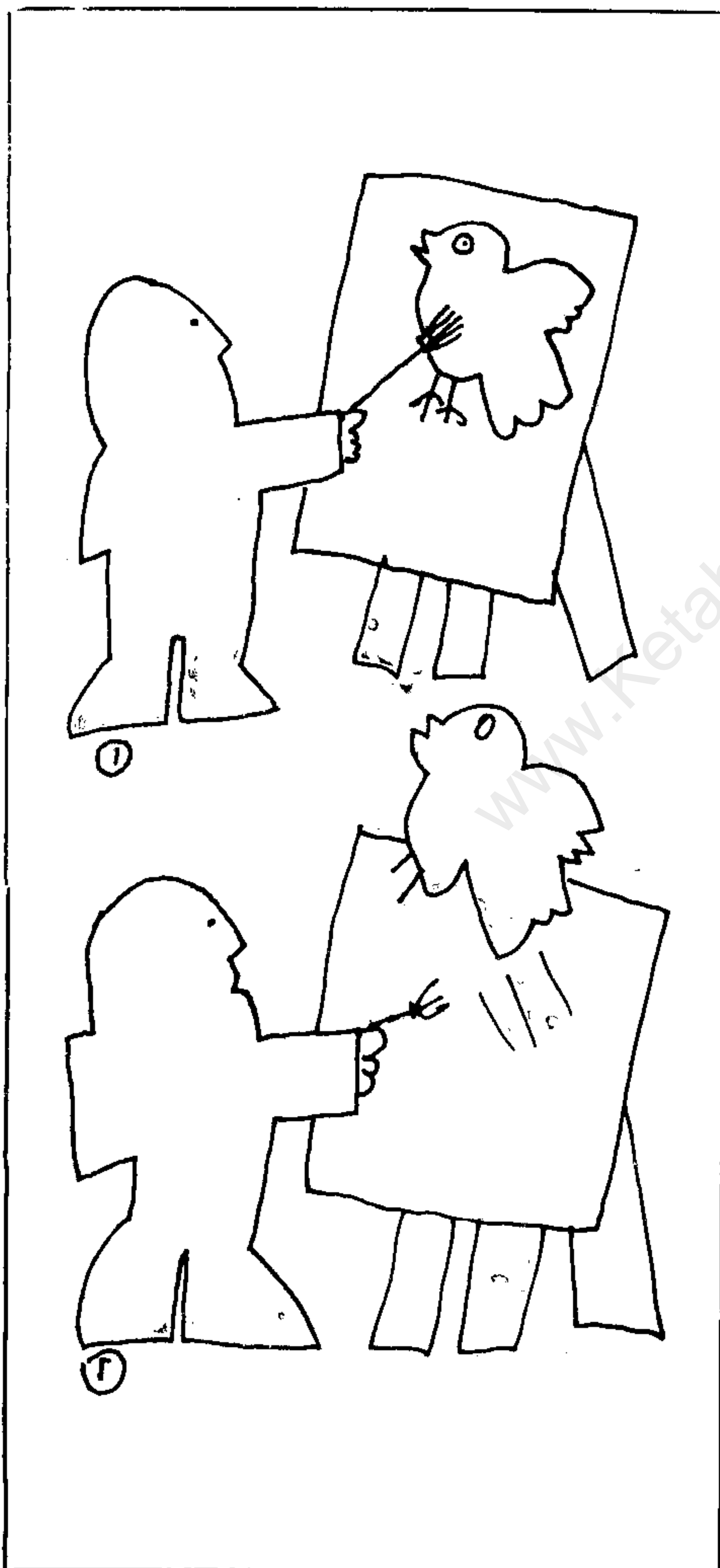
جنبه دیگر موضوع ، مربوط به ایجاد فکر اعتقاد به تحقیق در ذهن مجریان امور است . سازمانهای تحقیقات اجتماعی برای آنکه بتوانند توفیق بیشتری در هدفهای خود پیدا کنند ، مجبورند مقدماً اهمیت کار خود را برای عموم مردم توجه کنند و بآنان تھیم کنند که حل مسائل آنان از دیدگاه تحقیقات اجتماعی میسر است و برنامه ای میتواند مقرون به موفقیت گردد که براساس مطالعه قبلی تنظیم شده باشد .

نکته مهم دیگری که در خاتمه این بحث باید متذکر شد موضوع لزوم استفاده صحیح از نتایج این تحقیقات در عمل است . سازمانهای ما مبالغ هنگفتی را جهت مطالعه در زمینه معینی بمنظور برنامه ریزی یا کسب اطلاع در زمینه خاصی ، مصرف میکنند لکن بهیچوجه در این فکر نیستند که از نتیجه این تحقیق بچه نحو استفاده کنند و بنابراین اغلب گزارشهای تحقیقی در قفسه های بایگانی های سازمانهای مربوطه خاک میخورد و اساساً مورد توجه قرار نمیگیرد . این موضوع یعنی استفاده از نتیجه تحقیق ، باید هم قبل از تدوین برنامه تحقیقی و هم بعد از اجرای آن مورد توجه قرار گیرد .

متأسفانه نظر به اشکالات بالا اغلب تصمیماتی که در سازمانها گرفته میشود یا اساساً متکی به هیچ مطالعه قبلی نیست و یا اگر مطالعه ای در آن زمینه صورت گرفته ، مورد توجه مجری امر قرار نمیگیرد و اگر احیاناً مورد توجه است براساس تعبیّرات نادرست ، بنحوی ناقص و بجا مخالف گزارش تحقیق اصلی مورد استفاده قرار میگیرد و در نتیجه برنامه مزبور به هدف اصلی نائل نمیشود و حس بدبینی نسبت به تحقیق اجتماعی افزون میگردد .

نتیجه . با توجه به آنچه درسطور بالا عنوان شد میتوان موارد زیر را بعنوان نتیجه ای از بحث خود در پیرامون مسائل تحقیقات اجتماعی ارائه کنیم .

- ۱ - تعیین هدفهای تحقیقاتی کشور در زمینه مسائل علوم اجتماعی .
- ۲ - تشخیص و تعیین دقیق نیازمندیهای واقعی کشور از نظرگاه تحقیقات اجتماعی .
- ۳ - انجام و اجرای تحقیقات اجتماعی ، براساس اولویت نسبی .
- ۴ - خودداری موقت از انجام آن دسته از مطالعات اجتماعی و آماری پراکنده که بیشتر جنبه تجملی و تقنی دارند .
- ۵ - ارزشیابی میزان بازدهی تحقیقات اجتماعی .
- ۶ - جلوگیری از تفرّد و پراکندگی در امور تحقیقی و ایجاد همکاری و هماهنگی لازم .
- ۷ - کسب حداکثر استفاده از امکانات و سرمایه هایی که در کشور در راه تحقیقات اجتماعی خرج میشود .
- ۸ - انتخاب استادان دانشگاه و اعطای امتیازات بآنان موکول به انجام فعالیتهای تحقیقی باشد .
- ۹ - اشخاص بی صلاحیت از دستگاههای تحقیقاتی باید طرد شوند .



از تذکرة الاولیاء

فریدالدین عطار

در ذکر مالک دینار :

نقلست که : مالک

وقتی در سایه درختی خفته بود

ماری آمده بود

ویک شاخ نرگس در دهان گرفته

و او را باد میزد .

و گفت :

دوستی اهل این زمانه را

چون خوردنی بازار یافتم

بیوی خوش

بطعم ناخوش

در ذکر عتبه الغلام :

عبدالواحد بن زید را گفتند :

هیچ کس را دانی که وی از خلق مشغول

شد بحال خویش ؟

گفت :

— یکی دانه که این ساعت در آید .

عتبه الغلام درآمد ،

گفت : در راه که را دیدی ؟

گفت : هیچ کس را .

و راه گذری بر بازار بود .

در ذکر بایزید بسطامی :

و چون کار او بلند شد

سخن او در حوصله اهل ظاهر نمی گنجید ،

حاصل ، هفت بارش از بسطام بیرون کردند ،

شیخ میگفت : چه مرا بیرون کنید ؟

گفتند : تو مردی بدی ، ترا بیرون کنیم ،

شیخ می گفت : نیکا شهر که بدش

من باشم

وعیسی بسطامی گوید :

سیزده سال باشی صحبت داشتم

که از شیخ سخنی نشنیدم

عادتش چنان بودی :

سر بر زانو نهادی ،

چون سر بر آوردی آهی بکردی

و دیگر باره بر آن حالت شدی

نقلست که :

وقتی سیبی سرخ بر گرفت و درنگریست

گفت : این سیبی لطیف است .

و گفت :

بصحرا شدم

عشق باریده بود وزمین تر شده ،

چنانکه پای مرد بگلزار فرو شود

پای من به عشق فرو می شد

گفت :

بعرش رفتم ، عرش را دیدم ،

چون گرگ لب آلوده و تهی شکم

و گفت :

این قصه را الم باید

که از قلم هیچ نیاید

در ذکر احمد حنبل :

پسرش صالح بن احمد یک سال در اصفهان

قاضی بود

وصایم الدهر و قائم اللیل بود

و در شب دوساعت پیش نخفتی

و بر در سرای خود خانه بی در ساخته بود

و شب آنجا نشستی که نباید که در شب کسی

را مهمی باشد

و در بسته یابد ،

— این چنین قاضی بود —

یک روز برای امام احمد نان می پختند ،

خمیرمایه از آن صالح پستند ،

چون نان پیش احمد آوردند ،

گفت : این نان را چه بوده است ؟

گفتند : خمیرمایه از آن صالح است .

گفت : آخر او یک سال قضاء اصفهان کرده

است

حلق ما را نشاید .

گفتند : پس این را چه کنیم ؟

گفت : بنهید ، چون سائلی بیاید ، بگوئید که :

خمیر از آن صالح است ، اگر میخواهید

بستانید .

چهل روز در خانه بود که سائلی نیامد که

بستاند ،

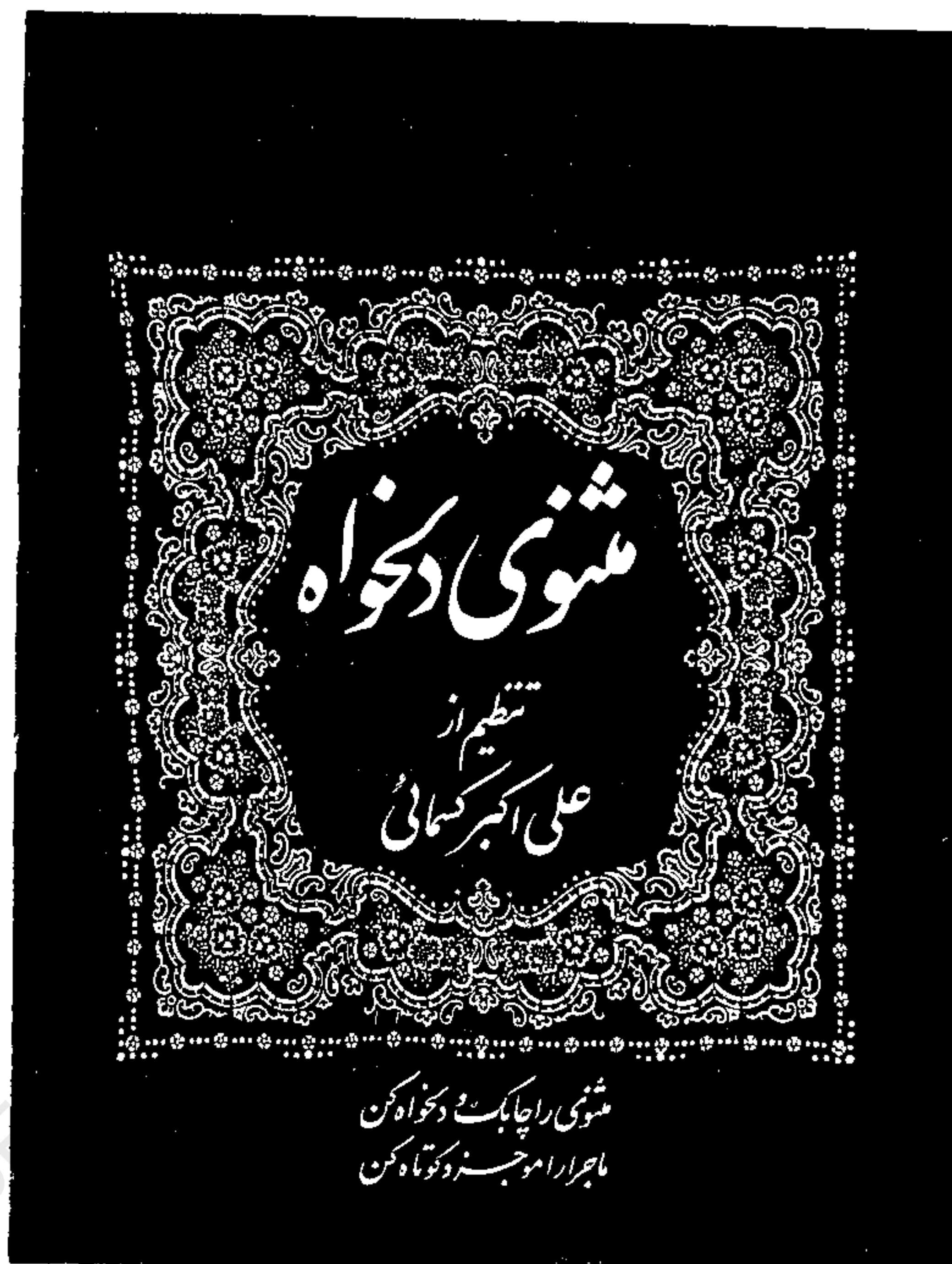
آن نان بوی گرفت و در دجله انداختند ،

احمد گفت : چه کردید آن نان ؟

گفتند : به دجله انداختیم .

احمد بعد از آن هرگز ماهی دجله نخورد .

به انتخاب : منصور ملکی



فصل اول

بخش یکم : مقوله‌های اخلاقی و اجتماعی

در شماره‌های گذشته ، درباره :

- ۱- درویش و درویشی ، عارف و صوفی ، شیخ و زاهد و سالک .
- ۲- نفس و شهوت - هوی و هوس .
- ۳- کار و کوشش - همت و طلب - جد و جهد .
- ۴- ماجرای مرد وزن .
- ۵- دوست و دوستی .
- ۶- خودپسندی و خودستایی - کبر و غرور و جاه‌طلبی .
- ۷- فضیلت خاموشی .

برگزیده اشعار مثنوی را خواندید . اینک دو مضمون دیگر از این مثنوی دلخواه که بهمت آقای علی‌اکبر کسمائی تدوین شده است :

۸- درباره حرص و طمع - افزونخواهی و آرزو

کوره چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد، پر در نشد
دفتر اول

دام ودانه - هوی و آرزو

* صد هزاران دام ودانه است ای خدا
* بدگمانی کردن و حرص آوری
* آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه
* نک ز درویشی گریزانند خلق
* باهوی و آرزو کم باش دوست
ما چو مرغان حریص بینوا
کفر باشد نزد خوان مهتری
بر نتابد کوه را یک برگه کاه
لقمه حرص و امل رانند خلق
چون «یضلك من سبيل الله» (۱) اوست

* هوشیاری آفتاب و حرص ، یخ
* باد خشم و باد شهوت ، باد آرزو

گاه نصیب و کوه حرص

* ای بسا کس همچو آن شیر زیان
قسمتش گاهی نه و حرصش چو کوه
جمع کرده مال و رفته سوی گور

آینه و ترازوی طمعکار

* صاف خواهی چشم عقل و سمع را
زانکه آن تقلید صوفی از طمع
زانکه صوفی را طمع بردش ز راه
طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع
گر طمع در آینه برخاستی
گر ترازو را طمع بودی بمال

خیال جاه و زر

* هر که را باشد طمع، الکن شود
بیش چشم او خیال جاه و زر

* صد حکایت بشنود مدهوش حرص

* از حریصی عاقبت نادیدن است

بانگ گرگ !

* هر ندائی که ترا حرص آورد

حرص آدم

* حرص آدم چون سوی گندم فزود
پس دروغ و عشوه‌ات را گوش کرد
کزدم از گندم ندانست آن نفس
خلق مست آرزویند و هوا
هر که خود را از هوی خوباز کرد

کوریهای طمع

* گوش را بندد طمع از استماع
همچنانکه آن جنین را طمع خون
از حدیث این جهان محجوب کرد
زین همه انواع نعمت ماند فرد
برتوهم طبع خوشی این جهان
طمع ذوق این حیات پر غرور
پس طمع کورت کند نیکویدان
حق ترا باطل نماید از طمع
از طمع بیزار شو چون راستان

* مو بمو بیند ز حرص خود بشر

* هین مبادا که طمعتان ره زند

* بوی کبر و بوی حرص و بوی آرزو

* هر حریصی هست محروم ای پسر

* بدرگی و تنبلی و حرص و آرزو

هوشیاری آب و این عالم و سخ (۲)
برد او را که نبد اهل نیاز

صید خود ناخورده رفته از جهان
ناموجه کرده تحصیل وجوه
دشمنان در ماتم او کرده سور

ببردان تو پرده های طمع را
عقل او بر بست از نور لمع
ماند در خسران و کارش شد تباه
مانع آمد عقل او را از اطلاع
در نفاق آن آینه چون ماستی
راست کی گفتی ترازو وصف حال

با طمع کی چشم دل روشن شود
همچنان باشد که موی اندر بصر

در نیاید نکته‌یی در گوش حرص

مردن و بر عقل خود خندیدن است

بانگ گرگی دان که او مردم درد

از دل آدم سلیمی را ربود
غره گشت و زهر قاتل نوش کرد
می‌برد تمییز از اهل هوس
زان پذیرایند داستان ترا (۳)
گوش خود را آشنای راز کرد
دفتر دوم

چشم را بندد غرض از اطلاع
کان غذای اوست در اوطان دون ،
خون تن را بر دلش محبوب کرد
غیر خون او می‌داند چاشت خورد
شد حجاب آن خوشی جاودان
از حیات راستینت کرد دور
بر تو پوشاند یقین را بی گمان
در تو صد گوری فزاید از طمع
تا نهی پا بر سر آن آستان

رقص او خالی ز خیر و پر ز شر

طمع برگد از بیخهاتان بر کند

در سخن گفتن بیاید چون پیاز

چون حریفان تک مرو ، آهسته‌تر

چون کنی پنهان به شید (۴) ای مکر ساز؟

حرص مردان

* شهوت و حرص نران پیشی بود
حرص مردان از ره پیشی بود
آن یکی حرص از کمال مردی است

خیال سیم وزر

* سنگ پرکردی تودان از جهان
آن خیال سیم وزر چون زرن بود
کی نماید کودکان راسنگ سنگ

کور خود و بینای دیگران

* حرص نابیناست ، بیند موبو
عیب خود يك ذره چشم کوراو

* بارها در دام حرص افتاده‌یی

* استخوان حرص تو در وقت درد

سلام بی طمع !

* يك سلامی نشنوی ای مرد دین
بی طمع نشنیده‌ام از خاص و عام

حرص سودا و دختن

* گر نبودی شب، همه خلقان ز آرز
از هوس و ز حرص سودا و دختن
شب پدید آید چو گنج رحمتی

گند آرز

* گر چنان گند ، آرتان ننگیختی

سرگین کشان !

* شهوت دنیا مثال گلخن است
ليك قسم متقی زین تون، صفاست
اغنیاء مانده سرگین کشان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا
ترك این تون گوی و در گرمابه‌ران

* حرص تو چون آتش است اندر جهان

تون زاده !

* آفتاب آن سنگ راهم کرد زر
آنکه گوید مال گرد آورده‌ام ،
این سخن گرچه که رسوایی فراست
آنکه در تون زاد و پاکی رانید

آرایش حرص

* حرص تو در کار بد چون آتش است
آن سواد فحم (۶) در آتش نهان
اخگر از حرص توشد فحم سیاه
آن زمان که فحم اخگر مینمود
حرص کارت را بیاراییده بود
غوره‌ای را که بیارایید غول
آزمایش چون نماید جان او
از هوس آن دام دانه مینمود

وان حیزان ننگ و درویشی بود
در مخنت حرص سوی پس رود
وان دگر حرص افتضاح و سردی است

هم ز سنگ سیم وزر چون کودکان
دامن صدقت درید و غم فزود
تا نگیرد عقل دامنشان بچنگ

عیب خلقان و بگوید فاش او
می‌بیند گرچه هست او عیبجو

خلق خود را در بریدن داده‌یی

درهم آید خرد گردد در نورد

که نگیرد آخرت آن آستین
من سلامی ای برادر ، والسلام

خوشتن را سوختندی ز اهتزاز
هر کسی دادی بدن را سوختن
تا رهند از حرص خود يك ساعتی

جرعه‌یی بر گورتان حق ریختی
دفتر سوم

که ازو حمام دنیا روشن است
زانکه او گرمابه است و درنقا است
بهر آتش کردن گرمابه دان (۵)
تا بود گرمابه گرم و با نوا
ترك تون را عین آن گرمابه دان

باز کرده هر زمانه صد دهان

تا بتون حرص افتد صد شر
چیست؟ یعنی چرا چندین خورده‌ام
در میان تونیان زین فخرهاست
.
بوی مشگ آرد براو رنجی پدید

اخگر از رنگ خوش آتش خوش است
چونکه آتش شد، سیاهی شد عیان
حرص چون شد، ماند آن فحم تباه
آن ز حسن کار نار حرص بود
حرص رفت و ماند کار تو کبود
پخته پندارد کسی کو هست گول
کند گردد ز آزمون دندان او
عکس غول حرص و آن خود دام بود

حرص اندر کار دین و خیر، جو
خیرها نغزاند نی از عکس غیر
تاب حرص از کار دنیا چون برفت
کودکان را حرص می‌آرد غرا (۷)
چون ز کودک رفت آن حرص بدش
که چه میکردم چه میدیدم درین
آن بنای انبیا بی حرص بود

* سوی کسب و سوی غصب و صدحیل

* جمله بر فهرست قانع گشته‌ایم

* کوری کوران ز رحمت دور نیست

ازدهای حرص

* گرچه شرمین بود، حرصش شرم برد

حرص ریاست

* حرص بطیقا است و آن پنجاه تاست
حرص بطا ز شهوت خلق است و فرج

* از حریصی کم دران روی فنوع

سگان خفته !

* میله‌ها همچون سگان خفته‌اند
چونکه قدرت نیست خفتند این رده
تا که مرداری در آید در میان
چون در آن کوچه خری مردار شد
حرصهای رفته اندر کتم غیب
موبموی هر سگی دندان شده
نیم زیرش حيله و بالا غضب
شعله شعله میرسد از لامکان
صد چنین سگ اندر این تن خفته‌اند
یا چو بازانند دیده دوخته
تا کله برداری و بیند شکار
شهوت رنجور ساکن میشود
چون ببیند نان و سیب و خربزه

حرص اهل عمران

* گنجها را در خرابی زان نهند

کل جویی حرص

* لقمه اندازه نخورد از حرص خود
لقمه اندازه خور ای مرد حریص
حق تعالی داد میزان زبان
هین ز حرص خویش میزان را مهل
حرص جوید کل، بر آید او ز کل (۱۱)

* حرص کورت کرد و محرومت کند

* ماند حسرت بر حریصان تا ابد

* از قناعت هیچکس بی‌جان نشد

* حرص آوردن چه باشد ؟ از خری

چون نماند حرص ، ماند نفز ، رو
تاب حرص از رفت، ماند تاب خیر
فحم باشد مانده از اخگر بنفت
تا شوند از ذوق دل دامن سوار
بر دگر اطفال خنده آیدش
خل (۸) ز عکس حرص بنمود انگبین
لاجرم پیوسته رونقها فزود

جان نهاده بر کف از حرص و امل

چونکه در حرص وهوی آشتنایم

کوری حرص است کان معذور نیست
دفتر چهارم

حرص از درهاست نی چیزی است خرد

حرص شهوت مار و منصب ازدهاست
در ریاست بیست چندان است درج

وز تکبر کم دران چهر خشوع

اندر ایشان خیر و شر بنهفته‌اند
همچو هیزم پاره‌ها و تن زده
نفخ صور حرص کوبد بر سگان
صد سگ خفته بدان بیدار شد
تاخن آورد سر برزد ز جیب
وز برای حيله دم جنبان شده
چون ضعیف آتش که او یابد خطب (۹)
میرود دور لهب تا آسمان
چون شکاری نیستشان ، بنهفته‌اند
در حجاب از عشق صیدی سوخته
آنگهان سازد طواف کوهسار
خاطر او سوی صحت میرود
در مصاف آید مزه و خوف بزه

تا ز حرص اهل عمران وارهند

در گلو بگرفت لقمه مرگ بد
گرچه باشد لقمه حلوا و خبیص (۱۰)
هین ز قرآن سوره رحمن بخوان
از و حرص آمد ترا خصم و مضل
حرص میرست ای (فجل ابن الفجل) (۱۲)

دیو همچون خویش مرجومت (۱۳) کند

همچو حال اهل ضروان در حسد (۱۴)

وز حریصی هیچکس سلطان نشد

تا بدانی وز توکل نگذری

حرص و عقل

* میشتابیدند تفت از حرص زر
حرص تازد بیهده سوی سراب
حرص غالب بود ز چون جان شده
حرص غالب بود بر زر همچو جان
گشته صد تو (۱۵) حرص و غوغاهای او
تا که در چاه غرور اندر فتد
چون زبند دام، پای او شکست
تا بدیوار بلا ناید سرش
کودکان را حرص لوزینه و شکر

غلبه حرص

* غالب آمد حرص و صبرش شد ضعیف
* حرص کور و احمق و نادان کند

پشت بر برهان

* حرص چون خورشید را پنهان کند
* گر طمع لاغر کند زرد و ذلیل
لیک سرخی بردخی کاو لامع است

طاعون طمع

* حازمی باید که ره تا ده برد
آن یکی دزد است فتنه سیرتی
کس نداند مکر او الا خدا

دانه و دام

* آن زمان که حرص جنبید و هوس
پیش ازین کاین دانه بر توفخ (۱۸) شود
آه و درد و ناله آن دم کار بند
کان زمان پیش از خرابی بصره است
آن زمان که دیو میشد راهزن
پیش از آن که شکسته گردد کاروان

* دیو حرص و آز و مستعجل تکی

عقلشان میگفت هان آهسته تر
عقل گوید نیک بین کاین نیست آب
نعره عقل آن زمان پنهان شده
گفت اینست این متاع رایگان
گشته پنهان حکمت و ایمان او
آنکه از حکمت ملامت نشنود
نفس لوامه (۱۶) براو یابید دست
نشنود پند دل آن گوش کرش
از نصیحتها کند دو گوش کر

بس گلوها را برد عشق رغیف (۱۷)
مرکز را بر احمقان آسان کند

چه عجب گر پشت بر برهان کند
نی زرد و علت آید او علیل
بهر آن آمد که جانش قانع است
دفتر پنجم

حزم نبود، طمع، طاعون آورد
چون خیال او را بهر دم صورتی
در خدا بگریز و واره زین دغا

دمدم میگو که ای فریاد رس
گرمی حرص تو همچون یخ شود
حرص را آواره کن ای هوشمند
بو که بصره وارهد هم زان شکست
آن زمان بایست یاسین خواندن
آن زمان چوبک (۱۹) بزنی ای پاسبان

نی تأمل جست و نی آهستگی
دفتر ششم

در باره صبر و شکیب - تأنی و تأمل

جمله عالم را نشان داده بصبر
زانکه صبر آمد چراغ و نور صبر
دفتر ششم

میوه شیرین دهد پر منفعت

صبر کن از حرص و این حلوا بخور
هست حلوا آرزوی کودکان
هر که حلوا خورد واپس تر شود

آفتاب او را نیارد سوختن

مشي زیر کان

* صبر تلخ آید ولیکن عاقبت

* گر سخن خواهی که نویی چون شکر
صبر باشد مشی های زیر کان
هر که صبر آورد گردون برود

صبر افروزی

چون دلی آموخت صبر افروختن

تیغ حلم

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر

داروی صبر

* پرده های دیده را داروی صبر
* صبر از ایمان بیاید سرکله
* گفت پیغمبر خدای ایمان نداد

ریسمان شکیب

* یوسف حسنی تو، این عالم چو چاه
یوسفا، آمد رسن، در زن تودست
حمد لله کاین رسن آویختند
در رسن زن دست و بیرون شو ز چاه

* هر که را دیدی بزر و سیم فرد

* ای که صبرت نیست از دنیای دون
ای که صبرت نیست از ناز و نعیم
ای که صبرت نیست از فرزند وزن

تسبیح درست

* صبر کردن چنان تسبیحات تست
هیچ تسبیحی ندارد آن درج
صبر چون پول صراط، آن سو بهشت (۲۰)
تا زلالا میگریزی وصل نیست
توجه دانی ذوق صبرای شیشه دل

گنج صبر

* صبر گنج است ای برادر صبر کن
صبر سوی کشف هر سر رهبر است

* صبر و خاموشی جنوب رحمت است

تأنی و آهستگی

* که تأنی هست از یزدان یقین
* این تأنی از پی تعلیم تست
* زین تأنی زاید اقبال و سرور

نور اولیاء

* زین کمین بی صبر و حزمی کس نجست
صبر کن از خورد، کاین زهرین گیاست

مرغ صبر

* باز با خود گفت صبر اولی تر است
چون نپرسی، زودتر کشف شود
و برپرسی، دیرتر حاصل شود

کیمیای صبر

* گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی است
صبر را با حق قرین کن ای فلان
صد هزاران کیمیا حق آفرید

* هر که او اندر بلا صابر نشد

بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر
دفتر اول

هم بسوزد هم بسازد شرح صدر
« حیث لاصبر و لا ایمان له » :
هر که را نبود صبوری در نهاد

وین رسن صبر است از امراله
از رسن غافل مشو بیگه شده است
فضل و رحمت را بهم آمیختند
تا بینی بارگاه پادشاه

دانکه اندر کسب کردن صبر کرد

صبر چون داری ز نعم الماعدون ؟
صبر چون داری ز الله کریم ؟
صبر چون داری ز حی ذوالمنن ؟

صبر کن کانتست تسبیح درست
صبر کن که « الصبر مفتاح الفرج »
هست با هر چوب، یک لای زشت (۲۱)
زانکه لالا را ز شاهد فصل نیست
خاصه صبر از بهر آن شوخ چگل
دفتر دوم

تا شفا یابی تو زین رنج کهن
صبر تلخ آمد، براو شکر است

وین نشان جستن نشان علت است

هست تعجیل ز شیطان لعین
که طلب آهسته باید بی سکست (۲۲)
این تأنی بیضه، دولت چون طیور

حزم را خود صبر باشد پاو دست
حزم کردن زور و نور اولیاست

صبر با مقصود زوتر رهبر است
مرغ صبر از جمله پیران تر بود
سهل از بی صبریت مشکل شود

کاو پناه و دافع هر جا غمی است
« آخر والعصر » را آنکه بخوان (۲۳)
کیمیایی همچو صبر آدم ندید

مقبل این درگاه فاخر نشد
دفتر سوم

نتیجه صبر

* صبرکن در موزه دوزی و بسوز
کهنه دوزان گریه ایشان صبر و حلم

پاداش صبر

* گفت صبری کن برای رنج و مرض

رنج صبر

* چونکه رنج صبر نبود مر ترا

بی صبری در جلوه گری

* نیست انگارد بر خود را صبور
پس زیانش نیست بر ، گوهر ممکن
یک بر من پرزیا دشمنی است
گر بدی صبر و حفاظم راه بر
* مشتری را صابران دریافتند

* صبرکن اندر جهاد و در عنا

مکر شیطان

* مکر شیطان است تعجیل و شتاب

* گر ترا صبری بدی رزق آمدی

هلال و بدر : درس تدریج

* آن هلال و بدر دارند اتحاد
آن هلال از نقص در باطن بری است
درس گوید شب شب تدریج را
در نانی گوید ای عجل خام
دیگ را تدریج و استادانه جوش
حق نه قادر بود بر خلق فلک
پس چرا شش روز آنرا برکشید؟
خلقت طفل از چه اندر نه مه است؟

حاشیه ها

(۱) ترا از راه خدا باز میدارد

(۲) وسخ : چرك یا چاله .

(۳) خطاب پشیطان .

(۴) شید : مکر و کید .

(۵) در نسخه نیکولسون « گرمابه بان » آمده است که ظاهرا درست

بنظر نمیرسد .

(۶) فحم : زغال .

(۷) غرار : غرور .

(۸) خل بروزن یل : سرکه .

(۹) حطب : هیزم .

(۱۰) خبیص : روغن و خرما ی بهم آغشته .

(۱۱) یعنی حرص بجزئی قناعت نمیکند و کل را خواستار است

ولی « من طلب الكل فاتته الكل » یعنی کسی که در طلب کل است ، کل را از دست میدهد .

(۱۲) فجل : سست و نامرد .

(۱۳) از « رجیم » که صفت شیطان است .

(۱۴) داستان « اهل ضروان » از داستانهای کوتاه دفتر پنجم

است : بدوی از خانواده ضروان زکوة و صدقه میداد و برکت میدید ولی

خلقت آدم چرا چل صبح بود ؟
زین سحر تا آن سحر سالی مراد
نی چو توای خام کاکنون تاختی
بردیدی چون کدو فوق همه
تکیه کردی بر درختان و جدار
اول ارشد مرکبت سرو سهی
رنگ سبزه زرد شد ای قرع زود

نتایج صبر و بی صبری

* یار بد نیکوست بهر صبر را
صبر مه باشب ، منور داردش
صبر جمله انبیاء با منکران
هر که را بینی یکی جامه درست
هر که را دیدی برهنه و بینوا
هر که مستوحش بود پرغصه جان
چون زبی صبری قرین غیر شد

صبر نوح

* با سیاستهای جاهل صبر کن
صبر بانا اهل اهلانرا جلی است
آتش نمرود و ابراهیم را
صبر با نامرد بدهد مرد حق
جور و کفر نوحیان و صبر نوح

گوشمال شك

* هین ره فکر و تانی را میند
در تانی بر یقینی برزنی

عقل صبر اندیش

* دیگران را بس بطبع آورده بی
هم بطبع آور بمردی خویش را
چون قلاووزی (۲۸) صبرت پر شود
مصطفی بین که چو صبرش شد براق

* هست مر هر صبر را آخر ظفر

اندر آن گل اندک اندک میفزود
تا باخر یافت این صورت قرار
طفلی و خود را توشیخی ساختی !
کو ترا پای جهاد و ملحمة ؟
بر شدی ای افرعک هم قرع وار (۲۵)
لیک آخر گشت بی مغز و تهی
زانکه از گلگونه بود اصلی نبود

که گشاید صبر کردن صدر را
صبر گل باخار ، اذفر (۲۶) داردش
کردشان خاص حق و صاحبقران
دانکه او آنرا بکسب صبر جست
هست بر بی صبری او آن گوا
کرده باشد بادغانی اقتران
در فراقش پر غم و بی خیر شد

خوش مدارا کن بعقل من لدن (۲۷)
صبر صافی میکند هر جا دلی است
صفوت آینه آمد در جلا
یا چو نیگان بر همه یابد سبق
نوح را شد صیقل مرات روح

صبر کن اندیشه میکن روز چند
گوشمال شك به ایقانی کنی

در صبوری چست و راغب کرده بی
پیشوا کن عقل صبر اندیش را
جان باوج عرش و کرسی بر شود
بر کشانیدش ببالای طباق (۲۹)

هست روزی بعد هر تلخی شکر
دفتر ششم

فرزندانش حسد میورزیدند و برکت نمیدیدند .

(۱۵) صدتو : صیلا .

(۱۶) لوامه از « لوم » میآید که بمعنی سرزنش است و خود ،

سرزنش کننده معنی میدهد .

(۱۷) رفیف : نان .

(۱۸) فح : دام .

(۱۹) چوبك زدن اصطلاحی است قدیم برای اعلام خطری که کاروان

را تهدید میکرده است .

(۲۰) مقصود از پول صراط همان پل صراط است .

(۲۱) لا : خادم و چاکر .

(۲۲) بمعنای بی گسستن و قطع کردن .

(۲۳) اشاره به آیه «الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواضعوا بالحق

و تواصوا بالصبر » یعنی کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند

و در برابر حق سرفروود آوردند و صبر و شکیب را توصیه نمودند .

(۲۴) از قول طاووس گفته می شود .

(۲۵) قرع : کدو .

(۲۶) اذفر : خوشبو .

(۲۷) عقل خداداد و فطری .

(۲۸) قلاووز : پیش آهنگ .

(۲۹) طباق جمع طبقه است و در اینجا مقصود طبقات آسمانی است .

از

«اتومبیل یک چراغه آقای الکساندر»

تا

«تصاویر اودیسه»

هر جشنواره فیلم میتواند محک خوبی برای سنجش پیشرفت و یا عدم پیشرفت سینمای کشورهای شرکت کننده باشد. مشاهده فیلمهای سومین فستیوال مینمود که بعضی از کشورها با یک جهش سریع بسوی اعتلای بیشتر گام برداشته اند برخی همانند نظامیان در صف تمرین صبحگاهی درجازه و تعدادی نیز در سراشیب سقوط افتاده اند که آلمان فدرال و ایران را میتوان مثال گویائی برای ردهی اخیر دانست.

سینما - حضرات اندکی هم بد «هنر و فرهنگ» پردازند و نیز جشنواره کوشیده است تا چشم انداز کاملی از تولید جهانی در زمینه فیلمهای مخصوص کودکان و نوجوانان فراهم آورد - درحقیقت ایجاد علاقه و توجه در مورد

کودکان و نوجوانان در تهران تشکیل یافت. هدف اصلی فستیوال مرفنظر از ایجاد علاقه و تحرکی در میان فیلمسازان دیارمان این بود که بجای نمایش سه بعدی باسن علیامخدرات کافدهای لالذاری برپندی پرده های عریض

چشم اندازی از فستیوال

این سومین جشنواره ای بود که در زمینه فیلمهای «مربوط به کودکان» برای سومین سال متوالی به ابتکار کانون پرورش فکری

قلعه های شنی - بروشتاین (شوروی)

وقتی که پسرک از شن قلعه میساخت، من ملتی را در پرداخت کاخ آرزوهای خویش میدیدم وزمانیکه امواج نتیجه کوشش، ذوق و مهارت او را با ماسه های ساحل یکسان میکرد، فروریختن دیوارهای کاخ در زیر گام های سخت سربازان ارتشی مهاجم در نظرم جلوه مینمود.

فرار - استپان اسکالسکی
(چکسلواکی)



وزیران مالی آن میگرد.
*

فیلمساز متوسط یا نیمه متوسطی شود. هر ساختن مبتذل و بی ربطی را وارد فستیوال کنیم نداشتنها از وجهی این جشنواره که با مرارت و مشقت پیگیر گروهی جوان علاقمند بدست آمده، خواهیم کاست بلکه آشکارا و آگاهانه بدست سازنده فردا نیز خیانت ورزیده ایم، نسلی که در روز و روزگار خود بجای محبت و سپاس با نفرت و تحقیر از ما یاد خواهد نمود.

از بحث بیشتر در این باره تنها بدین دلیل میگذریم که صحت و سقم فعل و انفعال برای وارد کردن فیلم یادشده بر اساس يك «شایعه» است. اگرچه این شایعه چندانهم بدور از حقیقت نمی نماید زیرا که در غیر این صورت باید منکر وجود بیش از هفتی، آموزشی و سینمایی در یکایک اعضای کمیته انتخاب شویم که نگارنده خود مدعی خلاف این فرض است. دوتن از اعضای کمیته انتخاب بالقب «متخصص آموزش و پرورش» که فستیوال بدنبال اسمشان «العاق» کرده و آشنائی مختصری که با آنها دارم مبری از این فرض مینمایند و هژیر داریوش را در عضویت این کمیته و دبیرعامل فستیوال جوانی با شور و شعور و وجدان لازم هنری می یابیم که بخصوص با شم و اطلاع کافی در امور مربوط به سینما درست

در مورد اعضای شوراهای برگزاری و اجرایی و کمیته انتخاب باید گفت که کم و بیش آشنا و مسلط بکار مینمودند. اگرچه کمیته انتخاب در اصل با اشتباهاتی مواجه شده و فیلمهای زیادی را تنها بدین نیت که چشم انداز تولید جهانی فیلم کودک را کامل نماید بجای گنجاندن در برنامه های رتروسکیتیو و خارج از مسابقه در متن قرار داده بود. میمون نایفه و جادولباری از سینمای کره و سربچه ای با کبوتر سفیدش سیاه مشق مبتذل و ابتدائی فرخ زاد نمونه خوب این انتخاب ناروا و بسیار بد بودند.

در این مقام جای اشاره زودگذری است به اعمال نظرهایی که «گویا» در مورد وارد کردن سیاه مشق فرخ زاد به برنامه فستیوال مرعی شده و هشدار و ملامتی که این اعمال نظر و پارتی بازی سخیف، فستیوالی را که می رود تا دریك سطح جهانی در نوع خود بی نظیر و درخور توجه فراوان گردد برب پرتگاه شکست وافتخاح خواهد کشاند.

اگر تنها بزعم مایه «رر» و «سماجت» نهیه کننده و اینکه «ممکن است در آینده

مسائل فیلمسازی برای کودکان در يك سطح جهانی با متمایز نمودن فیلمهای برجسته از نظر شکل و محتوی در تربیت و پرورش فکری کودکان هدف غائی این کوشش را تشکیل میدهد.

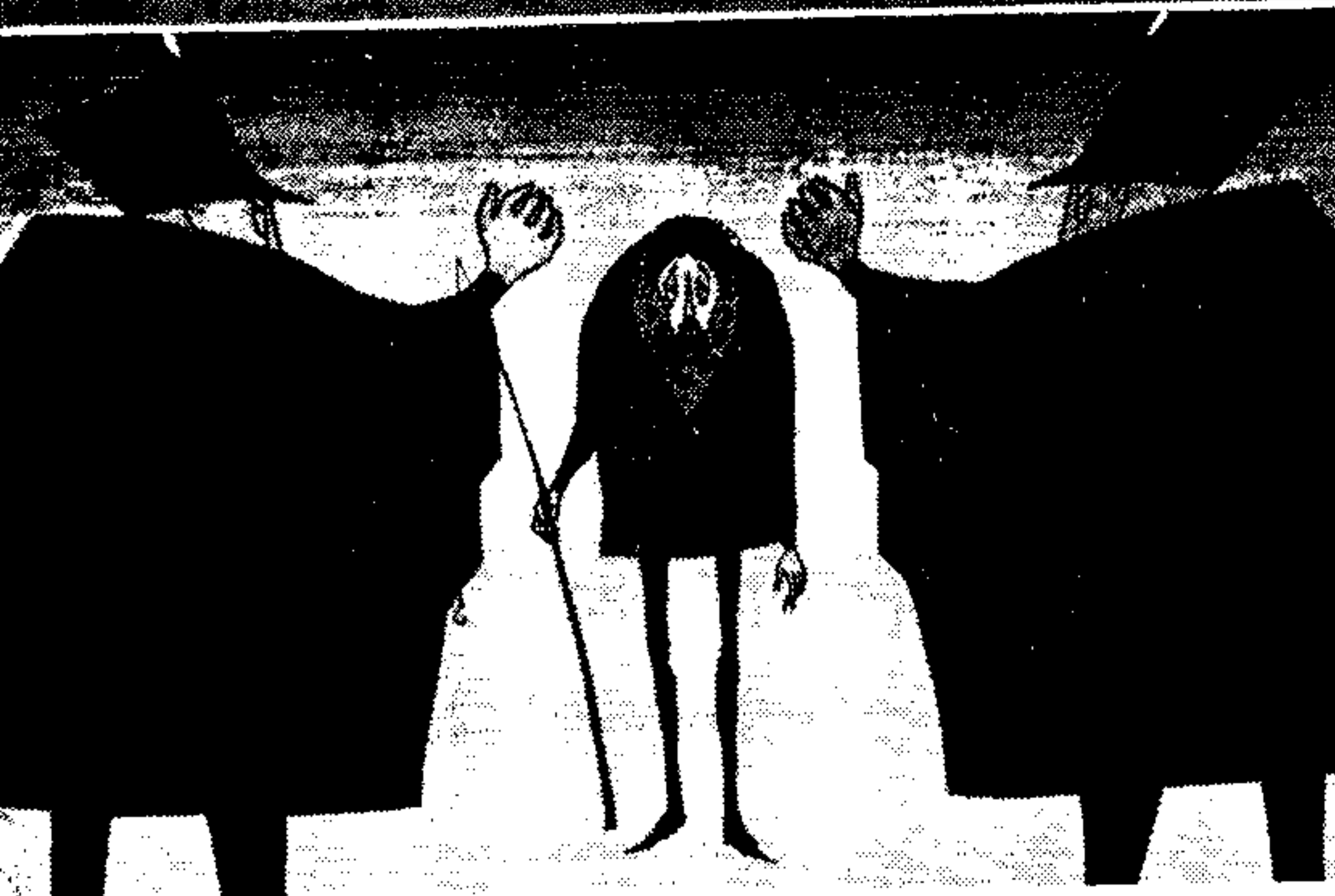
مناسفانه با وجودیکه فستیوال در برگزاری خوب و آبرومندانه اش به توفیقاتی نائل آمده و نیز در زمینه شناخت و شناساندن هنر و فرهنگ جهان و ایران دریك داد و ستد پایاپای به توفیقاتی نائل آمده هنوز کارش بری از عیب نیست و نقائص چشمگیری در مسیر راه و کار آن بوضوح دیده میشود که جادارد نه از نظر خرده گیری و تخطئه — بلکه بسبب ارج و احترام ویژه ای که برای این «فکر» قائلیم چند مورد کوچک اما پراهمیت این نارسائی را که در میان انبوه زیبائی ها ناخوش آیند و بدناما است مورد بحث و بررسی قرار دهیم و با توجه به اینکه فستیوال از سال پیش و پیشترش روبه تکامل بیشتری گزاشیده آرزو مندیم در آینده هم با بررسی اشتباهات و نابسامانیهایی که در بند آن مانده است، راه حصول به توفیق و اعتلای بیشتری را برای خود هموار سازد و چهارمین جشنواره جهانی فیلم کودکان تنها در کتابچه راهنما و مواد مقررات مدون خود «چشم انداز کامل از تولید جهانی در زمینه فیلمهای مخصوص کودکان» نباشد — چرا که تاکنون فستیوال فقط نمایشگر آثار سینمای يك چین — يك آلمان و يك کره بوده است! ناگفته نماند که محصولات سینمایی چین و کره تا بحال در شمار مبتذل ترین و بی مایه ترین فیلمهای فستیوال بوده اند.

ترکیب ها

در نخستین توجه، هیئت داوران سومین فستیوال فیلم کودکان را ترکیبی جالب و کامل می یابیم تا آنجا که شاید بتوان گفت تمام معیار و موازنه ها بکار گرفته شده است خانم احتشامی از ایران متخصص تعلیم و تربیت است و ۲۴ سال سابقه خدمت در پستهای تربیتی بصیرت لازم برای پیوستن به گروه داوران این فستیوال را به او بخشیده است — با این دریغ که خانم احتشامی از صنعت و هنر سینما نا آگاه است و در نتیجه ملاک قضاوت خود را منحصر بر اساس موازین تربیتی قرار میدهد.

دو تن از اعضای هیئت ژوری دوفیلمساز موفق و مشهور از دو قطب اروپای شرقی با دو شیوه متمایز فکر و کار بودند. کارل زمان کارگردان برجسته چکسلواکی که در زمینه پرداخت تخیل و حیل های سینمایی سیرت جهانی دارد و روزا خالق فیلم موفق «شکله ها» از مجارستان.

در قطب دیگر دوفیلمساز مشهور غربی را می بینیم — ساول بس از آمریکا با گنجینه ای از آثار کوتاهی که برخی از آنها در نوع خود در شمار آثار کلاسیک سینمای امریکا است و جان هالاس نقاش، تاجر و فیلمساز موفق مقیم انگلستان که بنا به خصیصه هر فرد انگلیسی همدی مسائل را از دیدگاه تجارتی و بازده سود



«پری دریائی» — آخرین آرزوی طلایی بشر را جنگ های صنعت گشته اند و اکنون مقامات بیمارستان و باغ وحش بر سر تضارب آن باهم دعوا دارند. پلیس از قانون مدد میطلبد و طی تشریفات با شش فرشته عدالت، پری دریائی را از وسط بدو نیم میکند. نصف انسان از آن مقامات بیمارستان و نیمه ماهی به مؤلین باغ وحش میرسد...
«نقرون از رنگ» آنچه با خشونت حرف میزنند که آدمی را مثنون «خشونت» میکند.

خود شایسته و سزاوار جلوه میکند . تنها نقطه ضعف مشهود هر سه عضو کمیته انتخاب ، سمت اداری آنها در سازمانهای دولتی است که بالمآل بنظر میرسد از انجام « توصیه » مافوق درامان نتوانند بود .

در پشت پرده

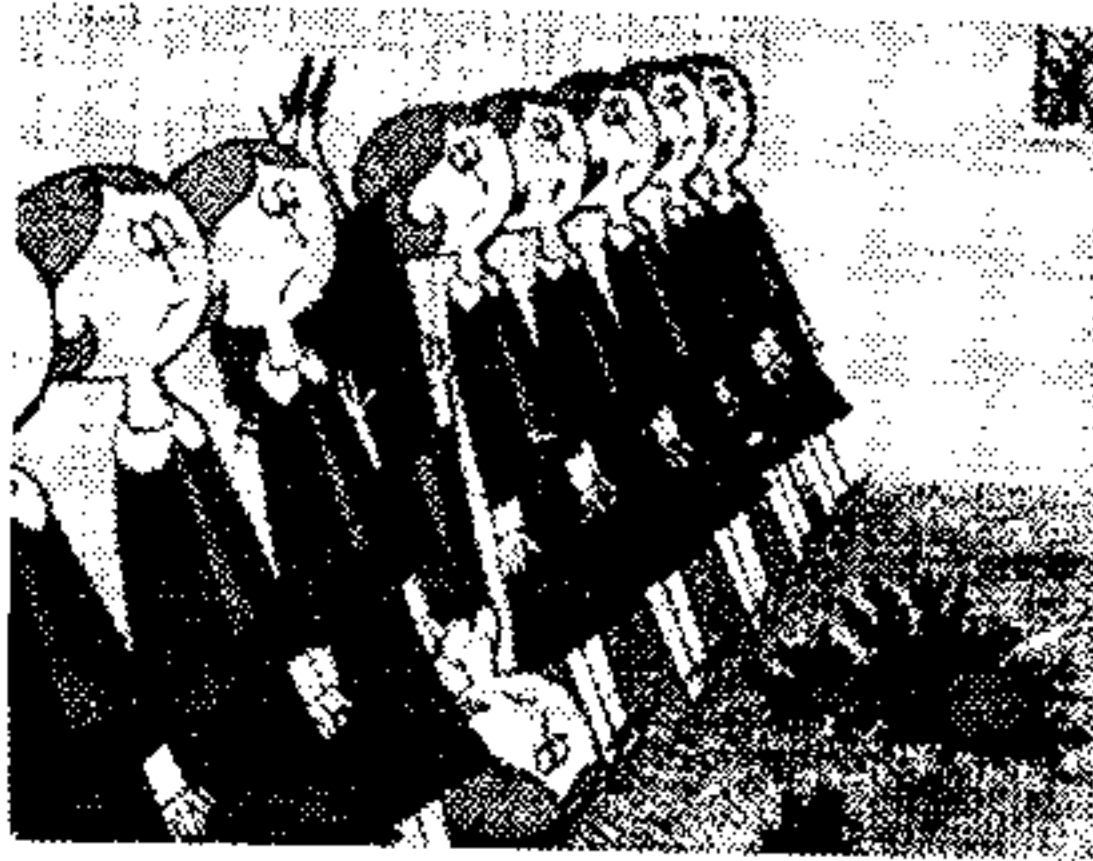
اگر قبول کنیم که هنر و صنایع ظرفه يك ملت (و در برخی اوقات يك دولت !) نمودار روحیه و طرز فکر و سنخ اندیشه آن ملت (یا دولت !) بشمار میرود بآمال میپذیریم که نظارت بر کار چنین فستیوالی میتواند ما را لاقلاً به شناخت خصائص گروهی از مردم کشوری که فیلم یا فیلمهای عرضه شده مصنوع سینمای آنهاست ، نزدیک کند و از این دیدگاه است که آمریکا را هم چنان سرگرم طرحها و موضوعات پوچ و توخالی ، انگلستان را اسیر قیود کهنه و معیار های اقتصادی ، روسها را در قیافه وقامت يك معلم اخلاق ، آسیای جنوب شرقی بویژه هندوستان را با پیژامه و لباس خواب ، اروپای شرقی را در مسیر دگرگونی و ابداع و چاره جوئیهای جدید که اکثراً در قالب فانتزی و تخیل جا گرفته و سرزمین عزیز خودمانرا همانند يك کلاف سردرگم ، سرگردان در دنباله روی مسیری که دیگران پیموده اند می یابیم . و با همین برداشت است که می بینیم کشورهای غیر فعال در صحنه سیاست جهانی در سینما نیز جهت های فرعی و غیر فعالی دارند که سوئد ، دانمارک و کانادا نمونه های خوبی برای این مثال هستند ، در این میان تنها بازیگر با درخشش قابل توجهی از این قلمرو مستثنی گردیده و بهتر اینکه گفته شود تنها رانول سروه فیلمساز قدر باژیکی است که آزادانه خط مشی مخصوص و ممتازی برای هنر ، اندیشه ، طرز تلقی و برداشتهای اجتماعی خود اختیار کرده است .

درخشش غیرمنتظره آمریکا و شوروی

با کمال حیرت سومین فستیوال فیلم کودکان را نمایشگر « داستان جنگل » و « قلعه های شنی » دو فیلم خوب از آمریکا و شوروی یافتیم . ایالات متحده جمعا پنج فیلم به فستیوال فرستاده بود .

« جازو » رپرتاژ ساده ای بود از سلوک و زندگی حیوانات يك باغ وحش - « میکروز با تیمی بیج » گزارشی بود از فیلمبرداری و کارگردانی و بازی بچه ها و نمایش ملالت آور آن که فقط میتواند « سرمشق » خوبی برای فیلمبرداری و « پسر بچه ای با کیوتر سفیدش » باشد - « يك تلفن برای من بکش » را بجز با عبارت « يك رپرتاژ سطحی از طرز کار يك کارخانه تلفن سازی و ربط آن با نقاشی بچه ها » ناظر کار این کارخانه بودند «

این خانم معلمها باقد و قواره استاندارد همگی از درون کلاه سلنیدر جادویی درآمده اند - قدرت جادویی کلاه قابل تحسین بود زیرا جادوی آن بر هیئت ژوری جشنواره نیز اثر گذاشت .



در طی جشنواره توفیقی دست داد که باردیگر « شکلهای یانوس روژا - را خارج از برنامه - در سینما دیاموند تماشا کنیم . اقدام صاحب سینما دیاموند که سینمای خود را در مدت برگزاری فستیوال برایگان در اختیار جشنواره قرار داده بود تحسین انگیز مینمود - روژا نیز امسال عضو هیئت ژوری بود .



بین « شیطنت های کودکان » و « اندیشیدن » روز خطرناکی است که اوایلش درم کارگردان روزی این روز را به میزبان



سزاروکار آگاهان -
دیمبری پلیکنا (چکسلواکی)

نمی‌توان توصیف نمود و «بچه خرس‌های یلوستون» نیز معیار خوبی بود برای شناسایی زندگی سطحی و درعین حال پرهیاهو و جنجال آمریکائی.

در این فیلم تماشاگر ناظر آزادی عمل و مزاحمت دوبچه خرس با مادرشان بود اما پلیس «رئوف و مهربان» در قبال این مزاحمت و ایجاد زیادهای مکرر پس از کسب اجازه از مقامات مسئول، تنها با یک فشنگ که بیهوش میکند رودرروی «آقا خرس» میایستد و البته این مهربانی از خصائص ملتی است که جان و رابرت کندی ولوتر کینگ‌ها را با گلوله‌هایی از «نوع دیگر» از حرکت و ادامه زندگی باز میدارد. صحنه‌هایی از این فیلم که بچه‌خرسها همانند ماشین پاهای خودمان جلو اتومبیلها را گرفته و با دستمالی کردن شیشه، طالب صدقه می‌کردند برای تماشاگران ایرانی جالب بود. اما «داستان جنگل» ساخته ریتزمان را میتوان اثری مفرح و جالب دانست. در این فیلم پسری را می‌یابیم که در جنگل و در میان حیوانات جنگلی پرورش یافته و بدانها مهر می‌ورزد. اما از ساکنین جنگل بجز یک خوک و یک گرگ همگی در صدد آزار و حتی ازمیان برداشتن او هستند. موسیقی شاد همراه با رقصی که پسرک را به دیگر ساکنین جنگل پیوستگی می‌بخشد نکات تحسین انگیز فیلم بودند.

✱

روسها نیز پنج فیلم به فستیوال عرضه کرده بودند و یا بهتر گفته شود، کمیته انتخاب پنج فیلم روسی را قابل عرضه در فستیوال دانسته بود. «خانه برم» فیلمی با فضای سنگین و خسته‌کننده‌ی آموزش مستقیم بود. براساس شناسائی «برم» حیوان شناس مشهور آلمانی. در «درخت سال نوی تیموشکا» که یک فیلم معمولی عروسی بود تماشاگر خود را باین سؤال مواجه می‌یافت که مگر روسها هم میتوانند به بابانوئل و معجزات او اعتقاد داشته باشند؟ - «بامن دست بده» قعه زندگی و خدمات سگی بود در قالب یک داستان بلند با نتیجه صد در صد اخلاقی و در «دوبراوکا» یک عده آدم عادی با پیشامدهای عادی به زندگی معمول خود در روسیه ادامه میدادند فیلم مافوق انتظار روسها «قلعه‌های شنی» ساخته برونشتاین بود که با فیلمبرداری زنده و محتوی برجسته خود اگرچه شیوه پرداختش از پیش مورد توجه و عملکرد ساول بس فیلمساز آمریکائی (عضو هیئت ژوری فستیوال) قرار گرفته بود لیکن بسبب چشم انداز مخصوص در عرضه یک اثر هنری موفق مینمود.

آلمان - فرانسه - انگلستان

آلمان قدرال در سومین فستیوال درخششی نداشت. «میجر فقط دختر دارد» در حد ابتدال عالی مینمود! «پرنده‌ها در زمستان» یک فیلم صرفاً عاطفی بود و «تساویر اودیسه» فیلمی کودکانه و در حدی نازلتر از «الکساندر و اتومبیلی که یک چراغ بیشتر نداشت» که در سال گذشته در جشنواره عرضه شد، بود. - این دو فیلمبرداری رنگینی از نقاشی بچه‌ها بودند. در فیلم اول ماشین آقای الکساندر روی یک تابلو نقاشی که خودش کشیده جست و خیز میکرد و در دومی بچه‌های یک مدرسه از «اودیسه» تصویرهایی ساخته بودند. - ارجحیت «تساویر اودیسه» بر فیلم قبل این است که تماشاگر از صدای گوشخراش جناب الکساندر که ادای قاروقار ماشین را درمی‌آورد - در امان بوده بود.

«پری‌ها» یک قصه عروسی بی‌سرانجام بود. دوبری زشت، بی‌قواره و نیمه‌عریان شبها برای یک کفاش تنبل کفش می‌ساختند که اجر

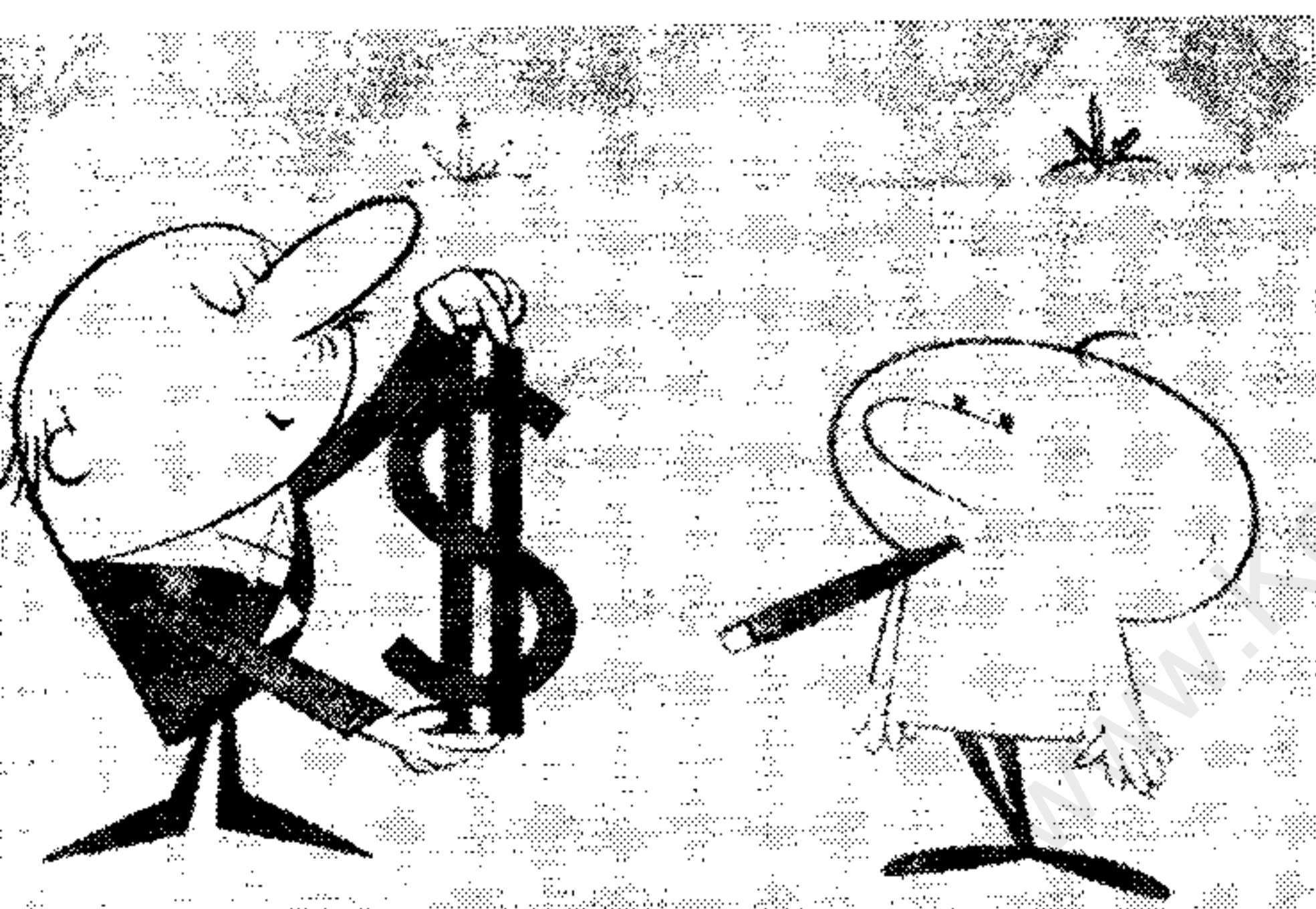
کارشان در پایان با هدیه دودست لباس نو پرداخت شد.

در جشنواره امسال از فرانسه سه فیلم بنمایش گذاشته شد. «شش اسب آبی‌رنگ» داستان یک دزدی باسبک و روش فرانسوی و در مایه کمیک که در حقیقت میتوان گفت طنزی از دزدی بود. - «آبرنگ» نمود بدیعی از تلفیق و بهم‌پیوستن رنگ امواج آب، دیواره‌های استخر، پوستهای سفید و برنزه و مایوهای رنگارنگ و خارج از حد و حوصله فستیوال بود و «از پاریس تانیس» نقاشی مفرحی در قالب یک داستان فانتزی و پراتریک باشیوه‌ای نو و ابتکاری.

✱

بغیر از ۱۶ فیلم از کمپانی هالاس و بچلر که همگی خارج از مسابقه بودند انگلستان فیلم معمولی و پیش پا افتاده دیگری نیز بنام حس‌شم به فستیوال فرستاده بود.

در میان فیلمهای کمپانی هالاس که متأسفانه اغلب «اتیکت تبلیغ تجارتي» به رخ داشتند تنها چند اثر قابل توجه دیده میشد - «لاری



یک سوال دیگر و پول آن
خان هالاس در فیلم «سوال»، سوالان زیادی
نظر کرده اما خود فیلم برای منتقد
ایجاد سوال جدید میکند:
آیا در پرداختن این فیلم «سپاه و سفید»
کار و «اسیر» لهستانی مد نظر نبوده است؟

بانج دختر - اوالدشورم (چکسلواکی)



در گفتگو با آقای هانس نماینده چکسلواک فیلم به ایشان گفته شد که «سزار و کارآگاهان» در قیاس با دیگر فیلمهای چکسلواکی خیلی سطحی و کودکانه مینماید و ایشان جواب دادند که این فیلم از «چک» نیست، از «اسلواک» می‌باشد.



پسر بچه‌ای با کبوتر سفیدش - مشق خط ابتدایی

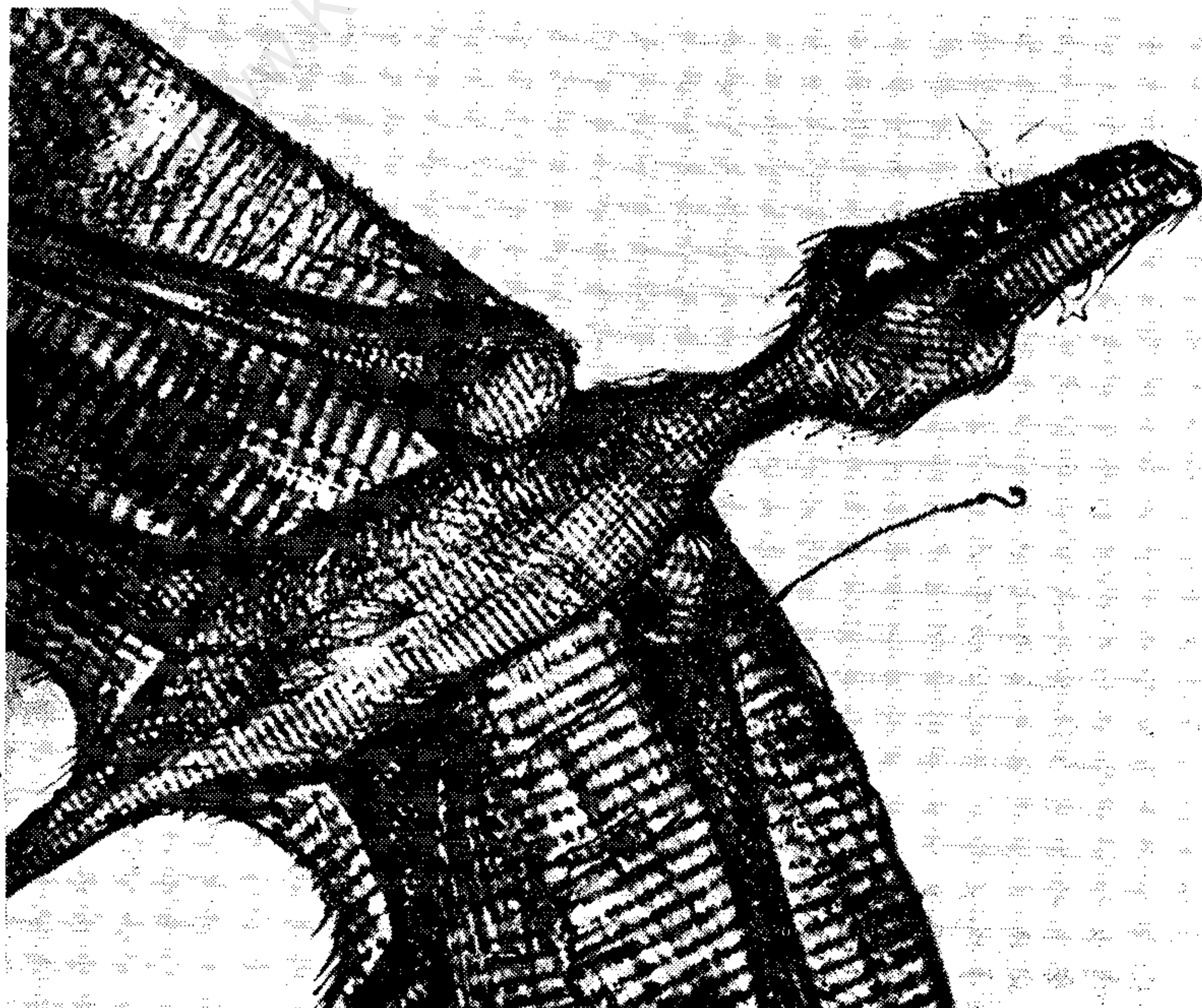
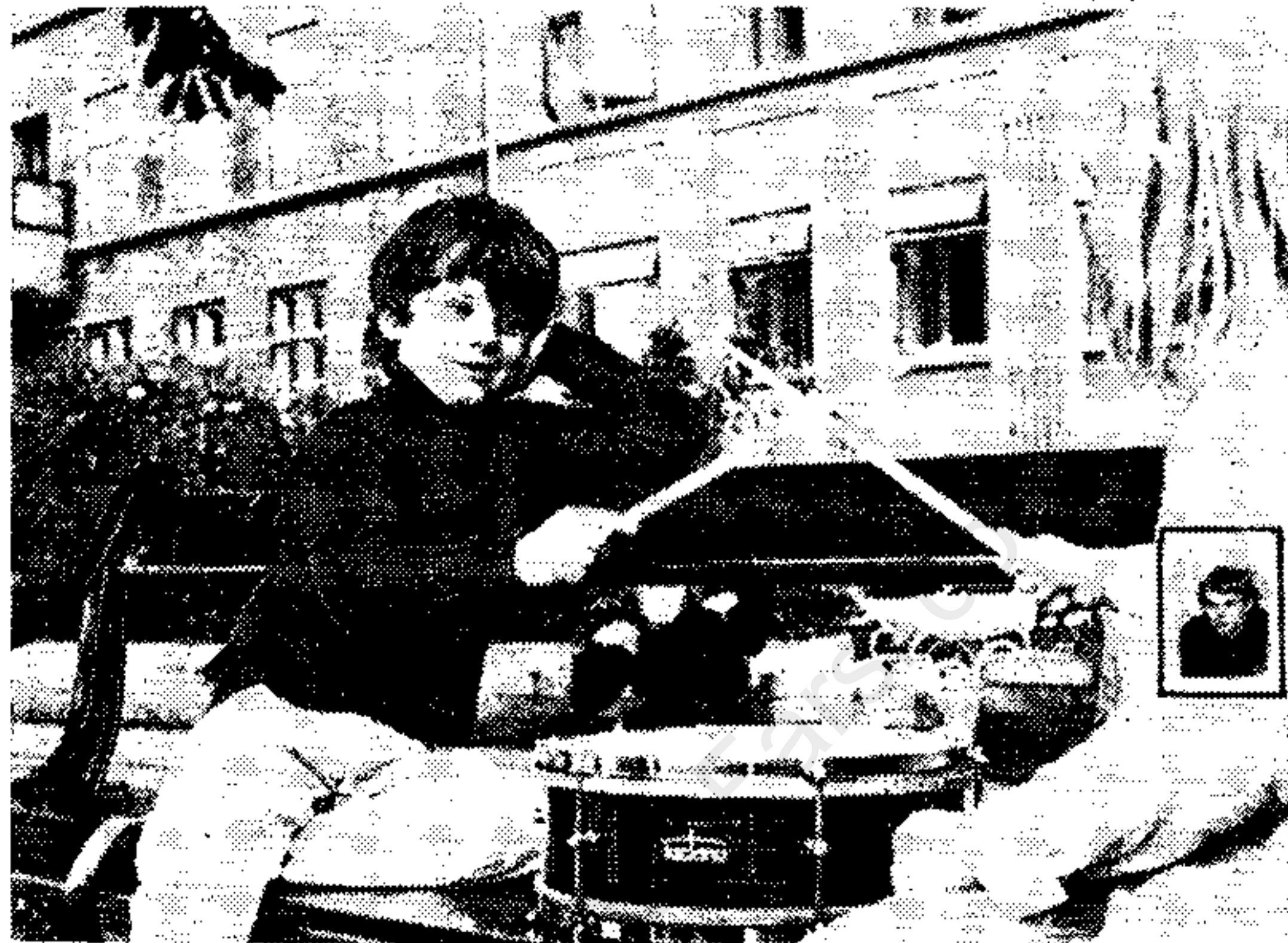
«یکی از اعضای خانواده فرخزاد»

برخلاف تماشاگرانی که این نوار متحرک را با نهایت احترام «هو» کردند معتقدم که «بد» نبود زیرا بدی در صورتی است که «چیزی» در کار باشد و این نوار ۲۸ دقیقه‌ای در مجموع «هیچ» را شامل بود.



طبل - سورنس (دانمارک)

بچه‌ها طبل‌ها یافته‌اند، اما کسی را برای بسط در آوردن آن پیدا نمیکنند! - بنظر میرسید که این فیلم جذاب سورنس تصادفاً «متوسط» از آب درآمده است زیرا که در گفتگو چیزی در چشمتش نیافتیم.



↑ پری دریایی - رانول سروه (نروژ)

↑ فیلم «دور و ناک» به کارگردانی کلود تورا

(از کانادا) در فستیوال مورد استقبال فراوان قرار گرفت. خود کارگردان نیز بابت شخصیت و انیمه‌ای از او از جمله مهمانان سرشناس جشنواره بود.

در بین همدی فیلمهای هالاس « سؤال » بسبب دید و برداشت مخصوص و انسانی مرتبه جداگانه‌ای داشت - سؤال قصه مردی بود که با نشان دادن يك علامت سؤال (?) به گروههای مختلف اجتماع پرسش خود را عرضه میکرد و آنها با برداشتی که از حرفه و دنیای خود داشتند جواب محدودی به او میدادند . تاجر از علامت سؤال برایش دلار و لیره و روبل میساخت - کاردینال صلیب عرضه میکرد و فیزیکدان فورمول اسباب و وسائل مخرب را ... بالاخره پاسخ در دست دختری بود که قرینه علامت او را داشت که از بهم پیوستنشان قلبی پدید میآمد .

هالاس با عرضه « سؤال » اگرچه موجب لذتی تحسین‌انگیز در همدی تماشاگران گردید لیکن برای نگارنده این « سؤال » را مطرح ساخت که آیا در پرداختش « سیاه و سفید » ساختی وایسر لهستانی مدنظر نبوده‌است ؟

✱

قسمت دوم این مقاله در شماره آینده درج خواهد شد

در مسابقه انومبیل « بهمراه » بارنابی شماره يك « و » دنیای ايگ کوچولو » بچه‌های خردسال را کمی راضی کردند .

« زیبای خفته » و « گاوباز جسور » در شیوه جالب و « مقرون بدصرفه بیشتری » که هالاس و بچلر در زمینه فیلمهای کارتونی پدید آورده‌اند ، قالب گرفته بود (جوی بچلر هس ، همکار و شريك جان هالاس است) و « جنون عصر ماشین » ، « فرشته یا شیطان » و « تاریخ سینما » با طنزی مخصوص و بیانی تند ، نمایشگر خواست و سلیقه فیلمسازی بودند ، که گه‌گاه میخواهد مسائل را خارج از فضای مه لود انگلستان و در لباسی غیر از جامه تاجران بررسی و نظاره کند .

« شخم » تکامل صنعت کشاورزی را خوب ، اما با مزاح یخزده انگلیسی مینمود و در پایان از آنجا که فیلم برای کمپانی بریتیش پترولئوم (ب . پ شريك سابق خودمان !) تهیه شده بود بایک دید استعماری و جلالتمآب ، تراکتور آماده شده را بزرگوارانه در دسترس يك کشاورز ساده‌دل آفریقائی قرار میداد .



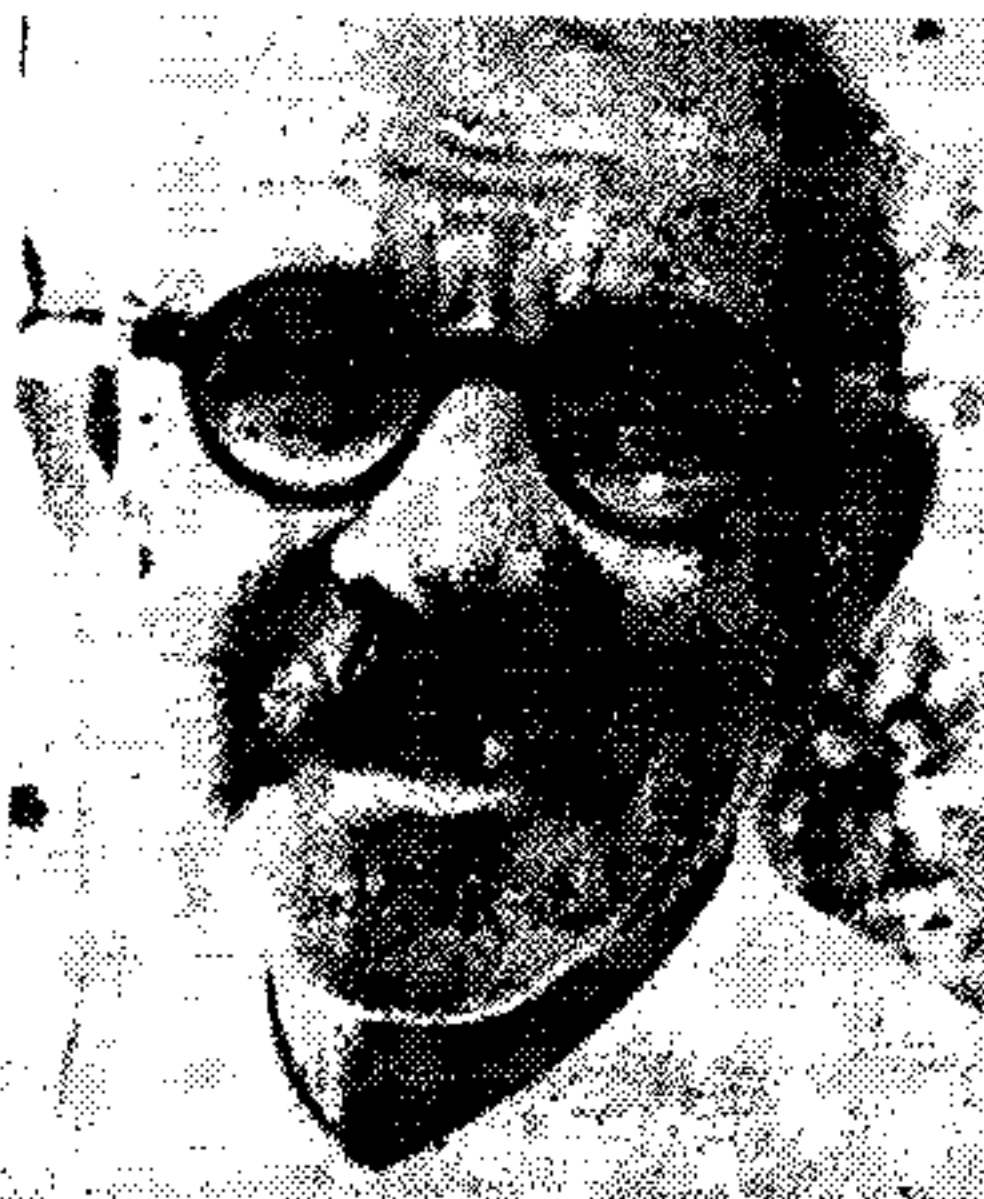
به آقای دکتر ادوارد هایس نماینده تجارتی چکسلواکی فیلم گفتیم بنظر میرسد که سینمای چکسلواکی برای تقویت جنبه تجارتی کار خود در سالهای اخیر از عامل « سکس » مددهای قابل ملاحظه‌ای گرفته‌است و ایشان جواب دادند : اگر کارگردانان چک در اینجا حضور داشتند ازین حرف دلخور میشدند !



ماشین آرزو - جوزف پنیکاوا (چکسلواکی)

✱ ✱ ✱

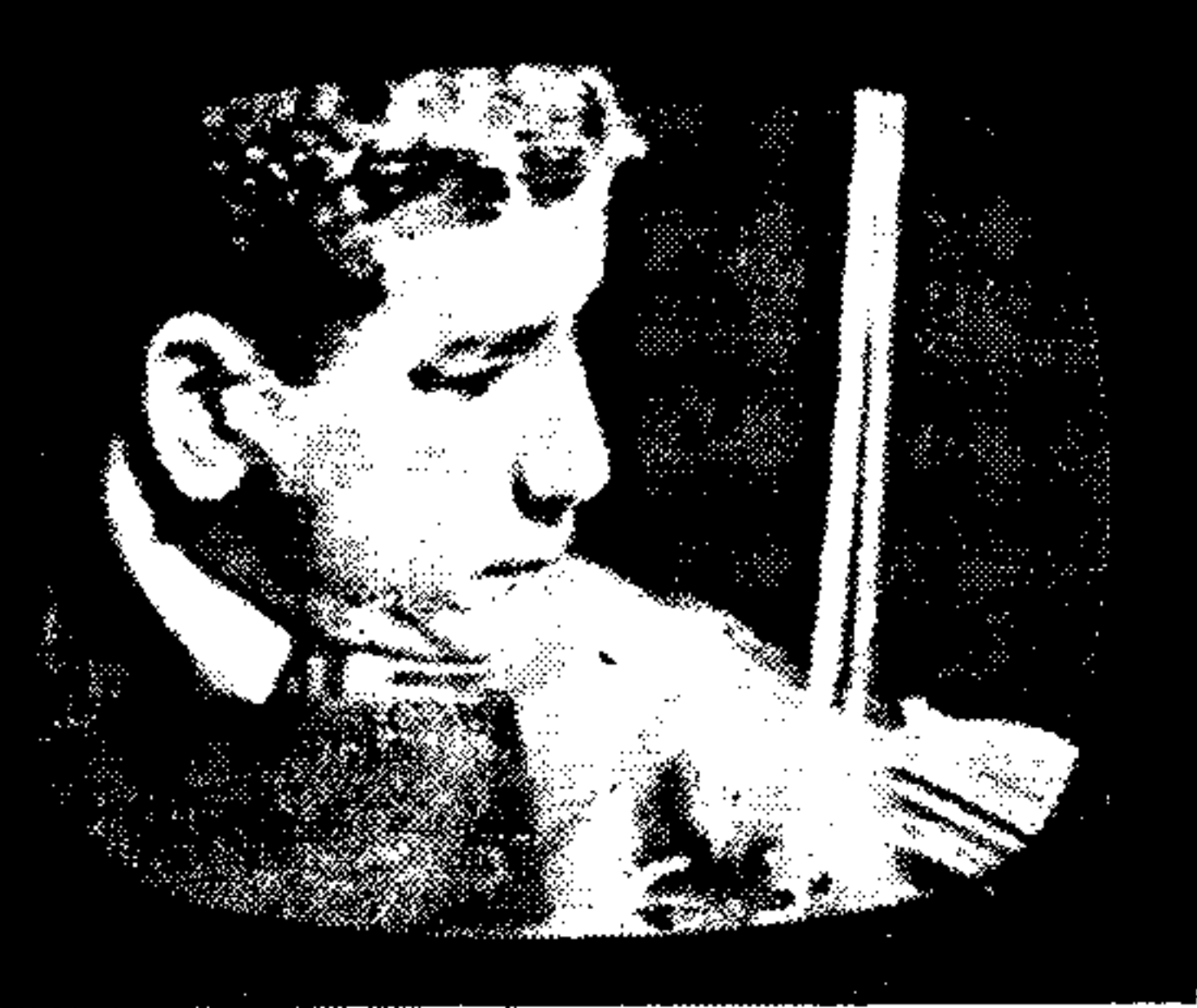
آنسوی هیاو - خسرو سینائی (ایران)



جانور شناسی در کلاه سلیندر ساخته بوزناموزیسوا (چکسلواکی) برنده جایزه بزرگ مجسمه طلای فستیوال برای بهترین فیلم بمفهوم مطلق .



میتون منبدن - جان هالاس (انگلستان)



ماجرای «ماجرای»

کلاس اول متوسطه ، با تصویب استادانش تحصیل پیانوی عمومی را آغاز کرد ، درحالیکه طبق معمول تعلیم این درس از سال چهارم متوسطه برای هنر جویان رشته موسیقی منظور میگردد . در حقیقت ذوق و نبوغ ماجرا سبب شد که او سه سال زودتر از همسالانش به فراگرفتن هنر مورد علاقه خود بپردازد . بدین ترتیب ، «ماجرای» علاوه بر تعلیم ویلن ، در هنر پیانو نیز توانائی خود را ظاهر ساخت .

«ماجرای» چند ماهی است که با استفاده از بورس وزارت فرهنگ و هنر به بلژیک سفر کرده و در کنسرواتوار آن شهر به تحصیل موسیقی اشتغال دارد . استفاده از این بورس نیز توفیقی است ممتاز که در نتیجه شایستگی و لیاقت «ماجرای» و تحسین و تقدیر و علاقه اساتید موسیقی به پرورش و تکامل ذوق و استعداد این جوان

ماجرای سمندری نوجوان هنرمندی است که در سن شانزده سالگی با استعداد و نبوغی شگرف در قلمرو موسیقی ظاهر شده است . علاقه و پشتکار و تحرک این جوان ، همراه با ذوق و احساس و ادراک هنری او بتصدیق اساتید فن بیش از گنجایش فکری و ذهنی افرادی همسال وی ، و حتی هنرمندان بزرگسال است . ماجرا از سال پنجم ابتدائی در هنرستان موسیقی ملی ثبت نام کرد و به تحصیل رشته ویلن و دروس دیگر موسیقی زیر نظر استادان هنرستان پرداخت او بزودی در آموختن تکنیک بین المللی ویلن ذوق و استعداد خود را نشان داد و ستایش و تحسین صاحب نظران را برانگیخت بطوریکه از

نصیب او شده است .

تایید معنوی و حسن تشخیص اولیاء هنرستان موسیقی ، از مراقبت مستمر و هشیارانه و روشن بینی پدر ماجرا (آقای سعید سمندری) نیز نشأت مییابد که در تربیت چنین فرزندی اهتمام را بکمال رسانده است .

کمک بدانشجویان

در دنیای آینده آسایش زندگی بدون داشتن سرمایه علمی امکان پذیر نخواهد بود . برای رسیدن به مدارج عالی تحصیلی در هر اجتماعی عاملی مادی و مشکلی مالی همیشه وجود دارد اما برای حل این مشکل مانند هر مشکل اقتصادی دیگر رشد شعور اقتصادی خانواده ها عامل حتمی موفقیت است - بانک بازرگانی ایران نخستین بانکی است که بمنظور توسعه و تعمیم سطح دانش عمومی و تسهیل وصول به آرمانهای عالی طبقه جوان کشور مبادرت به گشایش حسابی بنام حساب امید جوانان نمود - حساب امید جوانان بانک بازرگانی ایران بهترین پشتوانه و تکیه گاه دانش آموزان و دانش پژوهان کشور است . این حساب به کلیه پدران و مادران این امکان را میدهد که با اندکی مال اندیشی بدون اینکه لطمه ای بنظام مادی خانواده وارد شود با یک مقرری ناچیز ولی منظم ماهانه مشکل هزینه های تحصیلی فرزندان خود را برای همیشه حل نمایند .

علاوه براین بانک بازرگانی ایران برای تامین شهریه مدارس - هنرستانها و دانشکده ها وام طویل المدتی با شرایط سهل و ساده میپردازد تا از اینراه به اعتلای سطح دانش عمومی و شکوفندگی استعداد های طبقه جوان کشور کمک و یاری نماید - همچنین بانک بازرگانی ایران بمنظور کمک مالی و تشویق دانشجویان عزیز کشور همه ساله طی مراسمی به تعدادی از دانشجویان دارنده حساب امیدجوانان کمک هزینه تحصیلی رایگان میپردازد و این خود نسبت به ترمیم و بهبود وضع مالی دانشجویان عزیز تاثیر مساعدی خواهد داشت .

بدارنده حساب امید جوانان به تناسب مدت پس انداز نصف مبلغ پس انداز پاداش رایگان پرداخت مینماید - اگر شما از بدو تولد فرزند خود ماهی یکهزار ریال بحساب امید جوانان

منظور نمائید در شش سالگی که فرزند شما به دبستان میرود بانک بمدت شش سال ماهی ۱۴۰۰ ریال بابت هزینه تحصیلی فرزندان پرداخت خواهد نمود . چنانچه تا دوازده سال ماهی یکهزار ریال منظور نمائید در دوازده سالگی که فرزند شما بدبیرستان خواهد رفت بانک بمدت شش سال ماهی ۳۲۰۰ ریال بابت تامین مخارج دوره دبیرستانی فرزند شما خواهد پرداخت و در صورتیکه تا هجده سال ماهی یکهزار ریال بحساب امیدجوانان منظور نمائید در هیجده سالگی که فرزند شما به دانشگاه خواهد رفت بانک بمدت شش سال ماهی ۵۴۰۰ ریال بابت تامین مخارج دانشگاهی به صاحب حساب پرداخت مینماید - شما حتی با پرداخت ۱۰۰ ریال در ماه میتوانید فرزندان را در هر سنی که باشد از مزایای حساب امید جوانان بهره مند سازید چنانچه در پایان مدت قرارداد موجودی حساب و پاداش متعلقه تکافوی هزینه تحصیلی دارنده حساب را ننماید بانک تا حدود موجودی برای تامین هزینه تحصیلی وام طویل المدت پرداخت مینماید . افتتاح کننده حساب قبل از پایان مدت قرارداد حق دارد در صورت تمایل قرارداد را فسخ و کلیه وجوه پرداختی و همچنین بهره متعلقه را از بانک پس بگیرد . اگر کودک بعلت پیش آمد ناگوار ولی خود را که افتتاح کننده حساب بوده از دست بدهد بانک بازرگانی رأساً برابر شرایط عمومی مقرری ماهانه را بحساب صاحب حساب منظور و او را از مزایای حساب امیدجوانان برخوردار خواهد نمود . در آغاز هر سال تحصیلی بانک بحکم قرعه بتعدادی از دانشجویان دانشگاهها که حساب امیدجوانان افتتاح نموده اند کمک هزینه تحصیلی پرداخت مینماید .

روز سه شنبه ۲۱ آبانماه ۴۷ نیز مراسم تعیین برندگان کمک هزینه تحصیلی رایگان به دانشجویان دارنده حساب امیدجوانان در سالن اداره مرکزی بانک برگزار شد و در نتیجه ۸ نفر از دانشجویان بشرح زیر هر یک برنده بیست هزار ریال جایزه نقدی بعنوان کمک هزینه تحصیلی اهدائی بحساب امیدجوانان بانک بازرگانی ایران گردیدند :

نام	شماره حساب	شعبه	دانشکده
۱ - آقای لطیف دیباج	۳۱۱	۱۷ -	ایران شهر - موسسه عالی حسابداری
۲ - آقای محمد گودرزی نیا	۴۴۴	۱۷ -	ایران شهر - موسسه عالی حسابداری
۳ - آقای بهروز تورانی	۱۶۵	۲۵ -	سه راه نارمک - هنر سرای عالی
۴ - آقای جعفر موسوی	۲۶۷	۲۵ -	سه راه نارمک - هنر سرای عالی
۵ - آقای مجتبی قاسمی	۳۶۸	۲۵ -	سه راه نارمک - هنر سرای عالی
۶ - آقای محمدعلی سبحانی	۴۷۳	۲۵ -	سه راه نارمک - هنر سرای عالی
۷ - آقای جلال پڑمان	۵۷۶	۲۵ -	سه راه نارمک - هنر سرای عالی
۸ - آقای محمد سلامتی	۱۵۹	۱۲ -	دانشگاه تهران - اقتصاد دانشگاه تهران

فستیوال فیلم کودکان (بقیه)

بعدا باید بدان راه یابند تسریع میکند . بنابراین باید مقامات مسئول و دستگاههای رهبری آموزش و پرورش - فرهنگ و هنر مقدماتی فراهم آورند تا جوانان به ابتدائی ترین اصول زبان این هنر که از امکانات وسیع تکنیکی ، و خصوصیات دیگر برخوردار است آگاهی یابند . بچه ها اگر در صحنه ای کودکی را ببینند که سرکلاس درس دارد بگفتار آموزگارش توجه میکند و در صحنه بعد پیر مردی را با ریش سفید نسبتا بلند و موهای زولیده ببینند آیا میتوانند بفهمند که این پیرمرد همان کودک خردسال یکی دو صحنه پیش است ؟ آیا با ابهامی که در این رهگذر بوجود میاید سلسله افکار کودک بریده نخواهد شد ؟ آیا کودک میتواند تمام ماجرا را بطریق صحیح دنبال کند ؟ آیا از فیلم برداشتی درست خواهد داشت و یا تصاویری را که بیاد دارد بترتیب در لوح ذهن و ضمیر خود پشت سر هم قرار میدهد و باصطلاح تفسیر تصویری میکند ؟

آقای «سروی» سازنده «پری دریائی» میگوید : «فیلم من برای همه ساخته شده است ، بزرگ و کوچک ...» این ادعائی است که نمی تواند درست باشد . برداشت شخصی من از این فیلم فوق العاده زیبا و جالب ، بطور کلی رقابت بین انسان و ماشین است ، انسانی که در سحر و افسون هنرمندانه «سروی» تبدیل به ماشین میشود و ماشینی که در نتیجه همان سحر و افسون گوئی دارای حرص و آز و خصائص يك انسان شده است .

در پایان ، قاضی « پری دریائی » را از میان نصف میکند و حق و عدالت را بر مسند خلافت مینشانند ! من فکر نمیکنم بچه ها از این فیلم چیزی سردرآورده باشند .

هر فیلم نقاشی متحرک را نمیتوان مناسب کودکان و جوانان دانست ... و از همه این حرفها باین سخن میرسیم که چرا نباید نسبت بانتخاب فیلمها دقت و توجه بیشتری مبذول کرد ؟ شاید بهتر باشد که فیلمها را هیاتی و یا هیاتهای در عرض سال با توجه بخصوصیاتی که قبلا یادآور شد انتخاب کنند . آیا کمیته اجرائی فستیوال در نظر ندارد با برگرداندن فیلمهای خوب بفارسی فستیوال تربیت نمایش مجدد آنها را در تهران شهرستانها بدهد ؟

از آنجا که سینماهای تجارتي از لحاظ اقتصادی ممکن است حاضر بنمایش فیلمهای کودکان نشوند وزارتخانه های مسئول باید مساله را جدا مورد مطالعه قرار دهند و راهی جهت نمایش مرتب فیلمهای مناسب بیابند . شاید بتوان نسبت بتعداد دانش آموزان شهرستانها با کمک دولت ، بنگاهها ، موسسات و کسانیکه میتوانند و میخواهند کمک کنند در بعضی از مدارس که دارای مرکزیت هستند سالن هائی ساخته شود تا وسیله نمایش این فیلمها فراهم گردد . بهرحال گردانندگان فستیوال امسال که بهترین کارشان جایزه دادن به فیلم چکسلواکی «باغ وحش در کلاه سیلندر» بوده است باید کار خود را اصولی تر و جدی تر



همیشه همه جا پتی بور مینو



همراه داشته باشید

فقط ۴۹۹ تومان
باقسط

انگلیسی ، فرانسه یا شورت هند توسط بانوان خارجی
باتضمین تادوره عالی . ماشین نویسی ،
ویدئو رفت آمد کتابهای دوره تحصیل و سینا مجانی
مکتب انگلیسی رشاد - خیابان چپسوی مقابل کاخ مرمر

تلفن ۴۷۱۴۱ و ۴۲۰۸۶

تقویت ادراك ، پرورش ذوق و استعداد های هنری و در نتیجه تولد هنرمندانی احتمالا پر نبوغ در آینده است .

تلقی کنند ، باید توجه داشته باشند که اجرای صحیح و گسترش این فستیوال قدم بزرگی در راه دگرگون کردن افکار ، خلق احساسات ظریف ،

صندوق عرایض

میرزا حسینخان مشیرالدوله قزوینی (سپهسالار) پس از سالهای متمادی که منصب سفارت کبرای ایران را در استانبول پایتخت امپراتوری عثمانی بعهده داشت بعد از مسافرت ناصرالدین شاه به عتبات (۱۲۸۷ ق) به ایران احضار شد و در آغاز کار تصدی وزارت عدلیه (دادگستری) به او محول گردید ، یکی از نوآوریهای مشیرالدوله (سپهسالار) در امر رسیدگی بشکایات و دادخواهی مردم این بود که به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد صندوق بنام « صندوق عرایض » در تمام شهرستانها برقرار کنند و به مردم آگهی دهند که شکایات خود را از حکام و مأموران دولت در آن صندوق بریزند ، شاه این پیشنهاد را پسندید و به آن عمل کرد ، کاغذهایی که در صندوق عرایض هر شهرستان ریخته می شد ماهی یک بار از طرف مسئول مخصوص صندوق جمع آوری و بوسیله پیک ویژه بطهران فرستاده می شد و مستقیماً بنظر شاه میرسید و شاه روی شکایات دستورهای مقتضی میداد و یا به وزارت عدلیه میفرستاد ، صندوق عرایض در آن زمان برای دادخواهی مردم وسیله آسان و مؤثر و نیکوئی بود ولی این صندوق پس از سالهای چند برچیده شد ، دلیل برچیده شدن صندوق عرایض معلوم نگردید ولی گفتند شکایات مغرضانه و بی امضا و کاغذهای نامربوط و مسخره در صندوق زیاد دیده شده و بهمین مناسبت صندوق عرایض را برچیدند .

اینک دستخطی از شاه مربوط به آغاز کار صندوق عرایض و چگونگی رسیدگی و دآوری نسبت به شکایات دادخواهان . « جناب مشیرالدوله - این دفعه عریضه های صندوق مشهد که امشب ملاحظه شد اغلب شکایت از حکام قوچان و تربت قرائی طبس است ، آن عرایض را در این پاکت بلا واسطه فرستادم بخوانید (بخانید) ، آنچه مطالب دیگر بود به دیوانخانه داده شد که کتابچه کرده زود بدهند ، غرض

این است که این دفعه یک نفر مأمور بسیار درست معتبر صادق بی طمع روانه بکنید این عرایض را برده قرار درستی بدهد که رعایا آسوده شده این نحو تعدیات واقع نشود ، رفتن این مأمور بسیار لازم است و مراقبت شما در آن فقرات الزم .

شجاع الدوله حاکم قوچان حقیقتاً از همه بدتر است این دفعه که او را نظام الدوله می آورد باید در همان قهوه خانه خودتان رختخواب برای او بیندازید که تا عمر

دارد همانجا بمالد و دیگر رنگ قوچان را نبیند ، عجب مردم که متعدی است . خلاصه تأکید بکنید به نظام الدوله در آوردن او و این مأمور باید هر قدر بتواند تحقیقات لازمه بعمل آورده احقاق حق مردم را بکنید ، یک عریضه هم بود او را هم در توی پاکت کوچک فرستادم . (۱)

(۱) چون خط سند خیلی کمرنگ بود قسمتی از سطور آن در متن سند پر رنگ شده است .

این دفعه عریضه ها صندوق مشهد
عریضه های صندوق مشهد که امشب ملاحظه شد اغلب شکایت از حکام قوچان و تربت قرائی طبس است ، آن عرایض را در این پاکت بلا واسطه فرستادم بخوانید (بخانید) ، آنچه مطالب دیگر بود به دیوانخانه داده شد که کتابچه کرده زود بدهند ، غرض

این دفعه عریضه ها صندوق مشهد
عریضه های صندوق مشهد که امشب ملاحظه شد اغلب شکایت از حکام قوچان و تربت قرائی طبس است ، آن عرایض را در این پاکت بلا واسطه فرستادم بخوانید (بخانید) ، آنچه مطالب دیگر بود به دیوانخانه داده شد که کتابچه کرده زود بدهند ، غرض

این دفعه عریضه ها صندوق مشهد
عریضه های صندوق مشهد که امشب ملاحظه شد اغلب شکایت از حکام قوچان و تربت قرائی طبس است ، آن عرایض را در این پاکت بلا واسطه فرستادم بخوانید (بخانید) ، آنچه مطالب دیگر بود به دیوانخانه داده شد که کتابچه کرده زود بدهند ، غرض

چهل سالی پیش ، آقای جمالزاده در پایان «یکی بود و یکی نبود» ، واژه نامه‌ای کوتاه از زبان مردم کوچه و بازار بدست دادند . پس از چاپ و پخش «فرهنگ لغات عامیانه» دانسته شد که ایشان از همان هنگام که «یکی بود و یکی نبود» را می‌نوشتند ، کار خود را در این زمینه دنبال کرده‌اند (۱) .

دیباجه ای که آقای جمالزاده بر «فرهنگ لغات عامیانه» نوشته‌اند ، سودمند است . اما نکته هایی به اندیشه رسید که یاد کردن یکی از آن ها برای نمونه شاید بیهوده نباشد :

آقای جمالزاده ، پس از یاد کردن واژه‌هایی مانند «تسمه : قشه گذاشتن : سمنو : تعلیمی شوشکه و ...» نوشته‌اند : «این کلمات را نمی‌توان گفت که عامیانه است و لهذا از آوردن آن‌ها در این کتاب ، خودداری شده است .» (۲) در حالی که ، همه این واژه‌ها - و نیز برخی دیگر که یاد نکردیم - در جای خود ، در «فرهنگ» یاد گردیده است ؛ و چه بهتر که یاد شده است . زیرا بیشتر این واژه‌ها ، گذشته از معنی بنیادی خود ، در زبان مردم بتنهایی و یا باواژه ای دیگر (مانند : تلکه تسمه) بکار می‌رود و بنابراین آن‌ها را می‌توان در شمار اصطلاحات عامیانه هم برشمرد .

کار تنظیم و شرح و تفسیر اصطلاحات عامیانه ، با آقای محجوب بوده است . در این که ایشان در این کار ، کوشش بسیار کرده‌اند ، سخنی نیست . باین همه یاد کردن چند نکته بایسته می‌نماید :

نخست این که بیشتر واژه‌ها را زیر و زبر نگذاشته‌اند ؛ و این ، کار خواننده را دشوار می‌سازد و لغزش ها پدید می‌آورد . دوم این که در سرتاسر «فرهنگ لغات عامیانه» ، گواهمثالی برای اصطلاحات عامیانه یاد نگردیده است ، مگر در چند مورد انگشت شمار . و نیک پیداست که معنی واژه (یا : اصطلاح) و نوانس (Nuance) آن با واژه یا واژه‌های همانندش ، در جمله پیدا می‌شود و تنها ، دانستن معنی یک واژه ، جای بکار بردن دقیق آن را معین نمی‌تواند کرد ؛ و ای بسا کسی اصطلاح نا آشنایی را در «فرهنگ» می‌بیند و معنی‌اش را بیاد می‌سپارد ، اما در بکار بردن آن در می‌ماند .

سوم این که ، آقای محجوب نوشته‌اند : «... یادآوری می‌کند که در این کار هیچ راهنما و مرجع و مأخذی در دست نداشته و کوشیده است آن چه را که نمی‌داند با پرسیدن از این و آن و استفاده از معلومات اهل بصیرت و اطلاع دریابد و این کار را به هر نحو که هست تا آن جا که مقدور اندک بضاعتی جنوست سروسامانی بخشد ...» (۳) .

من در این باره با آقای محجوب همباز نیستیم ؛ چنانکه در این یادداشت ها نشان داده‌ام ، این واژه‌هایی که از آن‌ها بظاهر «هیچ مرجع و مأخذی در دست نیست» ، در گوشه و کنار - از نوشته های پیش پا افتاده و گمنام و کم ارزش گرفته تا کتاب های ارزنده و شناخته شده - بکار رفته است .

چهارم ، چنین پیداست که آقای محجوب ، حتی به همان واژه نامه کوتاه «یکی بود و یکی نبود» نیز در نگرینته‌اند و از این رهگذر است که برخی از اصطلاحات که در آن کتاب ، بدرستی معنی شده ، در «فرهنگ لغات عامیانه» چنانکه باید و شاید معنی نشده (۴) ؛ و یا برخی از اصطلاحات که در واژه نامه «یکی بود و یکی نبود» یاد گردیده ، در «فرهنگ» یاد نگردیده است (۵) . پنجم ، واژه هایی که اگر در «فرهنگ» نمی‌آمد ، بسیار بهتر بود ، از این گروه است واژه «آبدزدك» که بدینسان شناسانده شده است ؛ «حشره‌ای است دارای دو شاخك که در زیر خاک زندگی می‌کند و ریشه نباتات را می‌خورد .» (۶) و نیز «چاتلانغوش» (۷) و «آیش» (۸) .

ششم ، برای برخی از واژه ها که بیشتر ناظر به مراسمی ویژه است ، به چند کلمه و آن هم بطور ناقص ، بسنده شده است ، مانند ، آل ؛ ختنه سوران ؛ خواهر خوانده ؛ آجیل مشكل گشا ؛ نظر قربانی ؛ و جز آن . برخی از این واژه‌ها را هم درست معنی نکرده‌اند ، مانند : ساقدوش ؛ ینگه و ...

هفتم ، گویا آقای محجوب دیباجه آقای جمالزاده را بر «فرهنگ لغات عامیانه» نخوانده‌اند . بدین دلیل که در صفحه ۱۵۴ «فرهنگ» می‌خوانیم : «دوغ و ملندوغ : ظاهراً نوعی دوغ است .» (!) و «دوغی : دوغ فروش» ؛ و در صفحه ۲۳۶ : «سیس [دوغ و سیس] .» و همین ! . در حالی که «دوغ» و «دوغی» و «سیس» و «سیسی» را آقای جمالزاده در دیباجه (ص ۷۰) معنی کرده و حتی بیتی از مولوی بگوا آورده‌اند .

یادداشت های من درباره «فرهنگ لغات عامیانه» در چند بخش است . در این بخش تنها واژه‌هایی که در «فرهنگ» آمده ، اما معنی نشده است ، آورده می‌شود . امید است که دانشمندان اگر لغزهایی در آن ببینند ، بایاد آوری آن مرا سپاسگزار خویش فرمایند . (۹)

۱ : در آن واژه نامه ، برخی اصطلاحات بدرستی معنی نشده بود که خوشبختانه در «فرهنگ لغات عامیانه» بدرستی و بطور کامل معنی شده است مانند : اردنگ ؛ امل ؛ انگ انداختن ؛ حفور بغور و جز آن .

۲ : دیباجه «فرهنگ لغات عامیانه» ص ۱۰۲-۱۰۱ .

۳ : «فرهنگ لغات عامیانه» ص ۴۸۱ .

۴ : مانند : «اطفار» و جز آن .

۵ : مانند : قرت ؛ قسنجه و جز آن .

۶ : برای معنی درست آن نگاه شود به : فرهنگ روستایی

۷ : برای معنی درست آن نگاه شود به کتاب پیشین . دکتر بهرامی . زیر واژه «آبدزدك» .

۸ : نگاه شود به کتاب پیشین . ص : ۱۰۱ و ۷۰۵ .

۹ : پیش از این درباره «فرهنگ لغات عامیانه» مقاله‌ای بدین نام و نشان به چاپ رسیده است : آرش . ش ۷ ؛ زمستان ۱۳۴۲ .

ص ۲ - ۲۳۱ . در این مقاله برخی نکته هاگیری‌های درست بچشم می‌خورد اما خود انتقاد کننده هم دچار لغزش هایی شده‌است که جای گفتگو از آنها در این جا نیست .

محمد جعفر مایه

بازارهای خاکی (رباره)

فرهنگ لغات عامیانه
گردآورنده: جمالزاده به کوشش



محمد جعفر محبوب

بخش یکم :
«واژه هایی که در «فرهنگ لغات عامیانه» معنی نشده است» .

— «بلیت (بله و ...)» ص ۲۲ .

پیغمبر دزدان سروده :

بیا تا توانی مرو در بهشت

که آنجاست ماوای هرکور وزشت

همه پیروسلول وبله وبلید

که تا زند در پای طوبی کمیت

و بلیت ، بر وزن کمیت (با ضم اول) ،

به معنی نادان و احمق است و مرب بلید گوید (۱)

— «بوق کردن» ص ۲۴ .

«بوق» باید همان «بق» یا «بغ» باشد . در

صفحه نوزده «فرهنگ لغات عامیانه» زیر «بغ

کردن» نوشته : «اخم کردن و ترشو نشستن»

و چنین مینماید که بغ و بق (بوق) را دو واژه

جداگانه پنداشته اند .

در بیت زیر «بق زده» بکار رفته است :

فرق اسفالت و چهره بق زده

غرق در دریای پرونده شده (۲)

و «بقش پر بودن» نیز به همان معنی اخم

کردن و ترشو نشستن واینگونه چیز هاست :

«علی بابا چشه بقش پره ؟» (۳) .

— «پاترسونك» ص ۳۶ .

پا ترسونك دادن ، یعنی کسی (بوژه بچه)

را از چیزی ، کسی و یا انجام کاری بیم دادن .

مثال — مادر به بچه می گوید : اگر يك بار

دیگر پا برهنه راه بروی ، قلم های پایت را

می شکتم !

در فرهنگ مردم ، «برای پاترسونه بچه

می گویند : می دهیمت به دست علی موجود ...» (۴)

«پاترس رفتن» و «پاترسك رفتن» نیز ، معنی

نزدیک به معنی پاترسونك دادن دارند (۵) .

— «پلسك» ص ۴۴ .

دهخدا نوشته : «پلسك : کباب به سیخ

آهن کشیده» . ابوالمعانی .

در درون برآتش هجر ترا

در جگر پیکان غم بوده پلسك

به نوشته دهخدا ، این واژه از «لغات

مجمول» است (۶) .

— «ترشال [ترشاله]» ص ۵۳ .

ترشال و ترشاله و ترشاك گاه به معنی بوی

ترشیده و ناخوشایندی است که از پاره ای

چیز ها در اثر ماندن درجایی ، برخیزد :

«بوی ترشال خون خورد به دماغش» (۷)

«بوی ترشاك پهن مانند آن ، تو سروکله اش

دویده بود» (۸) .

و گاه به معنی هر خوردنی که ترش مزه

باشد :

«... خاله جان آغا گفته که ترشاله در حمام

خوردن به جهت دردسر نافع است» (۹) .

در لغت نامه ، ترشاله را «برگه زردآلوی

خشك» معنی کرده و «آله» را نوشته که نشانه

نسبت و گاه ادات تشبیه است (۱۰) . در فرهنگ

بهدینان زیر «اوگوشتی ترشاله» و در فرهنگ کرمانی زیر «آبگوشت ترشاله» نوشته‌اند : «آبگوشتی که در آن برگه زردآلو ریزند» (۱۱) .
- «تفیدن» ص ۵۴ .

تف به ضم اول آب دهان باشد (۱۲) و تفیدن به گمان ما مصدر آن است :

«... به فرش های ما خیلی بی ادبی کردند ، با کفش پای پرمیخ همه سودند و فرسودند و با دهان های کثیف همه را خندیدند و تفیدند» (۱۳) نظایر این گونه مصدر ، گذشته از اشعار طرزی افشار ، در ادبیات فارسی نیز یافته می شود :

گمانند ، گمانم - صیغ فعل از گمانیدن . در اشعار فردوسی بکار رفته است (۱۴) .

ایشان درین سخن بودند که مهرویه بسرفید . « (۱۵) .

محائیدن و محودن و جزآن ، در یکی از نوشته های کهن بکار رفته است (۱۶) .

«صبح خانه امین الملك رفتیم ... خلوت نمودیم . جفتگیدیم ...» (۱۷) .

«... میخواستیم با دلبران شوخ و شنگ مستانه و حریفانه بنشینیم و بزمیم» (۱۷) .
- «تکلتو» ص ۶ .

یکی از اجزاء چهارگانه ای که زین اسب را تشکیل می دهد (عرق گیر ، تکلتو ، قلتاق ، توزینی یا روزینی) . عرقگیر را روی اسب میانداختند و روی عرقگیر ، تکلتورا سوار می کردند که عبارت باشد از یک بالش پشمی به حجم چهارپانچ سانتیمتر . کار تکلتو این بود که وقتی قلتاق را روی آن می نهادند ، قلتاق پشت اسب را زخم نمی کرد . و قلتاق عبارت بود از چوبی که خامه شتر (= پوست هایی است بردست و پای شتر ، آن را می کنند و روی قلتاق می کشیدند) را روی آن می کشیدند . روی قلتاق «توزینی» پهن می کردند .

در شعر زیر ، تکلتو جابجا شدن به مفهوم جنسی بکار رفته :

چرخ ... دید و دستی بر سرش مالید و گفت :
زین سپس دست از سر طغرالتکین برداشتم
اعتضاد الملك بود این انگبین را خود مکن
سعی کردم تا مکن را زانگبین برداشتم
چون تکلتو جابجا شد از پی تاریخ آن
گفتمش از اعتضاد الملك زین برداشتم (۱۸)
در دیوان البسه «ترمه» بمعنی تکلتو بکار رفته است (۱۹) .

و در فرهنگ نفیسی نویسد : «تکلتو : اسم پارسی - چیزی که از نمد و جز آن دوزند و زیر زین گذارند و ترمه نیز گویند تا بر پشت اسب از زین آسیبی نرسد . و پروت و شارب» .

میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی نوشته :
«... بهمان نشان که آن پسره قزوینی مورچه پی زده تکلتو گذاشته ، شست پاش از درزجوراب درآمد [بود]» (۲۰) .

در فرهنگ کرمانی «تکلتو» ، «قسمتی از زین» معنی شده است (۲۱) .

- «تول» ص ۶۱ .

- «تول زدن : Execouver .» ص ۶۱ .
در تهران تاول را تول به زبان آرند . و تول (به ضم اول و سکون دوم و سوم) که بیشتر تل بزبان آرند ، در «فرهنگ مردم» نام یکی از «بیماری» های کودکان شیرخوار است : هنگامی که کودک شیرخوار ، پس از خوردن شیر ، برمیگرداند ، می گفتند «تل» گرفته واو را پیش «تل گیر» می بردند . تل گیر معمولاً زنی بود ، کیمن و هفت خط ، همیشه چند دانه لپه ، نخود ، عدس و تخمه خیس کرده (که بسته به فصل سال تغییر می کرد) در آستین داشت . کودک را که نزدش می بردند ، دم دهانش را با یک دست میگرفت و در دست دیگر یک دانه لپه ، نخود و یا چیزی مانند آن ، آنگاه دهانش را دم دماغ بچه می برد و دوسه فوت قایم می کرد و پس از آن یکباره دستش را پیش صاحب عله باز می کرد و می گفت : بیا ! از تو دهنت دراومد ! . بعد ، دستور می داد که امشب به بچه روغن بادام یا خاکشی ، یا گاوزبان بدهند که جای تلش بسته شود و نرم گردد .

همانند آیین پندار در فرهنگ مردم مازندران (۲۲) و گیلان (۲۳) نیز یافته میشود .
و تول به معنی تاول در این بیت آمده :

نیمه شب نفرین به جانت میکنم
تا سر و پایت زند جمله تول (۲۴)

- «تیرتخش» ص ۶۳ .
در برهان قاطع آمده :
«تیرتخش : تیر معلوم ، به فتح تاء قرشت و سکون خاوشین نقطه دار ، تیر هوایی و آتشبازی را گویند» (۲۵) .

«تخش : بروزن رخش ، به معنی نوعی از تیر است و تیر آتشبازی را نیز گفته اند» (۲۵) .
فردوسی گوید :

همه بنده در پیش رخش منند
جگر خسته تیغ و تخش منند (۲۵)
ادیب الممالک سروده :

توپ کشگنجیر و رویین دیگ و دیگ میخراست
تیر چرخ آمد فشنگ و بمب و موشک تیرتخش (۲۶)
عبدالله مستوفی نوشته :

«... از اول ماه [ربیع الاول] در سر هرگذر و معبر ، دکان های خاصی برای فروش اسباب آتشبازی از قبیل باروت و ترقه و فشغه و موشک (تیرتخش) و کاسه آفتاب مهتاب و خمپاره کاغذی ... دایر می کردند» (۲۷) .

«از ابتکار هایی که ایرانیان این دوره [= ساسانیان] در اسلحه کرده اند ، آلتی بوده است که چندین تیر پی در پی می انداختند و به آن تیرتخش می گفته اند ...» (۲۸) .

- «جیمبو» ص ۷۷ . «جینبو» سوك : جیمبو « ص ۷۷ .

- «جمبوری» ص ۷۱ . «جمبول» ص ۷۱
«جمبوری یا جمبولی = آدم فضول و زبان باز را گویند که در همه کار مداخله میکند» (۲۹)
و این واژه یادآور John Bull انگلیسی است که به توصیف آقای احمد آرام «جون بول» (= جون نرگاوا . اسم عاریتی است که از لحاظ

خونسردی و محافظه کاری به فرد انگلیسی داده شده و او را در تصاویر با لباس مخصوص مجسم می سازند» (۳۰) .

و جینبو و جیمبو ، معنایش از شاهد های زیر ، روشن می شود :

«گفت : سرجناب عالی با آن عمامه پیچ پیچتان توجیب بنده ! آخوند جینبو را با این حرف ها چه کار !؟» (۳۱) .

«از هزاران زن یکی چون فاطمه در دوشود - و هزاران مرد يك تن چون نقی جیمبو شود» (۳۲)
محمد مسعود نیز نام یکی از قهرمانان داستان را مطلق «جیمبو» نهاده است .

در فرهنگ کرمانی نوشته :
«جیمیل جیمبو - الفاظی که هنگام بازی و تعیش گویند» .

- «چشم مغزی دار» ص ۸۶ .
به معنی چشم دو پيله است یعنی چشمی که پيله پایین آن کلفت است و گویی خطی بر آن رسم شده .

- «چکنه» ص ۱۴۴ .
در شیراز «چکنه» (به کسر اول) « به معنی چیز چسبنده» است (۳۳) .
- «چلمه» ص ۸۹ .

در زبان مردم فارسی زبان افغانستان «چلمه» به معنی «چرك دست و پای و امثال آن ، سرگین خشك شده زیر پای حیوانات ، کثافت و درشتی روی پای مرغ» است . (۳۴)

- «چوری» ص ۹۳ .
در سگزآباد و ابراهیم آباد ، چوری به معنی چربی است . و در سگزآباد ، چر ، به معنی آلت مردی است . (۳۵) .

اصفهانیان ، جوجه تازه از تخم درآمده را چوری گویند (۳۶) . صادق ملارجب گوید :

هرگز نشود رام از دام بیاكوت كوت (۳۷)
آن مرغ که در بیضش مانند تو چوری بود (۳۷)
در گویش بهدنیان یزد نیز ، چوری به معنی جوجه مرغ است (۳۸) و در کرمان نیز چنین است در روستاهای کرمان و گیلان ، «چیزی» به همین معنی است (۳۹) .

- «چوز» ص ۹۳ .
در گویش بهدنیان یزد به معنی شرمگاه زن است (۴۰) .

- «خدر» ص ۱۰۹ .

به معنی (مرد رند) ، «طمعکار» ، «حیله گر» بکار رود . و «هرچه داری به خدر ده که خدر مرد خداست» و «حکایت خدر است و راه شوشتر» ضرب المثل است و داستانی دارد (۴۱)

- «خلنج و پلنج [سروپازد و ... کرد]» ص ۱۱۶ .

خلنج « به کسر اول و ثانی بروزن برنج ، گرفتن اعضا و کندن به ناخن باشد» (۴۲) .
- «دلنجه» ص ۱۴۱ ، «گوشت دلنجه» ص ۳۶۰ .

دلنجه را در تهران به زیر دال و سکون نون وزیرجیم ، بزبان آرند . و گوشت دلنجه ، کنایه

از شکستگی و از قالب در رفتگی و ضعف و فتور و لاغری و نزاری و تکیدگی و وارفتگی است . در کتاب «حالت» می‌خوانیم :

«... من يك لچك بسر بیشتر نیستم و نمی‌دانم در این خانه چطور بایستم و يك گوشت و لنجه دارم ...»

و در حاشیه نوشته شده : «گوشت و لنجه طفل توزاد را نویند» (۴۳) .

اما آنچه ما می‌دانیم دلنجه (با دال) است نه با واو .

در برغان فاطم : در زیر «لنج» آمده : «... و مردم شل را نیز نویند . یعنی شخصی که دست و پای او از کار افتاده باشد» (۴۴) .

— «دسته چاقو نشستن» ص ۱۲۴ . همان دست (یا : دسته) چاقو ساختن و یا «چاقو دسته کردن» است که به معنی برپاشنه یا نشستن ، = چنباومه و سردرمیان زانو ها فروبردن ، برای نرم شدن می‌باشد : (۴۵) .

از قضا بود اختلاف هوا آخر قوس و اول سرما شیخ مسکین به جای بالا یونی خویشان را کشید در آغوش سر نهاده میان زانو ها

حرزمان ساخت دسته چاقوها (۴۶)

— «دنده کج» ص ۱۴۹ . به معنی یکدنده لجباز ، سخت گمان و در آذربایجان گویند :

«آرواد کج قابیرقادر» ترجمه : زن کج دنده است . نظایر : زن یکدنده‌اش کم است . زن از پهلوی چپ شد آفریده ... « (۴۷) .

— «زاکون» ص ۱۷۸ . گویا به معنی قانون است :

«... من نیز به تماشای کتابخانه مشغول شدم . دیدم در یکطرف ، کتب قوانین دولت ها را به ردیف چیده‌اند . آنچه بنظر امد قانون دولت عثمانی و کتاب زاکون روس و قانون انگلیس و فرانسوی بود» (۴۸) .

— «سرچر» ص ۷۲۷ . «سرچر عبارت است از رها کردن حیوانات در مزرعه یا مرتع برای چریدن نباتات . گاهی هم برای قوت دادن به غله این عمل را مینمایند . مثلا هرگاه ترس این رود که گندم بخوابد آن را سرچر مینمایند تا از خوابیدن آن جلوگیری شود» (۴۹) .

— «سلمه تره» ص ۲۲۱ . «سلمه یا سلمه تره Mercurialis annua یکی از علف های صحرایی است که در آتش میریزند . درباغ ها و زراعت جزء علف های هرز است و دارای برگ های بیضی است» (۴۹) .

دوغ و سیس و معنی آن را ، آقای جمالزاده در دیباچه «فرهنگ لغات عامیانه» یاد کرده‌اند ص ۱۷۰ .

و نیز حمیر شودبا «سیسپولک» در شیراز (۵۰) در فرهنگ کرمانی زیر «سیس» نویسد :

«ریسمانی که از الیاف درخت خرما بافند . روی شیشه های بغلی را هم با این الیاف می‌»

پوشانند . « (۵۱) .

— «غریب کور» ص ۲۸۵ .

مثلی است که می‌گویند : ادم غریب ، کور است ، یا : ادم غریب کور می‌شود . یعنی آدم نا آشنا و تارده وارد به جایی ، سر را ماند :

«لغتم : ببخشید . غریب کور می‌شود . آیا این نعلی ها از کیست ؟» (۵۲) .

و عرب گوید : «الغریب اعمی» (۵۳) .

— «قرچی پرچی» ص ۲۹۹ .

در آذربایجان به کولی ها ، «قره‌چی» یا «قراچی» نویند (۵۴) . پس شاید بتوان گفت که «قرچی پرچی» بمعنی «کولی مولی» است .

— «قازپاچه» ص ۲۹۵ .

بترکی «... قاز پاچه یعنی پاچه‌اش سفید است» (۵۵) .

— «قشه رشه» ص ۳۰۲ .

قشه رشه = غشه رشه = قشه ورشه . به معنی آدم های بی‌سروپا ، پاچه ورمالیده و بی‌چشم و رو ، ودریده و بخور بریده است . و گاهی کنایه از مردم هرزه درا و دشنام ده و شلوغ کن و بی‌آبرو ، چنانکه گویند : فلان مثل دسته غشه رشه می‌ماند .

اعتمادالسلطنه نویسد :

«... در اطاق شاه تمام عمله حلات غشه‌ورشه ، از پیشخدمت و فراش‌خاوت و غیره پر بود» (۵۶) . عبدالله مستوفی در عبارتی نارسا ، این اصطلاح را با اندک تفاوت در معنایی که یاد شد بکار برده است :

«... از طرف دیگر (شاه) رعایت جاه طلبی آنها را هم کرده و این هیات وزارت مختار را جانشین صدراعظم قانونی سابق نموده است و برای وزرای دیگر یا به قول شتر مابی زمان این قشه رشه ها ، مجلس های دیگری تشکیل نموده است» (۵۷) .

— «قشه گذاشتن» ص ۳۰۲ .

قشه به ضم اول و کسر دوم ، در کرمان به معنی «مسابقه اسب دوانی ، اسبی که وسط پیشانییش دو خال عمودی یا افقی از هر رنگ باشد» (۵۸) بکار رود .

و «قشه گذاشتن» چنانکه از شواهد زیر برمی‌آید بمعنی مسابقه دادن و شرط بستن و اینگونه چیزهاست :

«... زینت سادات چرت میزد و فاصله بفاصله سرفه میکرد ... از ته گاری زنی ... مانند این که با زینت قشه گذاشته باشد به سرفه او جواب میداد» (۵۹) .

«بیایید امروز با من قشه بگذارید تا ببینیم کی بیشتر می‌خورد» (۶۰) .

— «کله مازو» ص ۳۳۱ .

به کسی گویند که کله‌ای بسیار کوچک داشته باشد زیرا «دانه های مازو به بزرگی يك فندق است» (۶۱) و «کله مازو کون ترازو» مثل است و کسی را گویند که سری خرد و کپلی بزرگ داشته باشد .

مازو را در قدیم نخ می‌کردند و به گردن بچه می‌آویختند تا از چشم زخم در پناه ماند .

— «کوم کردن» (اسب) ص ۳۹۹ .

در یزد و کرمان ، کوم به معنی «ورمی که در اثر زیادی خون در سقف دهان خران ظاهر شود» و نیز به معنی «کام» ، «منظور» بکار رود (۶۲) .

در شیراز «کوم کردن حالتی است که به اشخاص معتاد دست می‌دهد در صورتی که قادر به کشیدن تریاک یا سحرار و غیره نشوند» (۶۳) .

در طالب‌آباد ، «معمولا در ساعت های معین به الاغ جو داده می‌شود . اثر در ساعت معین بدان جو داده نشود و یا جو را نشان داده ولی بدان ندهند ، حالتی در الاغ ایجاد میشود که دیگر اثر جو را هم در جلوبش بگذارند نمی‌خورد ، این حالت را در اصطلاح کم‌کردن می‌نامند» (۶۴) .

در تهران وقتی مدتی بگذرد و کسی دستش به چیزی که معمولا بدان خوگیر است (مانند : سیگار ، آشامیدنی های الکلی و جز آن نرسد ، این اصطلاح را بکار برد و در مثل گوید : از بی‌سیکاری کوم [کم] کردم !

— «قیپ» ص ۳۱۲ .

به معنی «مک» ، «درست» ، «کیپ» و «محکم» بکار رود و بیشتر زبانزد دانش‌ها و جاهل‌ها و لات هاست چنانکه گویند : «قیپ گذاشتم درش» .

و نیز بمعنی «پر» و «انباشته» در جمله‌هایی مانند : «جاسیگاری را قیپ ته سیکار کرد» بکار رود .

در گویش بهدینان کرمان ، «کیپ» بمعنی «مملو» ، پر ، ممتلی» بکار رود (۶۵) .

— «کپ آمدن مرغ» ص ۳۱۸ .

کپ آمدن مرغ به معنی کرج شدن مرغ است . در هنگامی که مرغ می‌خواهد بچه بگذارد ، خود را جمع‌وجور می‌کند و با اصطلاح «کرج» می‌کند .

و کپ کردن مرغ یا انسان نیز بمعنی خود را جمع‌وجور کردن و کرج کردن است :

«... جلو پیه سوزی که دود می‌زد با پوستین و عبایی که بخودم پیچیده بودم و شال گردنی که بسته بودم ، به حالت کپ زده ، سایه‌ام بدیوار افتاده بود» (۶۶) .

— «... س کنیزی» ص ۳۲۳ .

این اصطلاح امروزه پاك فراموش شده است . و در قدیم ، پارچه هایی را که به رنگ سرخ و سیاه و هم بدنما بود و توی ذوق می‌زد ، به شرمگاه کنیز مانند میکردند .

— «لاخ لاخ (موی ...» ص ۳۶۵ .

در دامغان ، «لاخه» به معنی شاخه و «لاخه مو» بمعنی «تارمو» است (۶۷) .

— «لمبه» : به ضم اول و کسر ثالث .

ص ۳۷۶ .

«لمبه» به فتح اول و ثالث بروزن انبه ، هرچیز گرد و مدور باشد مانند سیب و انار و نارنج و امثال آن» (۶۸) .

گاهی «مرغ خانگی به جای این که در لانه تخم گذارد ، در راه و نیم راه تخم نرمی که

آن را لمبه گویند می‌اندازد. (۶۹) .
«لنبه... به ضم اول، بمعنی فربه است که در مقابل لاغر باشد - و بزرگ را نیز گویند که نقیض کوچک است.» (۷۰) .

«لمبه - lambe» در لاهیجان و ضیاب، به معنی «تخته های بلندی که برطاق یا کف اطاق ها کوبند.» (۷۱) .

در تهران، لمب لمب، یعنی پرپر، مملو و لبریز. مثال: آب انبار لمب لمب آب است. و لم زدن آب، موج و حرکت آب است در فضایی محدود.

- «لمبیدن» ص ۳۷۶ .

به همان معنی لمباندن (= لمبوندن) است که در «فرهنگ» زیر همین واژه، معنا شده است. و «به من بده بلنبونم تاگهواره را بجنبونم.» مثل است. و نیز بمعنی «کوفت کردن» بکار رود. مثال: مادر به بچه از سر «حرص و جوش» چیزی می‌دهد و میگوید: بکیر! بلنبون! بترکی! چقدر می‌خوری!

و «لمبیدن» نسبت به «لمباندن» مانند «سوختن» و «سوزاندن» است.

- «لنجاره کش» ص ۳۷۶ .

گویا با «لنج» به فتح اول و سکون ثانی و جیم، بمعنی خرام و آن رفتاری باشد از روی ناز و غمزه. (۷۲) بی‌ارتباط نباشد. در عبارت زیر نیز نزدیک به همین معنی بکار رفته:

«... زرین کلاه، آرامش و خوشی مرموزی در خودش حس می‌کرد، مثل خوشی کسی که بدون پول، بدون امید و بدون آتیه، لنجاره کش در يك شیر غریب می‌رود.» (۷۳) .

- «ماماچی: رك ماما (؟) ن» ص ۳۹۰ .

- «ماما: قابله، ...» ص ۳۹۰ .

- در تهران به خردسالانی که کار بزرگسالان را با دقت تقلید می‌کردند، می‌گفتند: ماماچی! در مثل، هنگامی که بچه ای سرگرم شیردادن یا فنداق کردن و یا پیش پیش کردن عروسکش بود، بهش می‌گفتند: آی ماماچی! همین قدر بمائی انشاءالله!

و به هر حال در تهران به معنی «ماما» نیست اما در گلبایگان این مثل: «ماما که دوتا شد سر بچه کج درمی‌آید» را به گونه «ماماچه که دو تا شد سر بچه له می‌شود.» (۷۴) بکار برند. - «مدخل زدن» ص ۳۹۵ .

به معنی «تخمین نمودن» (۷۵) و تخمین زدن است.

- «مزنکاه.» ص ۲۹۸، «مزنک دادن.» ص ۲۹۸ .

در گویش سیوندی، مزنک و مجنگ، به معنی مژه است (۷۶). در گویش لری مرزنک به معنی مژه است (۷۷). در برهان قاطع زنگو و مرنگو را خاریشت معنی کرده (۷۸).

قاسمی کرمانی گوید:

کاش غولی به جای خرس آمد

هم مرا بود بخت غول مزنک (۷۹)
و ناشر در توضیح «غول مزنک» گوید «مراد برادر بزرگتر است (؟) که نامش را غول مزنک

نهاده بود.» (۷۹) . در جای دیگر همین کتاب می‌خوانیم: «غول مزنک. ای اشد غول!» (۷۹) - «ملندوغ: به فتح اول و دوم.» ص ۴۰۶ .

به نوشته محمود دانشور، در اصفهان به آدم لوده، ملندوغ گویند (۸۰) .

سید اشرف‌الدین سروده:

رستم زال اگر شوی دوفی

نکر تهمتن شوی ملندوغی (۸۱)
گاه به آدم های لوده و خوشگو نیز پاینام «ملندوق» (= ملندوغ) میدادند. چنانکه نوشته‌اند آقا حسین علی، اسناد ناز، حسین خان ملندوق نامیده میشد (۸۲) .

- «چوچول.» ص

در «آبکنار» و «کسی» به مارمولک «چوچول» گویند (۸۳) .

- «کل قاشوقی.» ص

بنگمان ما، یا کنایه از مار کفچه باشد که سرش به قاشق (کفچه) مانده است و یا به معنی پس‌گردنی است به نحوی که دست را چون کلاه قاشق‌گود کنند و زنند. در دارالمجانین این عبارت آمده:

«... یارو را در وسط گرفته بازوانش را از پشت بستند و کشان کشان به ضرب قاشوقی و پس‌گردنی با خفت و افتضاح هرچه تمامتر بردندش...» (۸۴) .

- «واکار.» ص

در «رودبنه» و «لفمجان» به معنی «شخم دوم مزرعه برنج» است (۸۵) .

آقای جمال‌زاده در مقدمه کتاب نوشته‌اند: «ایا امروز کسی دیگر می‌داند که «عسلی» چه معنایی داشته است و مقصود سعدی در این بیت چه بوده است:

این حلاوت که تو داری نه عجب‌کز دست
عسلی پوشد و زنار ببندد زنبود. «
رنگ عسلی که معنایش پیداست. اما عسلی به گونه نام، به دو معنی است:

۱ - میز کوچک و بویژه میز گرد و چرخه کوچک:

«آینه دسته‌دار بیضی را از روی عسلی چوب گردو، برداشت و مقابل صورت برد.» (۸۶) .
۲ - وسیله اقلیت های مذهبی که آن را «غیار» نیز می‌گفتند. در این باره یادداشت هایی که تاکنون گردآورده‌ایم می‌آوریم:

نویسنده کتاب «سازمان های تمدن امپراتوری اسلام» در زیر «نشان لباس یهود و نصارا» نویسد که «محتسب، یهود و نصاری را از ساختن بناهایی که بلندتر از ساختمان های مسلمین بود، باز می‌داشت و آن ها را وادار میکرد که روی لباس هایشان نوار زرد که نشان «غیار» نامیده میشد بدوزند تا به افراد مسلمانان مشتبه نشوند.» (۸۷) در برهان قاطع آمده:

«غیار - به کسر اول بروزن خیار، پارچه‌ای باشد زرد که جهودان به جهت امتیاز بردوش خود دوزند، و به عربی نیز همین معنی دارد.» (۸۸) .

در منتهی الارب نویسد «غیار، ککتاب (به

کسر اول) نشانی است مرگبران را مانند زنار و نحو آن.» (۸۸) در مجمل التواریخ والقصص آمده «... پس بفرمود اهل ذمت را غیار برنهند و عسلی دارند جهود و ترسا.» (۸۸) .

خاقانی گوید:

یهود آسا غیاری دوز برکتف مسلمانان

اگرشان بر در اغیار دین بینی به درباری (۸۸)
نوشته‌اند که از این ابیات ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱) برمی‌آید که زرتشتیان در عصر او برای تشخیص از مسلمانان، شاره‌ای بردوش می‌افکندند:

در بلخ ایمنند ز هر شری

میخوار و دزد و لوطی وزن باره
ور دوستار آل رسولی تو

از خانمان کنندت آواره
زیشان برست گبر و بشد یکسو

بردوخته رگو به کنف شاره
رست او بدان رگو و رستم من

بر سر نهاده هیجده گز شاره (۸۹)
محمود غازان‌خان چون که به پادشاهی رسید

«اول یرلیغی که به دست غازان در همان روز جلوس صادر شد فرمانی بود دایر به وجوب قبول مذهب اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم به زیردستان... در این ایام عیسویان جز باعلامت

زنار یا وصله‌ای بر لباس خود نمی‌توانستند در معابد ظاهر شوند و یهود نیز برای تمیز از مسلمین کلاهی مخصوص بر سر می‌گذاشتند. در بغداد و تبریز مردم مسلمان که از عیسویان

اهانت های بسیار دیده بودند به ایشان خدمات بسیار زدند و در بغداد که عده مسیحیان بیشتر بود، این عمل زیاده‌تر شدت یافت. فقط زنان ایشان چون از زنان مسلمان از جهت لباس امتیازی نداشتند برای داد و ستد بیرون می‌آمدند و اگر

کسی ایشان را میشناخت به آزار و دشنام آنان می‌پرداخت...» (۹۰) در مثنوی عاشقانه ویس و رامین «رنگ لباس ها و علامت هر کدام مطابق سنت زمان ساسانی شرح داده می‌شود:

چوبیند جامه های سخت نیکو
بگوید هریکی را چند آهو

که زرد است این سزای نابکاران

کبود است این سزای سوگواران

سفید است این سزای گنده پیران

دورنگ است این سزاوار دبیران (۹۱)
درنامه تنسر «اندر منع عامه از تجمل و نهادن

امتیاز میان طبقات مردم» نویسد: «... و اشراف را به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترقه و مهنه ممتاز کردند...» (۹۲) .

آقای علی اصغر حکمت در مقدمه هزار و یک شب نوشته‌اند که دخویه هلندی «... بعضی تحقیقات دیگر نیز کرده است که نمیتوان گفت تا چه درجه منطبق بر حقیقت می‌باشد. از آن جمله میگوید، در حکایت اهل بلد که به صورت ماهی های الوان مسخ شدند و به رنگ های سفید و کبود و قرمز و زرد در آمدند، این الوان کنایه

بقیه در صفحه ۶۸



یادآوری
در
مورد ترجمه
قسمتی
از
گفتار ابن فقیه

آقای دکتر محمود عنایت

پس از ادای احترام . کتاب « البلدان » این فقیه (م ح ۴۹۰ ه ق) که به سال ۱۳۰۲ م ، در لیون بوسیله دخویه مستشرق معروف هلندی ، جزء متون جغرافیایی به چاپ رسیده است ، بجز فهرست ها و تعالیق و مقدمه دخویه ، ۳۳۰ صفحه است ، که مطالب آن ، ازدوسطر به پایان مانده صفحه ۱۹۴ به ایران مربوط است . من این قسمت را مدتی است با کوششی درخور اینگونه متون به فارسی برگردانده ام . در آغاز کار ، دوست گرانمایه جناب خدیو جم ، بخشی از این ترجمه را در همان دستنویس نخستین - که هنوز هیچگونه بازنگری در آن نشده بود - برداشتند و برای مجله ارسال داشتند . چه مایل بودند برخی از آن فعلا به چاپ رسد تا مثلاً گویای آن باشد که چنین کتابی ترجمه شده است . من بدانگونه

نشری علاقه نداشتیم . اما دوستی چون جناب خدیو جم ، آنهم در جناح سفر ، چنین خواستند و ردخواستشان نخواستیم . اکنون ، در شماره چهل نگین خواننده می شود که منتقد محترمی آن قسمت را از نظر گذرانده و نظراتی (بتعبیر خودشان : انتقادی و اصلاحی) داده اند . این منتقد محترم ، چنانکه ظاهر امر می نماید ، زحمتی کشیده اند و دقتی مصروف داشته اند (- گویانکه این دقت چون براساس اطلاعات کافی از فنون و مسائل لازم در نوع این کارها نبوده است ، نوعاً بعکس نتیجه داده است) و کوشش مترجم را ستودنی دانسته اند . وبا نظری لطف آمیز انتقاد خود را ، در مورد مترجم ، کبوه جواد و نبوه سیف و هفوه حلیم گرفته اند . که البته باید از اینهمه لطف تشکر شود .

من این آقای منتقد را نمی‌شناسم . اما بنا به مسوولیت علمی خود ، آنچه را باید ، یادآور می‌شوم . گنگنار ایشان ، گاه به ایجاب سلیقه شخصی است . گاه در مورد سقطی است که قهراً در بازنگریهای بعدی بنظر رسیده است . گاه در مورد کلماتی است که در مجله غلط چاپ شده است و گاه نقدهایی است که در هر يك از موارد آن ، نویسنده انتقاد مزبور آن را ندانسته هایی - یا بی‌توجهی به دانسته ها - پنداشته اند . تعبیر ایشان نیز ، گاه به گاه از حد ادب نقد بیرون می‌رود .

تنها در يك مورد ، نظر ایشان را می‌پذیریم که « پیشاهنگ » از « جلودار » بهتر است و با نثر منسوب به عهد متن و همچنین ترجمه آن انسب . و در برابر این یادآوری تشکر می‌کنیم . در مورد کلمه « عون » نیز معنایی را که ایشان انتخاب کرده اند ، از معنایی که ما گزیده بودیم بهتر است . اما در همین جا نیز ، از نظر معنایی صرفی و قوانین اعلال و جمع و نیز خود ترجمه بیت ، اشتباهاتی رخ داده و تناقضی بوجود آمده است که ما در جای خود ، به ذکر آنها می‌پردازیم . ۱ - در مورد کلمه « جبال » نوشته اند « باید کوهستان ترجمه شود » . و درست نیست . لازم است قبلاً بگویم که من در این ترجمه بسی کوشیده‌ام تا معادل فارسی کلمات را به جای آنها بگذارم . و گاه در این راه افراط کرده‌ام ، اما ناآنجاکه از فهم عموم دور شود . امروز بجز اسامی جدید این ولایت - برخلاف رای ایشان - آنچه با اذهان مانوس‌تر است همان جبال است ! مترجمان دیگر نیز چنین رعایتی (۱) کرده‌اند که در مورد نام شهری یا روستایی یا دهکده‌یی ، همان را آورده‌اند که مانوس‌تر است . نهایت طرز کار من چنین است که در این گونه نامها ، در نخستین جایی که ذکر می‌شوند ، در کنارشان معادل فارسی را نیز می‌آورم و سپس همان صورت مشهورتر را ثبت می‌کنم . مثلاً : ارجان (ارگان) زنجان (زنگان) سینیز (شینیز) و امثال آن . اکنون می‌گویم وقتی در متنی چون حدود العالم (مؤلف به سال ۳۷۲) تعبیر جبال و حتی کور جبال می‌بینم و نیز در ترجمه مسالك اصطخری (ص ۱۶۳) : ذکر مسافت شهرهای جبال ، دیگر چه جای این « باید » است ؟ زیرا کتاب ، لغت و معنی نیست . بلکه ترجمه متنی است برای مردمی که خود از لغات اصل نیز مصطلحاتی دارند . با اینهمه من در نخستین جای که ذکر جبال آمده است و در مواردی دیگر نیز ، کلمه « کوهستان » را آورده‌ام . و در باب آن و حدود واسامی مختلف آن ، توضیحات و تعلیقات آخر کتاب شرحی مبسوط نوشته‌ام . و نیز از مترجمان دیگر اینگونه متون که کلمه کوهستان را ، اصلاً نیاورده‌اند ، به حکم ذوق و ذائقه ادبی دلگیر بوده‌ام که بماند .

۱ - و اگر رعایت این انس با اذهان نبود ، به جای جبال ، همان مادستان را می‌آوردیم که خیلی بهتر است از کوهستان و دور است از اشتراك .

نکته‌یی که این نظر را تأیید می‌کند این است که اگر امروز ، در چنین متنی ، در همه جا ، به جای جبال و جبل . کوهستان آورده شود . چه بسا که بسیاری از خوانندگان نیازمند به مراجعه شوند . زیرا در کتبی که اکنون مورد مطالعه است . و بخصوص تالیفات قرن پنجم بعد ، بیشتر همان تعبیر جبال و حتی ملك الجبال آمده است . حمدالله مستوفی عراق عجم نیز تعبیر آورده است که من اصلاً برای ثبت در کتاب نیاوردیم . در لسترنج نیز ایالت جبال و در ترجمه ذائقه مرحوم ذکر آیتی از البلدان یعقوبی و دهها و دهها از کتب و متون دیگر بلادجبل آمده است .

نکته دیگری که لازم است بدان توجه شود این است که کلمه (فوهستان) یا « قهستان » که معرب کوهستان است بسیار اندک استعمال شده است . در صورتی که اگر اسم صدر در صد متعارف این نواحی کوهستان می‌بود ، لازم بود عرب کلمه معرب را بکار برد تا نزدیک بهمان واژه متعارف باشد ، که یکی از علل تعریب همین است . از اینکه می‌نگریم که از آن عدول کرده‌اند و جبال آورده‌اند ، - چه در متون عربی و چه در بیشتر متون فارسی - بدست می‌آید که حتی در فلک و زبان فارسی « جبال » برای این ولایت علم شده است . تعبیر جهان نامه « قهستان » نیز جالب توجه است که او نیز با اینکه متنی فارسی می‌باشد کوهستان را بکار نبرده است . گمان می‌آیم این شواهد و موجبات درین خصوص کافی باشد .

۳ - در مورد ترجمه عامل به فرماندار ، نوشته‌اند بهتر و مناسب‌تر کارگزار است . باید بگویم : کلمه فرماندار ، کلمه‌ییست فارسی و رایج و غیرمبتذل و کاملاً همان معنای عامل گذشتگان را می‌دهد . وجه بسا که در ذهن خواننده امروزین ، کارگزار (یا کاردار) معنایی بشمول معنای عامل نداشته باشد (دقت شود) . زیرا نمی‌توان بصرف اینکه کلمه‌یی در روزگاری مصطلح بوده است از مردم امروز توقع داشت که آن را بدانند و حدود مفهومش را تشخیص دهند . بلکه لازم است برای مردم هر روز با اصطلاحات متداول آن روز و آن زمان ادای مفاهیم کرد . بسا اینهمه من در مواردی کارگزار (و بلکه کاردار) آورده‌ام ، اما هنوز چشم بدنبال کلمه فرماندار است که برای ترجمه عامل انسب و ابلغ است . بعد از همه اینها ، منتقد محترم خود ، فرماندار را مساوی وهم معنی والی گرفته‌اند و توجه نکرده‌اند که در متون عربی « والی » و « عامل » تقریباً (و شاید تحقیقاً) به يك معنی است و در جای یکدیگر می‌آید . بدلیل عبارات تواریخی چون طبری وابن اثیر ... و از جمله خود ابن فقیه که در مورد مغیره بن شعبه ، یکبار والی (و کان المغیره بن شعبه والی الکوفة ص ۲۸۰ متن) و یکبار عامل (وجه المغیره بن شعبه و هو عامل عمر علی الکوفة ص ۲۱۸) آورده است . نیز رجوع شود به متن عربی البلدان یعقوبی ص ۲۸۲ بعد . شاید « عامل + علی » که در عربی بکار می‌رود

با عامل : در فارسی ، اندک فرقی داشته باشد مانند فرق برخی لغات دیگر که از عربی اقتباس شده است لیکن در استعمالات فارسی ، با اصل خویش . تفاوتی یافته است و پس از همه آنچه ذکر شد ترجمه عامل به کاردار نسبت به متن و ترجمه‌ها و لغات قرون پیش بهتر است .

۳ - عنوة . این کلمه را من در آغاز . همینسان گذاشتم تا ترجمه زیبایی برایش بیندیشم . کلمات قسر وقهر و غلبه و ضد صلح که ایشان نوشته‌اند و تبدیل کلمه است نه ترجمه ، بهیچ وجه ، نظرم را نمی‌گرفت ، چنانکه خود عنوة چه با تائید کشیده بنویسیم و صورت فارسی به آن دهیم وجه بصورت مصدر متون عربی . عاقبت در ترجمه « فتح به عنوة » یا « به صلح » با کارزار و بسی کارزار گذاشتم . مثلاً فلان آبادی سرانجام بسا کارزار گشوده شد ، یا بی‌کارزار ... و بطور این ترجمه رسا و گویای تمامت کلمه اصل است . ۴ - در مورد ترجمه « الحمة » به « چشمه آب گرم » نوشته‌اند : می‌باید چشمه ترجمه می‌شد . یعنی بدون اضافه آب گرم . اما این نظر درست نیست و برخلاف موازین لغت است . الحمة بسا فتح حاء ومیم و تشدید میم به معنای چشمه آب گرم و آب گرم است . لغویان گویند : « الحمة : العين الحارة الماء يستشفى بها الاعلاء : چشمه آب گرمی که بیماران بدان شفا جویند » ما در ترجمه . نص لغویان را گذاشتیم . اکنون اگر منافاتی میان الحمة و شدید البرودة « در دو سطر بعد » باشد عیده دار آن ابن فقیه است . مطالبی که در اینجا هست اینهاست :

الف - چشمه آبی که خاصیت دوایی داشته باشد و مردمان از آن شفا جویند . تا جایی که آن را چشمه‌یی بهشتی دانند ، باید چشمه آب گرم باشد که در اثر مواد معدنی و کبریتی و برخی عوامل دیگر ، برای قسمتی از امراض نافع است . و گرنه چشمه آب سرد فراوان است و حتی یکی از آنها را چشمه بهشتی نخوانده‌اند . اگر اسماً هم « بهشت آب گویند » ، جز آن است که چشمه را بهشتی و شفا بخش و غیر طبیعی بدانند .

ب - تعبیر شدید البرودة نیز با آب گرم منافاتی ندارد ، زیرا ممکن است در اینجا برودت به معنای سردی مزاجی (رطوبت) باشد نه سردی ملموس . یعنی تعبیری باشد طبی و براساس پزشکی قدیم ، نظیر « خفیف » که پس از آن آمده و بوی طب می‌دهد . و ظاهراً از اینجا است که بصورت وصف ادا نکرده است یعنی در شمار « طیب » و « عذب » و « خفیف » ، « بارد » نگفته و « شدید البرودة » آورده است . ما این وجه را برای رفع منافات محتمل از کلام متن ، در توضیحات آوردیم . لیکن بهیچ وجه درست ندانستیم که برخلاف موازین علم لغت گام نهیم و « تباین لغوی » را به « ترادف » تبدیل کنیم . و مباین را در جای مرادف آوریم . و کلمه « الحمة » را به معنای « العين » بداریم . با آنکه در هیچ فرهنگ و قاموسی چنین چیزی نیست . ج - اینکه نوشته‌اند یکی از نسخه بدل

ها هم مؤید این مطلب است، درست نیست و نوعی مغالطه یا عدم تشخیص است. زیرا در نسخه بدل، دو صورت دیگر از الحمة آورده شده است بدون نشانه تاء... و يك صورت، الحمة است با ضم حاء که به معنای سیاهی است و هیچ مناسبت ندارد. صورت دیگری دخویه آورده است که نسخه بدل نیست، بلکه ضبط یا قوت است و آن الحمة است با جیم. که بمعنای چاه پر آب است و ربطی به اینجا ندارد.

د - نوشته اند «چشمه‌یی است در شیب غربی و هیچ چشمه آب گرم در آنجا نیست» که خواسته اند بگویند چون اکنون (یعنی پس از هزار و صد سال) چشمه آب گرمی در آنجا نیست، حتماً در آن روزگار نیز نبوده است. این استدلال نامشایی است.

پس از این برای تأیید نظر خودشان مطلبی نوشته که بسیار بسیار شگفت انگیز است. نوشته اند: «بلکه چنانکه در (ص ۲۲۲ و ۲۲۳) متن و جز اینجا آمده است، آن چشمه‌های آب گرم در دیریه‌های دامنه‌ی الوند واقع بوده است». من اکنون عبارت متن را نقل میکنم تا خوانندگان عربی‌دان خود متوجه شوند: «و یهدان حیات کثیرة نافعة... منها ماء حمة ارونند و ماء الوندان و حمة دارعین و...» ملاحظه شود. که پس از اینکه باز ابن فقیه بر شرح آب گرمهای همدان می‌آید و بگفته ایشان آب گرمهای دیریه‌های دامنه الوند را برمی‌شمرد، ابتدا بطور اطلاق می‌گوید: و ماء حمة ارونند = آب چشمه آب گرم ارونند و سپس بذکر بقیه آب گرمهایی می‌پردازد که در دامنه هاست. پس بار دیگر تأکید میکند که آب گرمی و حمه‌یی در خود کوه است و بقرینه گفته سابقش تأیید همان است. و از این اطلاق جز همین معنی چیزی بذهن نیادر نمی‌کند که مقصود از آب گرم ارونند آبی است که در دیریه‌های دامنه است زیرا پس از این، به ذکر تفصیلی آن دیریه‌ها می‌پردازد. پس این عبارت بدلیل نیادر که دلیل حقیقت است مهمترین مؤید نظری است که ما در ترجمه اعمال کرده‌ایم که صد درصد حمه همان معنای نصی خویش را دارد و پس.

باید یادآور شوم که من، با مراجعه‌یی که به مآخذ فراوان داشتم هیچ نگذاشتم که اطلاعات دوران بعدی، در ترجمه دخالت کند و ارزش معلومات ابن فقیه را مغشوش سازد. چون معتقدم که بهترین بهره و مهمترین فایده اینگونه ترجمه‌ها از آنگونه متون، این است که عین اطلاعات و اخبار و معلومات خاص زمان متن را در برداشته باشد لاغیر.

د - دوسطر از عبارت متن را در اینجا ترجمه کرده‌اند و در آن دو اشتباه روی داده است. ۱ - رطل را بمعنای پیمانه گرفته‌اند. با آنکه رطل بمعنای مطلق پیمانه نیست. (و رطل در عبارت ابن فقیه در البلدان، غیر از رطلی است که مثلاً در شعر خواجه است) بخصوص که در اینجا می‌خواهد کثرت را برساند. ۲ - «یشرب» (متن ص ۲۰ س ۹) را، بنوشاند ترجمه کرده‌اند و صحیح بنوشد است و فعل مجرد است نه مزید.

۵ - «و اگر آب نبود گلستان را بر خشکستان برتری نمی‌بود». در این عبارت خشکستان را ترجمه جان (باغها، بهشت‌ها، جمع جنة) پنداشته‌اند. در این باره بجای مطالبی غیر مربوط، جا داشت می‌نوشتند: دانسته شد که وجه این ترجمه چیست و لابد در باورقی یا تعلیقات کتاب، توضیحی می‌آید. چنانکه همینگونه هم هست.

عبارت متن اینست: «و لولاه ماعرف فضل البستان علی الجنان». در این عبارت از آغاز، ذهن من ابتدا به سوی معنای متعارف جان نرفت بدلیل آنکه از نظر بلاغت لفظی و معنوی، جمله درست نمی‌نمود. اما از نظر لفظ: زیرا که میان جان و بوستان، هیچ يك از انواع تقابل که در تضاد و طباق ملحوظ است نیست. مؤلف اینك در صدد بیان فضیلت آب است و دوشیء را در قبال هم آورده که یکی متأثر از آب است و خاصیت و تأثیر آب در آن نمایان و یکی چنین نیست. اما از نظر معنی: زیرا که تأثیر آب در بوستان و درختستان فرقی ندارد تا بگوییم «اگر آب نبود برتری بوستان بر درختستان دانسته نمی‌شد». بلکه اگر دقت شود، تأثیر آب، در درختستانها و باغات مشجر و پراز درختان ستر و خرم و شاخساران پراز شکوفه و بارآور و میوه زاران اقوی واجلی است. و حتی نمی‌توان گفت (لا اقل به زعم مصنف بوستان بر درختستان برتری دارد) زیرا مگر مصنف جز مردم عالم است و چه زعمی می‌تواند جز این داشته باشد؟ دیگر اینکه چنانکه روشن است بیان مؤلف در اینجا خطابه است و در خطابه چنانکه همه می‌دانند باید از قضایای «مقبوله» یا «مظنونه» استفاده کرد، نه از مزعومات شخصی. باری باین ملاحظات بود که می‌اندیشیدم که باید در عبارت اشکالی یا تصحیفی باشد. بوسیله یکی از دوستان فاضل، این سطر بر یکی از مشاهیر اساتید سالخورده و بزرگ عرضه گشت و بذهن ایشان نیز چیزی در این باب خطور نکرد. تا اینکه من خود باز به دقت و مراجعه پرداختم و سرانجام احتمال دادم (احتمالی قوی) که الجنان، تصحیف الجبان (با تشدید باء) است و کاری است از ناسخان. و جبان به معنی خشکستان و خشک‌گزار است چنانکه در صحاح و تاج و قاموس و لسان ذکر شده است. و در لسان و تاج از لغوی سلف ابن شیبیل نقل شده که گفته است: «ما استوی من الارض و ملس ولا شجر فیه و فیه آكام و جلاة». در اینجا باز این منتقد را اشتباهاتی دست داده است: یکی اینکه «ماعرف» را جواب «لو» دانسته‌اند با آنکه جواب «لولاه» است. و لو بالولا بسیار فرق دارد و اینها دو کلمه‌اند و در دو جای نحو عنوان شده‌اند، لو دارای پنج قسم و لولا چهار قسم است. دیگر اینکه «نمی‌بود» ترجمه بلیغی از «ماعرف» است و ایشان همان گروه‌اند ماعرف نامترجم نازده است. در این ترجمه، من با همه اصراری که بر دقت و امانت دارم، از ترجمه تحت‌اللفظی عامیانه برکنار بوده‌ام. «ماعرف» بضمغه مجهول، نفی

مطلق معرفت است و ابلغ از آن نفی مطلق معروف است که ما در ترجمه آورده‌ایم. دیگر اینکه ایشان اندك اندك، برای ترمیم عبارت، جان را به معنای بیشه گرفته‌اند و دانسته نشده که چطور جان (باغها، بهشتها) از بی‌وفایی روزگار به بیشه کشانیده شد و در لغت بیشه بمعنای نی‌زار و امانت آن است نه درختستان و در عربی برای بیشه لغاتی داریم که نوع آنها در مقدمة الادب آورده شده است. «ایكة، اجمة، غیل، غابة، غیضة، شری، عرین، غیطل» و نسبت تمام اینها با جنة که مفرد جان است (از نظر لغوی) تباین است نه ترادف. اکنون برای تذکار و ازدیاد دقت ایشان، اضافه می‌کنم که اگر روزی متن عربی ابن فقیه از دست رفت و فاضلی خواست آن را از ترجمه فارسی به عربی برگرداند، اگر ما در جای جان بیشه گذاشتیم، آیا نخواهد نوشت: «و لولاه ما عرف فضل البستان علی الاجام، یا علی الغیاض»؟ و آیا این صحیح است و موافق رعایت علم و امانت ترجمه؟! ترجمه!

۶ - در ترجمه «ثوب» به «جامه» نوشته‌اند. صحیح پارچه است. لیکن صحیح نیست. زیرا پارچه معادل ثوب نیست. ترجمه ثوب جامه است (رك مقدمة الادب) بخصوص که پارچه از لغات مستحدث است و من هیچ جای این ترجمه آن را بکار نبرده‌ام. و در معنی ثوب و جامه برش و دوختن که بعد تن پوش برسد نیز ملحوظ نیست. چنانکه در مورد پرده کعبه، جامه کعبه و ثیاب یا اثواب الکعبه گفته‌اند. در اینجا لازم است نکته‌ای و فایده‌ای را یادآور شوم و آن این است که در ترجمه‌های استادانه، اساس علمی بر آن است که از فرهنگ‌ها و معاجمی استفاده شود که همزمان با متن، با نزدیک به آن نوشته شده است. نه اینکه مثلاً در ترجمه متنی از قرن سوم، از المنجد یا نفیسی استفاده شود و بدانها استناد گردد که پس از یازده قرن تألیف یافته‌اند. و در این مدت صدها تحویل و تحول و کاهش و افزایش در معانی لغات راه یافته و دگرگونی‌هایی بوجود آمده است و استعاراتی تبدیل به تشبیه و تشبیهاتی تبدیل به استعاره و مجازهایی حقیقت و حقیقت‌هایی مجاز و کنایاتی تصریح و تصریحاتی کنایات و مفرداتی مشترك و مشتركاتی مفرد و متبایناتی مترادفات و مترادفاتی متباینات شده است. زیرا زبان، چون درختان کهنسال است که پیوسته از آنها برگ می‌ریزد و بر آنها برگ می‌روید. یا چون رودخانه‌یی است که بهر فرسنگ که می‌گذرد مقداری از آب خود را از دست می‌دهد و باز از چشمه ساران سر راه خویش مقداری آب بخود می‌گیرد. و تقریباً آنچه باقی است خواص نوع است نه عوارض شخص.

این نکته را از آن جهت گفتم که ایشان در ترجمه متونی از قبیل البلدان خواننده و مترجم را به فرهنگهایی از قبیل نفیسی و اقرب و منجد حواله ندهند و توجه داشته باشند که هر گز گردو نیست.

۷ - در انتقاد بر ترجمه این دوییت:

هذا و بنت الكرم قد اكملت
عدتها في القار و الطين
عذراء من خابية ابرزت
تخطب من خدراندها قین
اشباهات فراوانی روی داده است :
الف - خابیه را بمعنای « پردگی »
گرفته اند و درست نیست . خابیه بمعنای خیم
است و ما به رعایت ترشحات و استعارات کلام ،
آن را نیانخانه ترجمه کردیم . شگفتا که برهان
را ماخذ داده اند و در برهان ، پردگی ، مخدره
و مستوره معنا شده است و این چه ربطی با خیم
دارد . خابیه اسم شیء است : (خم) و پردگی
وصف شخص است : (زن) .

ب - توجه فرموده اند که فعل لازم
مجهول ندارد (یا کاملاً به قواعد و اوزان صرف
وقوف نداشته اند) از این روی « تخطب » را که
در متن با ضم تاء و فتح خاء (بصیغه مجهول) آمده
است ، از باب «سمع» و بمعنای رنگ عوض شده
گرفته اند . با اینکه در لغت چنین چیزی نیست .
و این ماده که در لسان ذیل « الخطبة » ذکر
شده است بمعنای لون یضرب الی الکدره است .
و در فرهنگ متأخر (منتهی الارب) نیز چنین است .
حطب (از باب سمع) تیره مایل به سرخی در زردی
شد ، یا تیره مایل به سبزی که ابتدا ربطی
به رنگ پردگی و معانی و الفاظ آن در لغت
عرب ندارد .

بعد از همه اینها کجا ما در زبان عرب
فعل لازمی داشته ایم (چونان حطب از باب سمع)
که مجهول شده باشد ؟ پس تخطب مجهول مذکور
در متن (ص ۲۴۴ س ۳) را نمی توان از باب
سمع و بدان معنی دانست (که آن معنی هم
چنانکه گفتیم باز رنگ پریدن نیست) زیرا
بدان معنی لازم است و لازم مجهول ندارد . نیز
پس از کلمه تخطب ، با من آمده است . و استعمال
تخطب بامن مسلماً به معنای بکاین در آوردن است .
پس با توجه به قواعد صرف و لغت عربی نظیر
منتقد محترم بزبان آوردنی نیست . نیز پریدن
رنگ در اینجا منافی مقصد شاعر است که
می خواهد بگوید شراب کاملاً رسیده است و مؤید
این ضبط نسخه عکسی است که بجای عذراء من
خابیه ، عذراء یاقوتیه آمده است .

ج - خدر را بمعنای پرده گرفته اند و
چنین نیست . خدر در لغت : « ما یفرد للجاریه
من السکن » است و در مصباح فیومی چنین است :
« و یطلق الخدر علی البیت ان کان فیہ امرأة = خدر
را بر خانه اطلاق کنند اگر در آن زن باشد » .
ابن درید گوید : « ثم کثر فی کلامهم خصر کل
شیء و اراک » ، (رک : جمهره) سپس در اثر
کثرت استعمال هر سرپوشی را خدر گفتند . و در
شروح معلقات ، ذیل کلام امراء القیس : « و یوم
دخلت الخدر خدر عنیزة » خدر را به معنای
هودج گرفته اند و نیز اسد خاور گفته اند . نصوص
دیگری باز در لغت در مورد خدر هست و ما بنا
بر همین نصوص ، توسعاً و بتناسب مقام آن را
حجله گرفتیم و بر فرض در این ترجمه مسامحه ای
باشد . بهیچ وجه بمعنای پرده = ستر نیست

و حتی ثعالی در فقه اللغة خدر و ستر را دارای
دو معنای متقابل دانسته است .

د - از سخنان غافلانه یکی گفته یی است
در مورد معنی « تجار عطر » در این بیت :
قوم تراهم فتری انهم

تجار عطر فی الدکاکین
در اینجا گمان کرده اند که می توان تاجر
(بعنوان مفرد تجار در تجار عطر) را با
تصریح به مفعول (بصورت مضاف الیه) و متعلق
تجارت (عطر) به معنای می فروش گرفت . و
ندانستم چطور چشمشان تصریح به عطر را پس از
تجار ندیده است ؟

میخواهم بگویم حتی از همین المنجد جیبی
که منجد الطالب نام دارد و برای محصلان
خوب است ، ذیل کلمه التاجر چنین آمده است :
« من یتعاطی التجارة و کان العرب یسمون بائع
الخم تاجراً » . پس این حکایت پنهان ماندنی
نیست . و بائع الخم بمعنای لغوی تاجر نیست بلکه
حکایتی است (با تعبیر کان) از استعمالان
بیثی عرب قدیم و چه بسا در دوران جاهلی
و جزء لغات مهجور که ممکن است استعمال آن ،
داخل در غراب و غیر بلیغ باشد . گذشته از این
نکته فنی ، چطور با تصریح به عطر در (تجار عطر)
می توان آن را بمعنای می فروش گرفت ؟ این
محض سخافت در گفتار است .

ه - ترجمه تجار عطر به بازرگانان خوشی
درست نیست . بهیچ وجه معلوم نمیشود که این
گرافه از کجا آمده است که تجار عطر =
بازرگان خوشی باشد و آیا چون عطر بمعنای
بوی خوش است ایشان بمعنای خوشی گرفته اند
و اصلاً بازرگان خوشی یعنی چه و چه تعبیری
است ؟

و - در این عبارت : گروهی [دهقانان]
کروشه زاید است زیرا مراد از قوم همان
دهقانان اند . یادآور می شوم که در این بیت ،
دیگر نظری به شراب نیست و سخن از صفت دیگر
دهقانان است در بهار ، که همان داشتن گلیها و
بدست آوردن عطرهاست .

ا - بر ترجمه این دو بیت :
من بعدان افحمها عجمه

غنت بلحن غیر ملحون
ترنمت فی الجو قمریها

تتری بترجیع الورا شین
انتقاد کرده اند . اینک تذکر اشتباهات :

الف - توجه نکرده اند که بیت دوم ، اصلاً
ترجمه قشده بوده و از نظر اقتاده بوده است .
و پنداشته اند که ترجمه بیت دیگری ، از آن این
بیت است .

ب - در ترجمه یی که خود از بیت دوم
کرده اند دو اشتباه بزرگ لغوی روی داده است .

۱ - ورا شین را بمعنای قمری مادگان
گرفته اند با آنکه ورا شین بمعنای نوعی کبوتر
است و از خود مؤنث دارد : ورا شانه .

۲ - تتری را بمعنای مقابله کنند گرفته اند
که سخت اشتباه است .

ج - توجه نکرده اند که « افحمها » فعل

ماضی است (نه متکلم وجوه مضارع) و از باب
افعال است (از مصدر افحام) و « آن » مصدری
است نه ناصب .

د - توجه نکرده اند که معنای افحم و فحم
چیست . بر فرض که از مجرد و متکلم باشد (که
حتماً صحیح نیست) چطور فحم بمعنای یافتن
است ؟ از این منتقد محترم می پرسیم که از کجا
این معنی را یافته اند ؟ و چرا ندانسته با لغات
و قواعد آن بازی می کنند مگر وسیله بازی
کم است ؟ آری چون تجزیه و ترکیب بیت را
ندانسته اند ایشان اشتباهاتی کرده اند .

ه - از نظر درک شعری بسی دور افتاده اند .
جایی که گفتگو از آمدن بهار و شور و نشور
ربیع و غوغا و ترانه خوانی پرندگان است ،
چطور می توان گفت : پس از این آن [مرغ]
هایی را که به آهنگ ناخوش بنوا در می آمدند
خاموش و گنگ می یابیم . آهنگ ناخوش ترجمه
چیست ؟

عجمه بمعنای زبان گرفتگی است و از نظر
ترکیب در بیت چیست که آنگونه ترجمه شده ؟
کلمه مرغ چرا در گروه باشد پس مرجع ضمیر
در « افحمها » چیست ؟ آری آنچه در ترجمه این
بیت آمده بیخود است و ترجمه صحیح همان است
که نوشته ایم . افحم مفرد مذکر غایب از باب
افعال است فاعل آن بقرینه مقام « برد » و
سرمایی است که سخن در رفتن آن است و ذکر
آثار آن . و عجمه مفعول له است .

ا - در انتقاد بر ترجمه این بیت :
ترنمت غرة اقباله

بوشیه احسن ترین

نیز اشتباهاتی شده است :

الف - غرة در مورد کوه (بخصوص با
اضافه به اقبال که بعد در آن باره توضیح داده
می شود) یمان معنای چکاد است ، نه پیشانی
یا سبیدی پیشانی . زیرا غره در حال استعمال
بتناسب مضاف الیه معنی می دهد مثلاً غرة الشهر
بمعنای روز اول ماه است و غرة الكتاب دیباچه
آن . دیگر اینکه وقتی می گویم چکاد فرازند
الوند با زیباترین نگارهای خود آراسته گشته است .
مقصود نقطه سرقله بمعنای هندسی آن نیست .
بلکه یعنی پیکره قله نیز سبز است . نه چون
برخی کوهها که تنها دامنه هاشان خرم است .
و عبارت دیگر یعنی کوه سرتاپا سبز است و مؤید
این معنی بیت وهب همدانی است نیز در وصف
اروند در قصیده یی از او (ص ۲۳۶ متن) :

طوداً منیفاً علیه شملة نسجت

خضراء فارتفعت فیہ کما ارتقعا

ب - در مورد کلمه اقبال صحیح آن را
ندانسته اند و بگمان اینکه بر ما نیز مجهول مانده ،
آن را مخل معنی پنداشته اند . در اینجا کار از
دست ایشان بدر است و روی سخن باید بامستشرق
فاضل دخویه باشد . وی کلمه اقبال را که در
چند جای این فقیه آمده ، با کسر همزه (بر
وزن مصدر باب افعال) ضبط کرده است و این
درست نیست . بلکه صحیح آن اقبال (با فتح
همزه) است جمع قبل (مانند افراس و فرس)

یا قبل (مانند اعناق و عنق) و بمعنی راغها و دامنه هاست و (در اینجا) مخصوصاً که در چند مورد همراه اعلام و اسای اماکنی ذکر شده و اصلاً نمی تواند دارای معنای مصدری باشد مانند این عبارت : غسوطه دمشق و ابلة البصرة و سعد سمرقند و اقبال همدان مثلاً . پس اکنون که دانسته شد که اقبال بمعنی دامنه هاست و با فتح همزه صحیح است معلوم می شود که پیشانی همه دامنه ها و راغها : (غرة اقباله) همان چکاد فرازند است .

۱۰- در ترجمه این بیت :

و حسرت سه رؤوس الری

عن ناضرا خضر مشحون

چیزی نوشته اند بکلی نادرست . و در مورد ترجمه ما نوشته اند : بکلی غلط است . اکنون دانستیایی را که لازم است در اینجا یادآور می شوم ، تا معلوم شود که کدام بکلی ...

۱- ایشان حسرت را به معنی حسرت بردن و دریغ آمدن گرفته اند و درست نیست . زیرا این ماده وقتی به آن معنی است که باعلی متعدی شود : حسرت علی گذا و یا حسرتا علی العباد . ثانیاً وقتی به آن معنی است که از باب سمع یسمع باشد با آنکه ضبط متن از باب نصر ی نصر یا ضرب یضرب است .

۲- اساساً توجه به حروف تعدیه و نوع استعمال آنها در زبان عرب یکی از مهمترین رموز زباندانی و بلاغت است . که مثلاً نویسند یا مترجم غربی تفاوت میان :

«ضرب فیه» و «ضرب له» و «ضربه» و «ضربه» و «ضرب علیه» و «ضربت بنفسه» و «ضرب بینه» را بدانند و نیز بدانند که حتی معنای ضرب بنفسه غیر از ضرب به است . و همینطور ضرب با علی که استعمال می شود دارای چندین گونه معنی است مثلاً : ضرب علیه و ضرب علی یده دارای دو معنی است و این هر دو باز ، با ضرب القاضی علی یده فرق دارد . مثال روشن آن غضبت له و غضبت علیه و زهد فیه و زهد عنه است . اساس البلاغه زمخشری حاوی مقداری از این نکات است . و رعایت همین نکته خود یکی از مهمترین امتیازات مقامات بدیع بر تحریری است .

۳- پس ، عن ناضر ... در بیت متعلق به حسرت است و معنای حسرت + عن کشف است (حسرت عن ذراعیه : کشف . رک : اساس) . و با توجه به این تحلیل صرفی و لغوی ترجمه ، از بیت بکلی صحیح است و آنچه ایشان نوشته است بکلی ...

۱۱- در ذیل ترجمه این بیت :

وللمها سرب اذا اقبلت

من فجه كالخرد العین

جوانگانه چیز هایی بقلم آورده اند :

۱- سرب را مونث پنداشته اند و صحیح نیست . بلکه مذکر است بدلیل این عبارت لسان العرب ، ذیل کلمه سرب : «واستعاره شاعر ... للعتاء» که اگر مونث بود لازم بود گفته شود : و استعارها . و نیز این عبارت عرب : عن سرب طیرسارب من الحمام الزاغب . و نیز این (فیوما علی سرب نقی جلوده) که در اشتقاق ابن درید

آمده است . رک : الاشتقاق ص ۱۸۴ .

۲- «اقبلت» را فعل و صیغه سرب دانسته اند و درست نیست . میان فعل وصف و موصوف ، فصل به اذا جایز نیست . در اینجا تمام جمله شرط و جزاء وصف است (۲) . وعود ضمیر در اینجا نیاز به تاویل دارد و آن باعتبار جماعه و قطیعه است . ۳- ضمیر «ضجه» را به جبل (الوند) راجع کرده اند و درست نیست . زیرا فج بتصریح لغویون : الطريق الواسع الواضح بین جبلین است . و اصولاً راه کوهی نیست . فیومی جبل را نیاورده است و می گوید : «الفج : الطريق الواضح الواسع والجمع فجاج» . تاج تصریح می کند که هووسع من الشعب . پس نمی توان فج را بمعنای مضایق و معابر گردنه ها و شانه های کوه دانست . چه اصولاً بمعنای راه وسیع است و در عبارات لغویون است : فجاج الارض و نیز : افج الارض بالمحراث که افج الجبل گفته نشده است .

۴- مها جمع مهاة (مانند حصا و حصاة و قنا و قناة) به معنای ماده گاو دشتی است نه بز گله ، بخصوص که بعد «الخردالعین» آورده است و آنها را به سیاهی و درشتی چشم ستوده است . در ترجمه شعر بجز لغت ، دانستن تناسب شعری نیز لازم است .

۵- سرب را بمعنای آبشخور گرفته اند و درست نیست . (۴)

۶- الخردالعین را کنایه (از اشک چشم = گوهر تر) گرفته اند و جای بسی شگفتی است !

که با این مایه معلومات ، عرض خود می برند و زحمت دیگران می دارند . ایشان تجزیه این دو کلمه (الخردالعین) را ندانسته اند و باینکه العین در متن با «ع» مکسور ضبط شده ، عین با فتح بمعنای چشم دانسته اند . و ندانسته اند که از نظر حرکات «روی» ، نیز درست نیست . و بالاخره چطور الخردالعین کنایه است و چطور کنایه از اشک چشم و گوهر تر ؟

صحیح این است : الخرد جمع خریده و در اینجا بمعنای دوشیزگان است . عین جمع اعین و عیناء (مانند بیض جمع ایض و بیضاء) و بمعنی کسی است که دارای چشم سیاه و درشت باشد . و حتی عین در اینجا بمعنای ولد بقرا الوحش نیز نیست و نیز جمع اعین بمعنای ثور بقرا الوحش نیز نیست . زیرا مها را آورده است . و اکنون می خواهد برای بیان زیبایی آنان تشبیهی ذکر کند . در این بیت «كالخردالعین» ظرف مستقر است و تقدیر بیت ، پس از ترکیب صحیح آن ،

۲- البته اگر از نظر عامل «اذا» اشکالی

نباشد . رک : الكتاب سیبویه و معنی و شرح رضی و ...

۳- سرب در شعر ، با کسر سین و سکون راء به همان معنای دسته و گله است . و آنکه بمعنای آب جاری یا آبی است که از مشک بریزد (جوهری) نه آبشخور ، سرب با فتح سین و راء است که ابدا ربطی با وزن شعر و ضبط کتاب ندارد .

چنین است : « و سرب للمها اذا اقبلت من فجه ، اقبلت ، یا کاتب كالخردالعین » . و صحیح همان است که ترجمه کرده ایم . خوب است یادآور شوم که اگر مها را (بنادرست) بز گله و سرب را (بنادرست) آبشخور و الخردالعین را (بنادرست) گوهر تر بدانیم ترجمه بیت چه خواهد شد ؟

در اینجا نیز یادآور می شوم که در ترجمه شعر به نثر ، چون مجال بیشتری هست ، باید کمی مفاهیم را گسترش داد و معانی را در حد خواسته شاعر (منهای محدودیت او) ادا کرد و من همین روش را رعایت کرده ام .

۱۲- در فهم این بیت :

والماء یجری من متون الصفا

علی الخزامی والریاحین

بس خطا روی داده است :

۱- صفا را وصف پنداشته اند و بمعنی تابان گرفته اند و ندانستیم کدام کس گفته است که در عربی وصفی بوزن «فعا» هست تا دوم آن صفا باشد ؟ صفا جمع «صفاء» اسم است و بمعنی صخره . و برخی از لغویان در معنی آن : الحجر الصلد الضخم ، گفته اند . که مابین تابان است هم از نظر معنی هم از نظر بینه صرفی . ۲- خزامی را که بمعنای «خیری دشتی» است از نظر دور داشته اند .

۳- ریاحین (جمع ریحان = شاه اسپرم) را نسرین ترجمه کرده اند ؟

۴- کلمه «خوشر» و «بسوی» و «دمیلن» را که در هیچ جای بیت نیست ، بدان افزوده و معنای علی استعلائی را درست ، در نیافته اند . ترجمه صحیح بیت همان است که آورده ایم .

۱۳- در ترجمه این بیت :

ابکار الفاظ و ما بکرما

یهدی من الالفاظ کالوعون

اینگونه تناقض گویی کرده اند :

«سخنانی بکر هست ، و از این سخنان اما ، آنچه هدیه می شود ، نه چندان بکر ، چون میان سالان است» .

این ترجمه صحیح ایشان است از بیت فوق ؟! ۱- بصراحت معنای بیت را متناقض کرده اند زیرا که در آغاز می گوید سخنانی بکر هست و در پایان می گوید نه چندان بکر ، چون میان سالان است .

۲- ذوق درك شعر و موازین شاعران نداشته اند که بدانند آنچه وصف است بکر بودن الفاظ است و بس . و میان سال بودن الفاظ (که مساوی است با مبتذل بودن و در دسترس بکار بردن دیگران بودن) ذم شعر است . چگونه شاعری در شعر خود ، و نسبت به شعر خود ، چنین ذم مستقبحی می آورد .

۳- در اثر ندانستن مسائل اولیه صرف و قواعد اعلال و تکسر . ماده عانة و عون را غیر یکدیگر دانسته اند و چنان چون مطلبی مسلم ، این وهم غافلانه را چنین ادا کرده اند : «آنچه ایشان ... پنداشته اند در معانی عانة (اقرب الموارد نفیسی) آمده است نه در ماده عون» ؟! مگر عون بقیه در صفحه بعد

از نظر ماده جز عانه است و مگر اقرب الموارد و نفیسی مدارکی است که انسان به آنها هران در ثبت هر کلمه استناد کند؟ سپس چنان غفلت و ندانی خود را برملا کرده و ندانسته‌اند که در همان اقرب الموارد، آن خط فاصل، دلیل تفاوت لغت تا سرحد تباین مادی صرفی و بنیه‌بی نیست، بلکه آن خط فاصل (که کاش خود ایشان می‌دانستند برای چیست) فقط برای اثبات این است که کلمه مذکور، در معنای پس از خط، جمع‌سماعی ندارد نه قیاسی و این قانون لغت است که اگر کلمه‌بی در معنایی، جمع‌سماعی نداشت هنگام نیاز به جمع بستن آن، بر قیاس جمع آن (در معنایی که به سماع جمع دارد) جمع بسته می‌شود، ایشان از همه اینها بی‌اطلاع، گمان کرده‌اند که ما را از معنای عون غفلتی بوده است و چنین سرد خودگمانی کرده‌اند. عانه بهر معنی باشد، اصل آن، عونه است و اجوف وادی است بدلیل تصریح این منظور و سایر لغویان که تصغیر آن در همه معنای عونیة است و تکرر آن عون. «والتصغیر یردان الاشياء الى اصولها».

در معنای عانه و عون لغویون به معنایی تصریح کرده‌اند که ذم لفظ و شعر خواهد بود. تاج می‌گوید: العوان من النساء، التي كان لها زوج. و این بیت را می‌آورد:

نواعم بین ابتکار و عون

طوال مشک اعتقاد الهوادی که میان ابتکار و عون مقابله کرده است. نهایه ابن اثیر می‌گوید: المرأة العوان هی الشیب. اینها همه ذم لفظ و شعر است. و بحالنی که ایشان ترجمه کرده‌اند با آن‌نثر فارسی: و وقوع ناهنجار کلمه اما، تناقض و تهافت است. بدین خاطر، آن را جمع عانه به معنای ستارگان سپید گرفته‌ایم و جواز این جمع، از قانون لغوی مذکور در فوق استفاده کرده‌ایم. و هیچ‌گونه تناقضی نیست: اینها الفاظ بکری است و آنچه از الفاظ بکر هدیه می‌شود، چون ستارگان سپید نیست. که مقصودش برتری شعر خویش است، بر سایر اشعاری که هدیه می‌شوند. می‌گوید آنها اگر چه الفاظ بکری باشند، اما مانند این چکامه، درخشان نیستند.

اکنون باید به ایشان بگوییم که چندان غصه خط فاصل نخورند (و نیز خود بدان توجه فرمایند) من چنانکه پیشتر گفتیم، در ترجمه و ثبت لغات بهر فرهنگی مراجعه نمی‌کنیم. و تا معاجمی چون جمهره و محکم و مخصص و مقایس و کتب ابن سکیت و صحاح و مصباح و قاموس و تاج و لسان و اسلس و مقدمة الارب و نهایه و سامی و فقه اللغة و همانند های آنان و احیاناً - لین وازی - باشد به کتب معمول و مؤلف متأخران مراجعه نخواهیم کرد. اصلاً در ترجمه متون قدیم، باید به مآخذ گوناگون سلف مراجعه داشت چونان، شروح دواوین و تعلقات و حماسه‌ها و کتبی چون الحيوان جاحظ و ادب الکاتب و نهایة الارب و کامل میرد و امثال آن و نیز شروح مقامات و مجالس ثعلب و امالی مرتضی و دیگر امالیه و

مآخذ المزهر سیوطی و کتایهای در آن حدود.

دیگر اینکه بر فرض بپذیریم که «عون» در اینجا، همان زنان میان سال است که ایشان یاد کرده‌اند، نه ستارگان سپید که ما گزیده بودیم، باز باید گفت ترجمه ایشان، در اثر بی‌توجهی به ترکیب شعر و تعبیر شاعران، درست نیست - و در این صورت ترجمه صحیح چنین است:

[این چکامه] الفاظ بکری است. و الفاظ بکری که هدیه می‌شوند چنان چون میانسالان نخواهند بود.

۱۴ - در ذیل کلمه هفتصد ... چیز هایی نوشته‌اند بی‌سورد. زیرا اینگونه امور بدیهی، در نزد اهل فضل، به سهوالقلم تعبیر می‌شود. چه بدیهی است که این فقیه در حدود ۲۹۰ در گذشته است. و در نوع مآخذی که برای شرح حال او هست. همین است. و روشن است که او از جغرافی نویسان صدر اول است و معاصر یعقوبی و ابن‌رسته است و پس از ابن خرداد به و جاحظ و قدامه و بلاذری و پیش از اصطخری و ابن مرقل و مقدسی و ابن ندیم و مسعودی.

۱۵ - در مورد کلمه سلیم، گمان کرده‌اند که باید مجروح ترجمه شود و درست نیست. زیرا خود آمدن قلب (برعکس گمان ایشان) معنای سلیم را معین می‌کند که همان سالم است چه لغویون تصریح کرده‌اند که قلب سلیم ای سالم. بعلاوه عبارت شعر «و قلب للفراق سلیم» است و للفراق متعلق به سلیم است و «سلیم» + «د» تقریباً همان شکبیا و سلم است با توجه به معنا و تأثیر «د». اگر می‌خواست مجروح - خسته و امثال آن معنی دهد می‌بایست با «من» ادا می‌کرد و قلب من الفراق سلیم می‌گفت. اما اکنون تقدیر عبارت اینست و قلب سلیم للفراق که هم بخاطر وصف واقع شدن سلیم برای قلب و نظر لغویون و هم وجود «د» باید همانگونه ترجمه شود که آورده‌ایم. بعد از همه اینها بمقتضای لحن «و قلب للفراق سلیم» در نظریات عربی دان مانوس با تعبیر عرب همان است که ترجمه شده است.

۱۶ - در این دو بیت:

سقیاً لاروند ما اهان المصیف به

ظل ظلیل و ماء ینفع الکبد

و تربة کسحیق المسک نکتهما

و «جیره» کجور تقذف الزبد

شاعر وصفی از مجموع اروند آباد می‌کند، حتی ساکنان آن ناحیه. اما ایشان را در ترجمه این دو بیت نیز، اشتباهی رخ داده است:

الف - در متن (ص ۲۲۰ س ۱۲) جیره است با راء، و ایشان جیره (بازای) گرفته‌اند. ما ضبط دخویه را سلاک گرفته و نوعاً مورد اعتماد قرار داده‌ایم، مگر در مواردی که یقیناً غلط بوده است و بدان در توضیحات اشاره کرده‌ایم. پس متن جیره است یعنی: همسایگان. و در شعر عرب ساکنان اطراف کوهی یا درخت زاری را جیره می‌گفته‌اند یعنی همسایگان کوه ... چنانکه «جیره العلم» و «جیران بنی سلم» - در مطلع برده - آمده

است.

ب - بر فرض نادرست که جیره باشد، آن، بمعنای رود نیست. ساحل رود است که هیچ مناسبتی با تعبیر و مورد ندارد.

ج - قذف را، بر آوردن دانسته‌اند و درست نیست، قذف، بیرون ریختن و بدر افکندن است. پس با این توجهات، ترجمه صحیح همان است که آورده‌ایم.

در این دو بیت، چنانکه یاد شد، شاعر، وصفی از مجموع اروند و حوا و تابستان و خاک و مردمش می‌کند، و می‌گوید همسایگان اروند، نابابان و ناسرگان خویش بیرون ریخته‌اند. یعنی در آنان دیگر، هیچ ناشایسته‌بی و بدی و بوجی و کف ماندنی و ست عنصری نیست. آری مردم، گوهری دارند و کفی و طبقاتی (اگر به دریا تشبیه کنیم) و نیز معادن گفته‌اند. و صاحب بن عباد گفت:

قد قلت قولاً صادقاً بیناً

و لیست النفس به آثم

لکل شیء فی الدری جوهر

و جوهر الناس بنو فاطمه

و سعادتمندان اجتماعی که به کمک تربیت و... کف خود بیرون ریخته باشد. لطف دیگری در شعر نیز هست که تقذف (بصیغه مضارع) آورده است تا برساند که دایم چنین‌اند.

ایشان نوشته‌اند: «با توجه به معنای بیت بعدی ...» این قطعه دو بیت است و بیت بعدی ندارد. بعد قطعه‌بی است از شاعری دیگر که بیت اول آن، اشاره به نیل مصر است و ربطی بجایی ندارد تا جیره را جیره کند!

*

در اینجا و چند جای دیگر تعبیر ندانستم و معلوم نشد آورده‌اند، امید دارم حالا آن ندانسته‌ها دانسته شده باشد.

*

اکنون معلوم می‌شود که مبادرت به جواب چنین نوشته‌ای ضرورت نداشت مگر بلحاظ تذکار نکات گوناگونی، از فنون مختلف، که در این مقال یادآوری گشت.

ج - مسعود

دوستت دارم مادر



۲۵ آذر، روز مادر

نحوه تولید آسیائی (بقید)

کاملاً از بین میرفت ، دوباره قد علم می کند . بازار برده باردیگر رواج مییابد ، وجنبش زنگیان نشانه ای از آن است . در این دوره سیستم آبیاری درهم ریخته است و خاق ایران نیز دچار استثماری وحشیانه تر می شود . بزرگترین جنبش ها در این دوران بوقوع می پیوندد .

نازمان ترکان سلجوقی اغلب زمین ها از آن حکومت است و به اقطاع داده نمی شود . سلجوقیان دادن اقطاع را معسول می کنند (۱۸) و قدرت این اقطاع داران با گذشت زمان فرونی میابد و اقطاع به تیول موروئی مبدل می شود . وبعد سیورغال را می بینیم که نشانی از عدم تمرکز حکومت است . و بهترین نشان دهنده فتودالیسم متکامل . در کنار این نوع مالکیت مالکداری بسط پیدا می کند ، این نوع مالکیت در اثر آباد کردن زمین های نادر و خرید سهم های کشاورزان می باشد .

دوره بعد اغلب زمین های جماعات روستائی به وسیله فتودال تحسب ویا خریدار می گردد . و مالک مبدل می شود (۱۹) .

مسئله ای که در اینجا باید مدنظر قرار گیرد عمده ترین مشخصه زیر بنای جامعه یعنی مالکیت است . اول شکل مالکیت (مانند مالکیت بلا شرط و مالکیت با شرط یا مشروط) وبعد مالکیت نوع معین وسیله تولیدی (مانند مالکیت زمین بعنوان عمده ترین وسیله تولیدی در غرب و مالکیت آب بهمین عنوان در شرق) . مسلماً این اشکال مالکیت در ابتدای فتودالیسم تا انتهای آن روندی را می پوید که باید مورد مطالعه قرار گیرد . در مورد شکل مالکیت ، با تکامل فتودالیسم شکل مشروط به مالکیت بلا شرط تبدیل می گردد ، و در مورد نوع وسیله تولید ، با تکامل جامعه اکثریات تمام این وسائل برور زمان در اختیار طبقه حاکمه قرار می گیرد .

این روند بطور مشخص در ایران دیده می شود (۲۰) .

با غلبه مغول بر ایران اکثر کانالها نابود می گردند . مغولان در این زمان برای یافتن مواد غذایی به دهات حمله می برند و از اینرو فتودالیسم بادی (ایلی) بر فتودالیسم خاکی غلبه می کند و روستائیان به کوچ کردن می پردازند ، زیرا در جای ساکن جانسان و محصولاتشان در خطر است . و همچنین وسیله عمده تولیدیشان که آبیاری است درهم فرو ریخته است .

این نوع مناسبات اقتصادی قبل از عهد مغول نیز دیده میشود ، ولی در دوران سلطه مغولان بسط می یابد . این نوع روابط یکی از علل ایستائی فتودالیسم در ایران است . بقول ایوانوف تودمهای عظیم چادر نشینان بواسطه مناسبات نیمه پاتریارکائی و نیمه فتودالی همراه با غارت و چپاول منظم نوا می اسکان یافته ، نقش ترمز را در انهدام مناسبات فتودالی و رشد مناسبات جدید بورژوازی ایفا میکردند .

عده ای فرار را برقرار ترجیح می دهند و برای

جنگ گیری از این امر حکومت مرکزی کشاورزان را بزمین وابسته می کند .

دوران حاکمیت مغولها بر ایران را پتروشفسکی به سه مرحله تقسیم کرده است .

مرحله اول - درهم پاشیدن اقتصاد ایران و بسط اقتصاد طبیعی .

مرحله دوم - با حکومت غازان خان و وزیر ایرانیش رشیدالدین فضل الله همدانی آغاز می گردد . در این دوره با حکومتی متمرکز ، کانال ها ترمیم می شود و باز سیستم آبیاری منظم می گردد . مرحله سوم - این دوره مصادف با تلاشی فتودالیسم و جنبش خاق می باشد . در این زمان با نهضت عظیم سر بهداران روبرو هستیم . این نهضت یکی از عمده ترین نهضت های روستائیان ایران بر علیه فتودالیسم است (۲۱) .

در دوره بعدی باز حکومتی دیگر بر ایران حاکم می شود . و باز این سیر تبدیل و تحول «تمرکز» به خودمختاری ادامه می یابد . و باز حاکمی دیگر حکومت را بدست می گیرد . شاید علت دیرپائی فتودالیسم در ایران قومیهای دور افتاده از هم باشد . مردم از ابتدا بوسیله کوهها و کویر های متعدد از هم جدا شده اند و لذا در هر دوره حکومت یک قوم را در ایران مشاهده می نماییم .

اغلب برای مقابله با حمله های خارجی به ایران بازرگانان و فتودالها در حالت اتحاد مشاهده می شوند و حتی گاه این دو صفت اجتماعی در یک نفر دیده می شود . (این شکل حتی در دوران انقلاب مشروطه نیز مشاهده می شود) .

این عوامل دست بدست هم می دهند و فتودالیسم در ایران دیر پا می شود .

۲- عدم وجود تضاد بین خودمختاری از یکطرف و تمرکز طلبی از طرف دیگر - که علتش همان مهار کردن آب و لزوم یک حکومت متمرکز و مقتدر است و این احتیاج باعث می شود تضاد طبقه حاکمه فروکش کند و در نتیجه فتودالیسم بحالت ابتدائی خود مدتی باقی بماند .

۳- شهر بصورت فتودالی کم است - چون محرکه نیرومندی که تاریخ را بجلو می راند کم توان شده بدون شک شتاب تکاملی نیز کاهش یافته است و بورژوازی دیر رشد می کند . اغلب روستاها با اقتصاد طبیعی و خود مصرفی زیست می کنند . اگر شهری یافت شود وابسته به روستاست و شکل روستا را دارد . و این نشانه رشد نیافتن فتودالیسم است . نمونه کامل این شکل در غرب بطور گذرا دیده میشود .

۴- شهرها به روستا وابسته اند و مستقل نیستند . در روند تکاملی رابطه شهر و روستا موجد فلسفه علمی سه مرحله را مشخص کرده است . در مرحله اول که مربوط به عهد قدیم و برده داری است شهرها وابسته به روستا و روستا - گونه اند . در مرحله دوم شهر مستقل از روستا رشد می یابد و سلف بورژوازی یعنی صنعتگران در آن شکل میگیرند و با حکمرانان روستا به ستیز بر می خیزند ، که این ستیز به نابودی فتودالیسم می انجامد . در مرحله بعد روستا وابسته به شهر و شهر گونه می شود (شهر بر روستا حاکم می گردد)

این دوران مربوط به بورژوازی است . مرحله اول در ابتدای فتودالیسم نیز مشاهده می شود ، دورانی که صنعتگران وابسته به فتودالها هستند . این مرحله در فتودالیسم نوظهور غرب دیده میشود ، که در شرق نسبت به غرب دیر جان است .

۵- وسیله عمده بهره کشی مالیات است - در این سیستم اجتماعی تنها وسیله استثمار جماعات روستائی آزاد که دارای زمینین اشتراکی اند ، مالیات می باشد . اسناد بسیار از ظلم حکومت های شرق در موقع وصول مالیات حکایت میکند و در فولکلور این جوامع نیز معکس است . در زمین هایی که متعلق به دولت است نیز بهره - مالیات وسیله استثمار می باشد .

۶- جنگ هایی که در غرب برای بدست آوردن برده و همچنین سرف و قبیوع مییافت در شرق کمتر است - در شرق زمین بی آب بی ارزش است ، و برای ارزش یافتن آن آب لازم است . بنا بر این با کمبود آب اغلب زمین ها خشک و غیر قابل کشت است . بنابراین نیروی انسانی زیاده ، و زمین قابل رراعت کم است ، بدین دلیل در ایران کشاورز وابسته به زمین ، برخلاف غرب و با آن صفات و خصال ، کمتر یافت می شود (این گفته دلیلی بر عدم وجود کشاورز وابسته به زمین در ایران نیست) . و برخلاف غرب طبقه حاکمه بدستال نیروی انسانی و سرف نمی رود و جنگ برای بدست آوردن سرف و برده کمتر رخ می دهد . مثلاً در دوران مادها با سقوط نیوا بدست مد تعداد بسیار کمی از آشوریان به «بردگی خانگی» گرفته می شوند و دیگر انسانی را به بردگی نمی گیرند زیرا در این اقتصاد انسانی نسبت به زمین قابل کشت زیادند ، و حکومت احتیاج بانسان ندارد ، و برای بدست آوردن آن نمی جنگد .

۷- روش استثمار بوسیله تقسیم محصول است - روند تکاملی طریقه استثمار در فتودالیسم سه مرحله است . ابتدا سرف روی زمین خود و مقداری برای ازبای کار می کند . در این حالت ، ساعات کار لازم و ساعات کار اضافی کاملاً نشان داده شده است . در مرحله دوم سرف مقداری از محصول را به سنیور می دهد ، و در مرحله بعد با بسط تولید کالائی و فرو ریختن اقتصاد طبیعی سرف به عوض محصول به مالک پول می دهد .

البته امکان دارد که در یک زمان واحد ، دو نوع و یا هر سه نوع روش فوق اجرا گردد . و یا در جائی یکی از این مراحل بوقوع نیبوند . مثلاً در ایران استثمار بر اساس تقسیم محصول صورت گرفته است . (گاهی مرحله سوم در بعضی نواحی در دوران بعد از اسلام دیده شده است) .

مرحله دوم در شرق دیرپاست ، علت آنهم رشد نکردن بورژوازی و عدم وجود اقتصاد پولی وسیع است . یکی از بنیاد گذاران فلسفه علمی در کتاب معروف خود گوید : «در آسیا مالیات از رانت تشکیل می شود که قابل پرداخت به بخش می باشد ، و چون تولید این اجناس بستگی به نظم و انتظام طبیعت دارد ، لذا پرداخت مالیات طوری است که موجب ابقای رژیم کهنه تولید می گردد» . نتیجه این است که عدم رشد فتودالیسم باعث عدم

تغییر شکل پرداخت رانت میشود.

۸- عمده‌ترین وسیله تولید آب است نهرزمین گیشمن گوید: «در همنه ازمه، درنجد ایران مساله آب امری حیاتی بشمار می‌رفته است. از زمانهای ماقبل تاریخ، این مملکت باوسائل مصنوعی آبیاری میشد، ودر عهد هخامنشی شبکه وسیعی از راهروهای زیر زمینی (قنات یا کاریز) موجود بود.» (۲۲)

در همه اجتماعات طبقاتی، طبقه حاکمه در ابتدای قدرت خود وسیله‌ای را بانحصار خود میگرفت که عمده‌ترین وسیله تولید بشمار میرفت. در ایران و شرق عمده‌ترین وسیله تولید کشاورزی یعنی آب مهار شده، به مالکیت دولت و بعد به مالکیت شخصی مبدل می‌شود.

در اینجا آب عمده‌ترین نقش را در اقتصاد ایران بازی می‌کند. پرستش آناهیتا (خدای آبها) نیز نشانی از اهمیت آب در ایران است.

در شرق برخلاف غرب در درجه اول آب به مالکیت درمی‌آید (گمان می‌کنم اگر روزی هوا نیز کم می‌شد و می‌توانست بانحصار آدمیان درآید، آن نیز وسیله‌ای برای استثمار می‌گردید).

۹- حکومت مرکزی با قدرت و استبداد شدید، بنیادگذار فلسفه علمی در کتاب «درباره بریتانیا» می‌گوید: «آب و هوا و شرایط جغرافیائی و زمین، بخصوص محاری خشک و سوزان که از صحرا شروع شده و عربستان و ایران و هند و تاتار و نواحی دیگر را فرا میگیرد و تا نزدیکیهای شرق آسیا پیش میرود، موجب شده است که کشاورزی در شرق متکی به کانالها و آبروهای مصنوعی باشد.

این نیاز نخستین و اشتراکی مردم بمصرف آب، دخالت يك دولت قدرتمند و متمرکز را ایجاب نمود. پس می‌بینیم يك نیاز اقتصادی موجب شد که در کشورهای آسیائی دولتها وظائف عمومی را در دست گیرند.» و باین دلیل بقول اولیانوف:

«کلید کشف وضع مالکیت شرقی، عدم وجود کامل مالکیت خصوصی است. بعبارت ساده تر در تولید آسیائی زمین در دست رئیس حکومت است.» و این امر یکی از عوامل وجود استبداد شرقی است.

سازمان دولت در شرق و غرب باید مورد مطالعه قرار گیرد. دولت در موقع بوجود آمدن طبقات متعارض ستمگر و ستمکش - متولد می‌شود. ولی قبل از این جماعت برای مقابله با طبیعت و قبائل دیگر، افرادی را برای خدمت به جمع برمی‌گیرند.

بتدریج آنان که برای خدمت به جمع انتخاب شده بودند، جمع را بخدمت خود میگیرند، و دولت با شکل یافتن نابرابری اجتماعی تشکیل می‌شود. ولی آیا می‌توان در جامعه بی طبقه (که مربوط به جامعه اولیه و تاریخ آینده است) مراکزی را که بوسیله مردم برای زیست بهتر بوجود آمده دولت نامید؟ این اشتباه بزرگی است که پله خانوف در کتاب «تاریخ از نظر فلسفه مادی» در موقع نقد بر «لایرولا» مرتکب میشود او علت بوجود آمدن دولت در مصر را امر آبیاری میداند، و ادعا می‌کند که در آن سرزمین، قبل

از بوجود آمدن طبقات دولت تشکیل می‌گردد. اگر این موسسه آبیاری را که برای مبارزه با طبیعت، بوسیله جمع و برای خدمت بجمع تشکیل شده است دولت بنامیم، بدون شك هیچگاه در دنیا با این تعریف پله خانوف دولت از میان نخواهد رفت، زیرا جمع همیشه برای زیست بهتر این چنین موسساتی خواهد داشت.

این قابل قبول است که، افراد انتخاب شده بوسیله جمع برای خدمت بجمع، باعث رشد فرد در جامعه می‌شود و راه را می‌گوید تا جامعه طبقاتی تشکیل شود، ولی تا موقعیکه جامعه طبقاتی نیست، و این «مبشران جمع» از طبقه حاکمه بدفاع برخاسته‌اند نام آنرا نمیتوان دولت گذارد.

آقای دکتر خنجی با جملاتی از آنتی - دورینگ بغلط نتیجه می‌گیرند که باعث بوجود آمدن دولت در غرب تضاد طبقاتی، و در شرق مبارزه با طبیعت بوده است. این نتیجه‌گیری ناشی از نوعی سوء تفاهم در درک معنای دولت است.

از آنچه گذشت این نتیجه بدست می‌آید که بعضی از خصوصیات «نحوه تولید آسیائی» مربوط به قوانین عام تاریخ است که در شرق دیر پا بوده است. البته بسیاری از خصائص این نحوه تولید از ویژگی‌های شرق است، که باید بدقت بررسی شود. وقانون خاص فدای قانون عام نگردد. بهر حال این تئوری می‌تواند راهنمایی برای محقق تاریخ شرق باشد. واشتباه تاریخ نویسان شوروی سکوت آنان در این مورد بوده‌است اینان با سکوت خود دیگران اجازه می‌دهند که از این تئوری برای رد قوانین عام تاریخی استفاده کنند، و این خطائی بس بزرگ است. ه - اسحق

1 - Political economy of capitalism.

۲ - رجوع شود به نامه علوم اجتماعی شماره ۱.

3 - Ernst Fischer "The necessity of art", London 1964. P. 15.

۳ - «ایران از آغاز تا اسلام» گیشمن ترجمه دکتر محمد معین و «تاریخ» نوشته گوردن چایلد ترجمه دکتر بهمنش و «تاریخ ایران باستان» نوشته دیاکونوف ترجمه روحی ارباب و «تاریخ ماد» ترجمه کریم کشاورز.

۵ - پتروشفسکی «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول» ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۴ ص ۱۱۱.

۶ - مراجعه شود به همان کتاب و به اثر ارزنده م. ر. آرونو و ک. ز. اشرفیان بنام «دولت نادر شاه افشار» ترجمه ج. م. گداخته (زیر چاپ).

۷ - دیاکونوف «تاریخ ایران باستان» ترجمه روحی ارباب تهران ۱۳۴۶ ص ۱۵۷.

۸ - همان کتاب ص ۱۶۱.

۹ - دیاکونوف «تاریخ ایران باستان» ترجمه روحی ارباب تهران ۱۳۴۶ ص ۲۴۹.

۱۰ - دیاکونوف «تاریخ ایران باستان»

ترجمه روحی ارباب تهران ۱۳۴۶ ص ۴۱۶. و برای اطلاع بیشتر به «تاریخ یعقوبی» از احمد ابن ابی یعقوب ترجمه دکتر محمد ابراهیم آهی، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۱۱ - دیاکونوف «تاریخ ایران باستان» تهران ۱۳۴۶ ص ۱۵۷.

۱۲ - همان کتاب ص ۱۵۷.

۱۳ - همان کتاب ص ۱۶۲.

۱۴ - دیاکونوف «تاریخ ماد» ترجمه کریم کشاورز تهرانی ۱۳۴۵ ص ۶۸.

۱۵ - همان کتاب صفحه ۳۹۵.

۱۶ - طبری «تاریخ طبری» ترجمه ابوعلی محمد بلعمی تهران کتابخانه بلعمی ص ۱۱۰.

۱۷ - همان کتاب ص ۱۰۹.

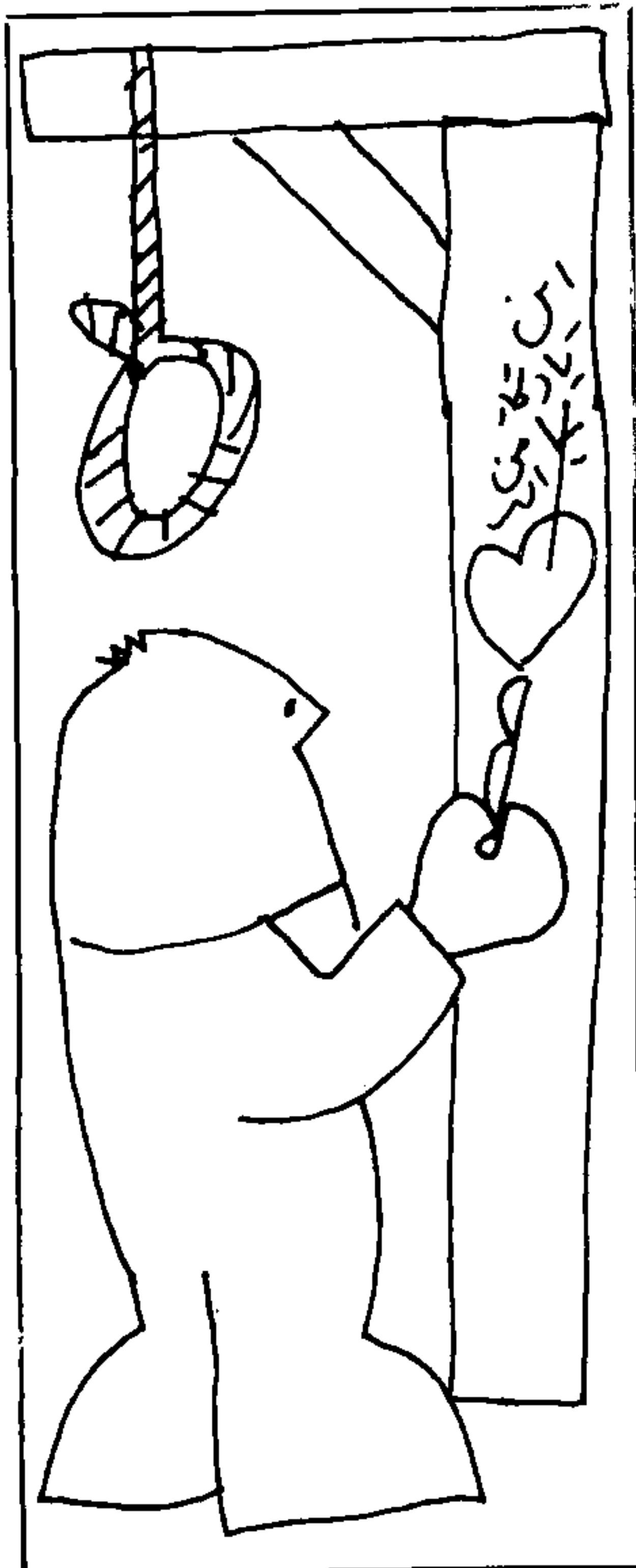
۱۸ - رجوع شود به کتاب ناصر خسرو و اسماعیلیان بر تان ترجمه آریین پور.

۱۹ - رجوع شود به کتاب «دولت نادر شاه افشار» نوشته م. ر. آرونو و ک. ز. اشرفیان.

۲۰ - رجوع شود به همان کتاب و «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران».

۲۱ - رجوع شود به «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم» ترجمه کریم کشاورز.

۲۲ - گیشمن «ایران از آغاز تا اسلام» ترجمه دکتر محمد معین تهران ۱۳۴۴ ص ۶.



استفاده از گازهای طبیعی ایران

« این مقاله از روزنامه تایمز ترجمه شده و يك نمونه از نظر نویسندگان خارجی »

در باره فعالیتهای نفتی ایران است

در تیر ماه گذشته یکروز که گرمای طاقت فرسای دره دورافتاده مارون به اوج خود رسیده بود گروهی از مهندسين برگريده انگلیسی - پیمانکاران آمریکائی و مامورین اداری دولت ایران برای امضاء طرح مقدماتی عظیمترین خط لوله گاز جهان گرد آمدند .

این خط لوله گاز ایران نه تنها درنوع خود عظیمترین خطوط لوله بشمار میرود بلکه محتملاً یکی از بزرگترین برنامه هائی است که بطور مداوم در خاورمیانه بمرحله اجرا گذاشته میشود .

مخارج کل این طرح بالغ بر ۲۶۰ میلیون لیره انگلیسی میشود که مشتمل است بر لوله گذاری ۱۰۰۰ میل خط لوله فولادی که از مناطق نفتخیز در جنوب ایران شروع میشود و پس از گازرسانی بشهرهای بین راه بالاخره درآستارا کناره دریای خزر و سرحد ایران و شوروی ختم میشود . اجرای طرح شاه لوله گاز ایران معرف نبوغ ذاتی و ایجاد راه حل آموزندهای مخصوص ایرانیان است که در تحت رهبری خردمندان شاهنشاه آریامهر توانستند بر مشکلات مخصوص کشور های نفتخیز خاور میانه که سالیان دراز دست بگریبان آن بودند فائق آیند :

نفت خاورمیانه بمقدار معتناهی با گاز همراه است و چون از نظر اقتصادی حمل و نقل گاز طبیعی از منابع خاورمیانه به بازار های بزرگ اروپا مقرون بصرفه نبود مصرف کنندگان اروپائی از خرید این کالای خاورمیانه احتراز مینمودند و در نتیجه کشور های خاورمیانه گاز را از نفت خود تفکیک کرده و آنرا میسوزانیدند .

طرح شاه لوله گاز از لحاظ اقتصادی بطور قابل ملاحظه ای منافع ایران را تامین خواهد کرد - خط شاه لوله گاز ایران در هر روز ۱۶۳۰ میلیون فوت مکعب گاز حمل خواهد نمود که برابر است با حدود ۱۳ میلیون تن نفت در سال و بعبارت دیگر برابر ده درصد میزان محصول نفت خام ایران میشود . این گاز از يك ونیم برابر گاز مورد مصرف کشور انگلستان بیشتر است .

چهار سال پیش بمنظور انتقال گاز میدانهای مرکزی ایران که متعلق بشرکت ملی نفت ایران است طرح شاه لوله گاز ریخته شد و برای اجرای این طرح مطالعات لازم وسیله گروهی از مهندسين انگلیسی انجام گرفت .

دکتر منوچهر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران تمام توجه خود را باین نکته معطوف داشته است که استفاده از گاز طبیعی تهیه سوخت سالم و ارزان برای مصرف داخله کشور است و به صنعتی ساختن کشور کمک شایان توجهی خواهد کرد و بعلاوه استفاده از گاز طبیعی در داخله کشور فرصت بیشتری به صدور مواد نفتی بخارج از کشور خواهد داد و این همان منظور نهائی تهیه اسعار خارجی بیشتر برای عمران و آبادی کشور ایران است .

مسافرت شاهنشاه آریامهر بسال ۱۹۶۵ بمسکو تاثیر فراوانی در معامله فروش گاز به اتحاد جماهیر شوروی نمود بطوریکه شش ماه بعد از مسافرت معظم له دولت ایران اقدام به امضاء يك قرارداد فوق العاده و انقلابی با اتحاد جماهیر شوروی نمود .

در این قرارداد صدور و تحویل ۶۳۰ میلیون فوت مکعب گاز در روز از سال ۱۹۷۰ و اضافه تولید تا میزان ۱۰۵۰ میلیون فوت مکعب تا سال ۱۹۷۴ به اتحاد جماهیر شوروی تضمین شده است .

استحصال این مقدار گاز مبلغ ۱۲۰ میلیون لیره قرضه و بهره ۲۵ درصد آن را که اتحاد جماهیر شوروی بمنظور ایجاد اولین کارخانه ذوب آهن و کارخانه ماشین سازی و کمکهای فنی و برخی از لوازم مورد نیاز قسمتهائی از خط شاه لوله گاز بایران داده است مسترد خواهد نمود .

کلیه مظاهر این قرارداد از نقطه نظر شوروی بخوبی روشن نشده است . در صورت ظاهر شوروی در يك معامله بازرگانی مصرف وارد شده است . گازی که شوروی از ایران خریداری مینماید به قیمت ۱۸۷۷ سنت در هر هزار فوت مکعب میباشد این قیمت يك پنی (پنی جدید انگلستان) ترم (واحد حرارتی) کمتر از ۲۸۷ پنی ترم میباشد که شرکت فیلیپس برای گاز دریای شمال بدست می آورد بعلاوه این مبلغ با قیمت ۳۰ تا ۴۰ سنت در هر هزار فوت مکعب که اتحاد جماهیر شوروی برای فروش گاز به ایتالیا و سایر کشور های اروپائی تقاضا مینماید قابل مقایسه است . بهر صورت دولت اتحاد جماهیر شوروی بطوریکه اعلام شده است در نظر دارد با صدور گاز بهیزانی که از ایران وارد مینماید در بازار صادرات و واردات گاز خود تعادلی برقرار سازد .

عامل مهم دیگری که بایستی احتمالاً مورد توجه قرار گیرد آنستکه منابع گاز شوروی در نواحی نفتخیز قدیمی آنکشور در حوزه بحر خزر روبه نقصان میرود بدیهی است که در این معامله عوامل سیاسی نیز به نحو بارزی به چشم میخورد . روابط شوروی با ایران که بین خلیج فارس و بحر خزر واقع شده و جزئی از حوزه سیاست استراتژیکی شوروی در خاورمیانه است در این معامله نقش بزرگی بازی مینماید . شوروی دو سوم ظرفیت شبکه خط شاه لوله گاز ایران را خریداری مینماید و این معامله از نقطه دید اقتصادی این شبکه خط لوله را پر منفعت میسازد . در مرحله اول ایران در این معامله خواهد توانست ارز خارجی برای خرید های عمده لوله و وسائل تجهیزات و خدمات مقاطعه کاران از دنیای غرب تحصیل کند ثانیاً این معامله بزرگ هزینه کلی خط لوله را به نحو بارزی تقلیل میدهد .

قانون مقرون بصرفه بودن احداث خط لوله برای اصل استوار است که هر چه قطر شبکه خط لوله بیشتر باشد هزینه نقل و انتقال هر واحد گاز با توجه به عامل حمل کمتر خواهد شد .

شبکه خط لوله گاز ایران از لوله هائی بقطر ۴۰ و ۴۲ اینچ تشکیل شده است در صورتیکه در طرح اول که برای رساندن گاز به بازار های داخلی تهیه شده بود قطر لوله ۲۶ اینچ پیشبینی شده بود .

گذشته از شراکت شوروی در این طرح سایر کشور های خارجی نیز به نحو موثری در اجرای این طرح عظیم سهیم شده اند . از همان آغاز اجرای این طرح نمایندگان سازمان برنامه ایران به پایتخت های کشور های اروپائی - امریکائی و ژاپن سفر کرده و برای تحصیل کمک های مالی در این پروژه ۲۶۰ میلیون لیره ای بفعالیت پرداختند در بریتانیا «کلین ورث بنسون» و «لازارد براترز» بانک های بازرگانی به ریاست يك کنسرسیوم بانکی برای اعطای اعتباری بمبلغ ۴۰ میلیون لیره استرلینگ به فعالیت مشغول شدند اعضای این کنسرسیوم بین المللی به پشتیبانی اداره کل اعطای تضمین های اعتباری صادراتی انگلستان دست بفعالیت زدند .

ترتیبات مشابهی با بانکهای خصوصی و ملی در کشور های آلمان - فرانسه - ژاپن و ایالات متحده امریکا داده شد .

مرحله اول طرح شامل کار گذاردن يك شبکه خط لوله است که بتواند به سال ۱۹۷۰ میزان ۸۳۰ میلیون فوت مکعب گاز در روز به کشور شوروی و بازار های ایران برساند . هزینه اجرای این طرح در حدود ۱۹۰ میلیون لیره است . شراکت ایران در اجرای این طرح از لحاظ مالی بالغ بر ۴۴ درصد میباشد که تامین آن به ریال و اسعار خارجی صورت میگیرد . اما تامین هزینه باقیمانده بین ۹۰ میلیون لیره بدون در نظر گرفتن سهم شوروی با روبل طبق قرار داد بازرگانی با شوروی تامین شده به صورت اعتبار از کشورهای غربی بدست می آید .

اظهار نظر کرد که این طرح شاه لوله گاز چه اثری بر اقتصاد ۲۸۰۰ میلیون لیره‌ای درآمد ملی ایران در سال که پیشرفت سریع آن موجب حیرت خوش بین‌ترین اشخاص گردیده است خواهد داشت.

این طرح جزئی از برنامه چهارم آبادانی کشور است که در ماه مارس امسال تصویب رسید بطور مسلم این طرح نقش بسیار مهمی در گسترش و توسعه صنایع جدید در ایران خواهد داشت.

شرکت ملی گاز ایران که از پشتیبانی کامل دولت ایران برخوردار است زیر نظر آقای هوشنگ فرخان اداره میشود این شرکت نوزاد تاکنون روش فوق‌العاده‌ای در تقویم گاز و توسعه و رشد این صنعت داشته است.

مصرف کنندگان گاز در تهران مبلغ قابل توجهی بابت گاز می‌پردازند در صورتیکه بنای گاز در جنوب ایران که بطور کلی در حال رشد میباشد بطور قابل ملاحظه‌ای بمنظور جلب توجه صاحبان صنایع باین منطقه در حال رشد ارزانه‌تر است.

قصدهای برنامه ریزی کشور شاهنشاهی ایران معتقدند که بهره‌برداری از شاه لوله گاز ایران ب تهیه سوخت مناسب و ارزان برای کشاورزان به حفظ منابع طبیعی و جنگلهای ایران که از آن بمنظور تامین سوخت استفاده میشود کمک میریزی خواهد کرد.

شرکت ملی نفت ایران برنامه‌های بسیار وسیع و معظمی بمنظور گسترش خط لوله گاز به دهات که در حدود شعاع ۳۰ میل از شاه لوله گاز قرار گرفته دارد.

خط شاه لوله گاز ایران در کشور های دیگر خاورمیانه که صاحب نفت و گاز طبیعی هستند با اهمیت فراوان تلقی شده و اثرات مهمی گمارده است. بطوریکه اطلاع حاصل شده عراق میکوشد که قراردادی در این زمینه ب حجم کمتر با ترکیه منعقد کند این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که فاصله کشور های تهیه کننده گاز طبیعی خاورمیانه از بازارهای مصرف عمده اروپای مرکزی دورتر از فاصله آن بازارها به منابع گاز سیبری نیست. بنابراین بزودی طرح شاه لوله گاز ایران بطور قابل توجهی دیگران را بمنظور تدارک گاز برای بازار های اروپا تحریک خواهد کرد. این سرمایه‌گذاری سنگین کشور های خاورمیانه را دچار نازاحتی و بحران خواهد کرد آخرین باری که من در تهران مهندس سعید نفوی مجری طرح شاه لوله گاز شرکت ملی نفت ایران را دیدم درباره هدف دولت شاهنشاهی ایران در مورد استفاده کامل از منابع گاز طبیعی گفت

«ما که شعله های فروزان گاز هائی را که بهر میرفت خاموش کردیم به بهره‌برداری از آن ادامه خواهیم داد.»

هزینه مرحله دوم این طرح که شامل افزایش بیشتر جریان گاز در لوله از طریق افزایش تلمبه خانه میباشد بالغ بر ۷۰ میلیون لیره خواهد شد.

قراردادهائی که برای ساختمان شبکه خط لوله و مباحثات آن عقد میشود نشان میدهد که هزینه ها با اعتبارات خارجی تامین شده است سهم انگلستان در این قسمت يك قلم ۱۴ میلیون لیره میباشد یعنی شرکت «کاسپین پرس» شرکت مشترکی که با نظارت «کاسپیل» و «ویلیام پرس» تشکیل شده قرارداد يك قسمت از پروژه لوله کشی را بدست آورده است. کار این شرکت تهیه کارخانه‌ایست که قبل از ارسال گاز در شبکه خط لوله آنرا تصفیه کند. قرار دادهای فرعی این قرار داد که نصیب شرکت های دیگر انگلیس شده بترتیب زیر میباشد.

شرکت انگلیسی «انگلیس الکتریک» يك قرارداد بمبلغ يك میلیون لیره برای تهیه يك کمپرسور توربینی جهت این کارخانه. از شرکت کاسپین پرس سایر شرکت های عمده انگلیس که در این قرار داد سهمی دارند عبارتند از: بایکو و دیکالس که برای تهیه تپک های بخار رالی و اولد بارک اینچرینگ برای تهیه مخازن با فشار زیاد ب برکلون که خود يك کنسرسیومی از شرکت های توانمند کننده لوازم است مقادیر معتدلی از وسائل و تجهیزات لازمه را به ارزش ۲۸ میلیون لیره تدارک میکند.

انگلستان در تهیه وسائل مورد نیاز این خط لوله نقش مؤثری دارد. عملیات اصلی لوله گذاری بین روسها و مقاطعه کاران فرانسوی (شرکت آنتریوز) و شرکت ویلیام برادرز او کلاهما تقسیم شده است.

کنترات شرکت ویلیام برادرز بعات قرارداد های اعتباری منعقد بین انگلیس و آلمان بین کنتراتی های انگلیسی و آلمانی تقسیم شده است سهم شرکت ویلیام برادرز در مورد منادرات لوازم مورد نیاز از انگلستان بالغ بر ۱۳ میلیون لیره انگلیسی است.

انجام عملیات و هم آهنگ کردن برنامه ها همچنین نقشه احداث خط لوله از نظر متخصصین انگلیسی (شرکت آی‌مگ) انجام میشود بطوریکه سرپرست آی‌مگ اظهار داشته است در تهیه نقشه برای یافتن مسیر خط لوله که بمعنی نقاط از ارتفاع ۹۰۰۰ پاى رشته کوه های زاگروس میگردد بسطیح دریا سرازیر میشود مهندسین شرکت آی‌مگ مسافت ۱۰۰۰۰ میل مسیر خط لوله را قدم ب قدم پیموده و نقشه برداری بررسی کرده اند تا مسیر مورد نظر را یافند.

پس از آزمایش های دقیق و تکمیل خط شاه لوله گذر سال ۱۹۷۰ گاز در شاه لوله گاز ایران جریان خواهد گرفت و هنوز بدقت نمیتوان

سیمان مشهد

سیمان پر قلند بسیار مرغوب

بهتر از نرم ۱۲ - اس - ب انگلیسی

و سیمان پر قلند تیپ ۲

آدرس تهران: خیابان پهلوی کوچه وزیری تلفن ۴۲۴۲۲ و ۶۶۹۹۰

آدرس مشهد: شرکت سهامی سیمان - خیابان فردوسی

اقتصاد بیمار کتاب (بقیه)

علاقه‌مندی از مطالعه محروم می‌مانند. مثلاً برای يك گروه علاقمند به کتابهای روانشناسی یا جامعه‌شناسی و اقتصاد، سالیانه ممکن است بیش از یکی دو کتاب تازه منتشر شود. درحالی که ممکن است آنان مایل و قادر باشند سالیانه دست کم تا پنج کتاب، در رشته‌های دلخواه خود تهیه نمایند.

کمی نویسندگان و مترجمان حرفه‌ای

چون انگیزه‌هایی که موجب می‌شود فردی به طرف نویسندگی و تالیف و ترجمه کشیده شود، خود بحثی شگرف و شیرین است. لیکن در هر حال، رشد و شکفتگی این استعداد لطیف، عمیقاً به دو عامل بستگی دارد:

الف - پاداش اقتصادی،

ب - تشویق اجتماعی. در صورتی که با کمال تأسف، در زمان حاضر اجتماع ما، برسانی و کفایت و اشباع، پاسخگوی این هردو نیاز نیست. «حق تالیف و ترجمه»ی کتاب در ایران، بسیار ناچیز است و بجز موارد استثنائی، کمتر ممکن است، حتی گوشه‌ای از هزینه‌ی زندگی یک نویسنده یا مترجم را بگیرد. مترجمان و نویسندگان ورزیده، مانند هر کارشناس دیگری، به وسائل و ابزار کار نیازمندند.

مهمترین ابزار کار يك نویسنده یا مترجم، در درجه‌ی اول، کتابخانه‌ای مجهز به آخرین منابع و مراجع عظیم علمی و ادبی و هنری، در رشته‌ی مورد نیاز نویسنده یا مترجم است. با فقدان عمومی چنین کتابخانه‌هایی در ایران، هر نویسنده یا مترجم مترقی که می‌خواهد همواره با آخرین پیشرفت‌ها و اطلاعات رشته‌ی مورد علاقه‌ی خود در جهان همگام باشد، ناچار باید خود شخصاً به تهیه و خرید آثار مورد نیاز خویش اقدام ورزد. البته این پدیده و مسئله، اختصاصی به ایران ندارد. بلکه عموماً کشور های روبه توسعه بدان مبتلا هستند. لیکن در اینجا فعلاً مسئله‌ی ایران مطرح است. در ایران نیز مناسفانه با آنکه کتابخانه‌های معتبر انگشت شماری وجود دارد با این وصف این کتابخانه‌ها عموماً جز در مواردی بسیار نادر و اختصاصی، چاره‌ی درد کمتر مترجم یا نویسنده‌ای را می‌توانند بنمایند. زیرا عموماً آنها به کسی بطور ودیعه، کتاب نمی‌دهند. و اوقات کار آنها نیز، بازمان فراغت نویسندگان و مترجمان هماهنگی ندارد. مترجم یا نویسنده‌ای که پس از انجام کار و گرفتاری‌های روزانه‌های خود، احياناً تازه از ساعت هشت یا ده شب می‌خواهد، دوسه ساعتی را دست بکار تالیف یا ترجمه شود، جز در منزل یا دفتر کار خویش قادر به کار نیست. کتابخانه‌ها، همه در چنین مواقعی تعطیل اند.

دشواری‌های مختلف، از جمله مشکل مالی تهی‌ی انفرادی منابع و مراجع برای نویسندگان و مترجمان ایرانی، با توجه به ناچیز بودن حق تالیف و ترجمه در ایران، خود یکی از موانع بزرگ اقتصادی رشد نویسندگان و مترجمان عالی و در نتیجه انتشار نوشته‌ها و ترجمه‌های ارزنده و متنوع و فراوان است. و این مسئله، خود همانند دور و تسلسلی زیانمند، عارضه‌ی کم خوانی و فقدان رغبت و گرایش به کتاب را، بجای ریشه‌کنی آن، تقویت می‌نماید.

عدم کفایت تشویق اجتماعی نویسندگان و مترجمان نیز عللی مختلف دارد، و شیوع این علل، به احتمال قوی، عدم رشد فرهنگی و اجتماعی لازم، و شیوع بیسوادی سرسام‌آور، در ایران است. اجتماعی که بطور عموم و متوسط، هنوز به بلوغ لازم برای درك اهمیت «نیازهای فرهنگی و معنوی» خود نائل نیامده است، ناچار به آفرینندگان و پرورشکاران علمی و فرهنگی خویش نمی‌تواند توجه و تشویق لازم را مبذول دارد.

بیشتر از طبقات باسواد، به محض برخورد با بهای کتابی که احياناً در نظر آنان گران می‌نماید، بجای دلسوزی و ابراز سیاس و تشویق از حمایت نویسنده‌ای که نویسنده یا مترجم آن متحمل شده است، از ساعات فراغت و استراحت خود زده است، و از جان و مال و دل خویش، مایه رفته است، تا آن اثر را پدید آورد، گوئی همه مدعی دادخواهی از وی می‌شوند که او اصلاً چرا باید آن چنان کتابی را نوشته یا ترجمه نماید که آنها مجبور شوند

آنها بخوانند، و یا بدتر از همه آنها بخرند! چه بسا بهوشت یکن، ساختمانی چهار طبقه را شروع می‌کند، و پایان می‌رساند، و هر طبقه‌ی آنها به مبالغی هنگفت اجاره می‌دهد، لیکن هنوز نویسنده یا مترجمی که کتابی را همزمان با وی آغاز کار کرده است، کار خود را پایان نرسانیده است. بطور کلی مقایسه‌ی پاداش حاصل عادی و تشویق اجتماعی اغلب از نویسندگان و مترجمان طراز اول ایرانی، با نتایج اقتصادی بسیاری از حرفه‌ها و کارهای ساده‌ی دیگر، مقایسه‌ای یاس‌انگیز، غبن‌آمیز و اندوهبار است.

علاوه بر عدم استقبال عمومی از نویسندگان و مترجمان، در محافل مطبوعاتی و تبلیغاتی کشور نیز نسبت به آثار نویسندگان و مترجمان معاصر، سیاست تنگنظرانه، و رشک‌آمیزی تعقیب می‌شود که فاجعه‌آمیز است. غالب از مطبوعات و مجلات هفتگی، نسبت به آثار اکثر از نویسندگان و مترجمانی که جزء ایل و تیول، و ابواب جمعی خود آنها بشمار نمی‌روند آشکارا بخل می‌ورزند، و انتشار آنها دست کم چون واقعیتی نامطلوب تلقی می‌کنند، و مشمول توطئه‌ی سکوتش روا می‌دارند. گه گاه که در مجله‌ای، به اثری از نویسنده‌ای خارج از کادر خود اشاره می‌شود، قلم معرف، سخت زهرآلود و کینه توزانه و نیش‌دار است. در اینگونه نقد ها، هنگام معرفی آثار نویسندگان و مترجمان، غالباً «حملة»، بر «نقد راستین» می‌جربد. گرایش عمومی به تحقیر و دل شکستن، از آن می‌تراود، و تأیید و تشویق، در آن کوچکترین راهی ندارد.

چند سال پیش، در شورائی از نویسندگان رادیو، هنگامی که نویسنده پیشنهاد کرد رادیو ضمناً باید آگهی کتاب را مرسوم دارد، و علاوه بر آن، برنامه‌ای بیدریغ به معرفی کتابها و آثار درخشان ادب معاصر فارسی که به ترتیب منتشر می‌شوند اختصاص دهد، در ازای استقبال، با اعتراض شدید غالب از اعضای شورا که ظاهراً می‌بایستی خود از همه درآشنا تر باشند روبرو گردید. دلائل رد این پیشنهاد آنقدر بچه‌گانه و کوتاه فکرا نه بود که جز از روحی مسموم از عقده نمی‌توانست سرچشمه بگیرد. قاطع‌ترین دلیل که از طرف شاعری بنام، ارائه شد، و مورد قبول اکثریت واقع گشت این بود که:

«اگر ما در رادیو کتابها را معرفی کنیم، اولاً سودش توی جیب کتابفروشه می‌رود، و در ثانی نویسندگان آنها، بی‌خودی مشهور، و در نتیجه زیادی لوس می‌شوند!

مناسفانه عدم تشویق نویسندگان و مترجمان، و توطئه‌ی سکوت درباره‌ی آثار آنان، و یا حملة و عیبجویی از آنان از «بیماریهای مزمن و ریشه‌دار روشنفکری» در ایران است. بسیاری از «روشنفکران متوقف» ما، یعنی کسانی که خود استعداد فراوان داشته‌اند، لیکن به سبب عدم تفاهم محیط و امکانات مالی لازم، سوکمندانه قادر به رشد، و نائل به کمال نهائی تربیتی خود نگشته‌اند، غالباً از عقده‌های محرومیت و ناکامی رنج می‌برند، و مملو از رشک‌ها و تنگ نظری‌های زیانمند و بدفرجام، نسبت به هر روشنفکر پیشرفت‌ی دیگری هستند.

در هر حال عدم امکان «پاداش مادی» و «تشویق اجتماعی» کافی برای نویسندگان و مترجمان در ایران، کمتر اجازه داده است تا زمینه‌ی مستعدی برای پرورش آنان پدید آید. در ایران، نویسندگی هنوز کمتر يك حرفه محسوب می‌شود. و يك نویسنده یا مترجم کمتر قادر است - بجز در مواردی نادر و استثنائی - زندگانی خود را از راه قلم خویش تأمین نماید. از اینرو در ایران، ما هنوز بعنوان صنف و طبقه - نه به عنوان افراد انگشت شمار - نویسنده و مترجم، بمعنی حرفه‌ای کلمه نداریم که در بازار فعالیت‌های حرفه‌ای آزاد متکی بدانش و قلم خود باشند بلکه غالباً نویسندگان و مترجمان ما، کارشان، جنبه‌ی «آماتوری»، سرگرمی و اشتغال، و احياناً نیمه حرفه‌ای و کمکی دارد. در صورتیکه مسلماً تا وقتی بازار کتاب و صنعت نشر در ایران تابدان مرحله‌از شکفتگی نرسد که اجازه‌ی زندگی و فعالیت و پیشرفت به مترجمان و نویسندگان ندهد موجبات تأمین اقتصادی و آسایش خیال، و تشویق اجتماعی ایشان را فراهم سازد، آنها را از حالت آماتوری و فعالیتشان را از صورت تفریحی و «نیمه حرفه‌ای»، بیک حرفه‌ی ممتاز شایان تعقیب و تحصیل تبدیل نگرداند، فرهنگ عمومی ما هیچگاه دستخوش تکان و تحولی اساسی نخواهد شد.

بعنوان يك صنف ، می‌توانند و باید به تدوین آئین نامه‌ی عملی و الزام‌آوری اقدام ورزند .

چاره‌جویی مشکل اقتصاد کتاب

در این بررسی - همچنانکه اشاره رفت - توجه خود را بیشتر محدود به مسائل مستقیم یا غیر مستقیم اقتصاد کتاب نموده‌ایم . امید ما این بوده است که این بررسی مقدماتی ، دست‌کم موجب جلب توجه اکثر از افراد مسئول و روشنگر نسبی افکار عمومی و انگیزنده‌ی بحثی اساسی و عمومی درباره‌ی مسئله‌ی کتاب و راه حل‌های آن گردد . در طول گفتگو های گذشته براتر تفکیک مسائل و انگیزه شناسی و شناخت فراخنا و آسیب های همبستگی کتاب ، بطور ضمنی ، گاه به کنایه و گاه به تصریح ، به راه حل هایی اشاره شده‌است . در اینجا دیگر ما ، به دستبندی صریح این راه‌حل‌ها بطور کلی می‌پردازیم . قید «بطور کلی» ، ضروری است . چون ، هر يك از این راه حل‌ها ، به يك طرح وسیع ، و برنامه‌ی تفصیلی اجرایی نیازمند است که در موقع خود باید بدانها پرداخت .

از بررسی مقدماتی مسائل کتاب ، فعلاً چهارده پیشنهاد کلی زیر برای بهبود اقتصاد بیمارگونه‌ی کتاب ، بدست می‌آید :

- ۱- تبدیل انواع خوانندگان بالقوه به خوانندگان بالفعل .
- ۲- تبدیل خوانندگان کم خوان به خوانندگان پرخوان ، بوسیله‌ی ایجاد اشتیاق به مطالعه‌ی آزاد .
- ۳- بالابرد سطح انتشار کتاب ، بیاری توزیع ، تبلیغ و خبرگزاری
- ۴- تسریع در کوتاه ساختن مدت فروش کتاب ، یعنی دست‌کم تقلیل متوسط دو ، تا دو سال ونیم کنونی مدت فروش ، به یکسال .
- ۵- ایجاد بحث و نقد و معرفی بیشتر و مرتب و پی‌گیر کتاب در مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون ، تلویزیون آموزشی ، مدارس و کانونهای جوانان ، و مانند آن .
- ۶- ایجاد مؤسسه یا کانون اختصاصی برای سنجش افکار عمومی در باره‌ی کتاب ، و کشف دقیق و مرتب سلیقه و نیاز خوانندگان به انواع آثار متنوع ادبی ، علمی ، هنری و مانند آن .
- ۷- تقویت مالی ، و تشویق اجتماعی نویسندگان و مترجمان شایسته ، بطوریکه اندك اندك شماری مهی از آنان ، نویسندگی را بعنوان شغل اصلی خود برگزینند ، و به پرورش و توسعه‌ی مرتب اطلاع و کارآگاهی فنی خود در این حرفه بپردازند .
- ۸- علاوه بر تشویق و تأیید نویسندگان خود ساخته ، ایجاد مکتب نویسندگی و اقدام منظم به پرورش و انتخاب و کشف نویسندگان و مترجمان جوان ، و جلب توجه نیروی خام ولی مستعد انسانی ما بسوی خلاقیت‌های ادبی .
- ۹- پائین آوردن نسبی بهای کتاب‌های چاپ ممتاز .
- ۱۰- تثبیت بهای کتاب ، و پیشگیری از تخفیف های گوناگون و افراطی و رشکست کننده‌ی ناشر .
- ۱۱- ایجاد شرکت بزرگ نشر به کمک ناشران کتاب با سرمایه‌ی کلان ، تا آنکه برای مثال :

- کاغذ مصرفی نشر کتاب را سالیانه یکجا ، به‌بهای ارزان تر تهیه نمایند .

- نمایندگان شهرستانها ، و فروشندگان جزء تکلیفشان روشن شود و به سوء استفاده از رقابت های زیانمند ناشران کوچک با یکدیگر اقدام نورزند .

اگر تمام ناشران نتوانند در يك شرکت بهم به پیوندند ، دست‌کم ممکن است شرکتهای سهامی متعددی - حتی با فروش سهام به نمایندگان فروش و نویسندگان و مترجمان تشکیل داد .

۱۲- استفاده از وام های توسعه‌ی صنعتی کم‌بهره از بانک های مربوط ، توسط شرکت یا شرکت های ناشران . همچنین ممکن است ، با ارائه‌ی طرحی مستدل از «سازمان برنامه» برای توسعه‌ی نشر کتاب یاری خواست .

۱۳- ایجاد مجله‌ی مخصوص ناشران ، برای بالا برد اطلاعات فنی و عمومی در زمینه کتاب و صنعت نشر ، و طرح مسائل ، و مباحث سودمند مربوط .

۱۴- توجیه مسائل اقتصادی و تحلیل اهمیت کیفیت محتوی کتاب

تجلی و اعتلا می‌دهد . جامعه‌ای که در آن شتربان و چارپادار ، بیش از هر گروه دیگر مورد تقاضای مسافران است ، محلی چندان برای عرض وجود تست کنکور ، برادران کارامازوف گرفته تا هرنوع ممکن دیگر از کتاب را می‌توان ضمن فهرست انتشارات اکثر از ناشران ایران یافت . عبارت دیگر ، «تقسیم کار» ، بمعنی فنی کلمه ، در جامعه‌ی ناشران ایران ، تاکنون صورت نگرفته‌است . بدین معنی که مثلاً یکی از آنان ناشر آثار ادبی ، دیگری ناشر آثار پزشکی ، سومی ناشر آثار ریاضی و فیزیکی و نظیر آن ، باشد . این کیفیت - عدم تفکیک رشته‌ی تخصصی ناشران - خود ناشی از پائین بودن سطح نشر کتاب ، و عدم نصاب کافی کتابهای متنوع ، و خواستاران آن در ایران است .

بطوریکه کمتر ناشری ممکن است با انتخاب يك رشته‌ی اختصاصی و انحصاری در نشر کتاب ، بتواند به حیات اقتصادی و حرفه‌ای خود ادامه دهد .

شان حدوث تاریخی دیگر این وضع ، بیشتر ناشی از وضع تکوین صنعت نشر در ایران است . اکثر از ناشران ، نخست ناشر کتابهای درسی بوده‌اند . در انتشار کتابهای درسی ، طبعاً کمتر توجهی خاص به رشته‌ای مشخص داشته‌اند . بلکه توجهشان بیشتر مبدول به نشر دوره‌ی کامل کتابهای دبستانی یا دبیرستانی بوده است . اعم از کتابهای ریاضی ، ادبی ، تاریخی ، جغرافیائی و یا غیر آن . بدین ترتیب ، اکثر از ناشران ما ، در حرفه‌ی خود ، هنوز در مرحله‌ی «همه کارگی» بسر می‌برند . و بسیاری از لغزش های آنان ، در محاسبات و پیش‌بینی ها و حدس‌های ایشان ، در انتخاب و نشر پاره‌ای از کتابهای نامرغوب نیز ، ناشی از همین همه کارگی ، و عدم تخصص در يك یا چند رشته است .

فقدان مشاوران مطبوعاتی

ناشران کشورهای متمدنی عموماً برای کتابهای خود ، دارای مشاوران و سرپرستان مطبوعاتی ویژه‌اند که غالباً از میان برجسته‌ترین دانشمندان هر رشته انتخاب می‌شوند . انتخاب کتابها ، یا تنظیم برنامه هائی برای نویسندگانی که به همکاری با يك ناشر دعوت می‌شوند ، کم‌وبیش همه به عهده‌ی این مشاوران ، سرپرستان و مدیران نشر ، واگذار شده‌است .

توسعه‌ی دانش بشری ، و تفکیک تخصصی دقیق رشته‌های علوم اصولاً به يك تن اجازه نمی‌دهد که در تشخیص و انتخاب آثار برجسته در هر رشته ، همواره صاحب نظر باشد . ازاینرو وجود مشاوران مطبوعاتی ، در هر صنعت رو به توسعه و توسعه یافتگی نشر کتاب ، الزام آوراست . لیکن متأسفانه اکثر از ناشران ما ، هنوز عمیقاً به این نیاز حرفه‌ای خود پی نبرده‌اند ، و غالباً آنرا امری تجمعی و افزون بر سازمان می‌شمارند . و یا در پاره‌ای از موارد هم که فکر مشورت جوش می‌افتد ، تنها بیک مشورت تصادفی با یکی از نویسندگان و مترجمانی که احیاناً گذارشان به مؤسسه‌ی آنها افتاده‌است ، و یا وی را در محلی دیده‌اند ، اکتفا می‌نمایند .

بی‌پناهی قانونی حق طبع و تألیف

به علت فقدان قانون ویژه‌ی حق طبع و تألیف و ترجمه و حمایت از حقوق آثار هنری ، ایمنی لازم برای نویسندگان ، مترجمان و همچنین ناشران ایرانی وجود ندارد . کنایی را ممکن است بی‌اجازه‌ی نویسنده یا مترجم آن منتشر سازند . هر چند راه‌هایی برای شکایت آنان به مقامات قضائی وجود دارد ، لیکن این راه‌ها ، مستقیم و مشخص نیست . و بر مبنای حقوق تألیف و ترجمه قرار ندارد . این وضع ، برای يك ناشر ، گاه فاجعه آمیز تر می‌شود . و آن هنگامی است که وی کنایی را باخون دل منتشر ساخته و در تبلیغ آن کوشش فوق‌العاده بکار برده شد . سپس برای آن بازار فروش بیابد ، و بعد شخص دیگری بی‌تحمل زحمت ، مخفیانه به چاپ آن مبادرت ورزد . این مشکلی است واقعی که در سالهای اخیر ، حتی پرونده های فراوانی در دادگستری تشکیل داده است . لیکن در هر حال حل رضایت بخش آنرا از طریق دادگستری ، پس از وقوع جرم و تضییع حق ، به هیچ وجه نمی‌توان جستجو نمود . بلکه باید به پیشگیری آن با برنامه و وضع مقرراتی مشخص پرداخت . خوشبختانه ، لایحه‌ی قانونی خاصی که بنظر نویسنده نیز رسیده است ، از طرف دولت تهیه شده است . لیکن اتحادیه‌ی ناشران خود

راننده‌ی کامیون و تاکسی نخواهد داشت و برعکس، همچنین جامه‌ای که در آن نویسنده و مترجم، اجازتی زندگی مستقل نیابد، به فعالیت‌های خلاق فکری و عاطفی او، میدان تجلی داده نشود، و سرانجام نیازمندی‌های اقتصادی و اجتماعی او در آن تأمین نگردد، مسلماً آن جامعه، اجتماع واپس مانده‌ای است که رسد و اعتلای فرهنگی در آن میسر نیست. فرهنگ گرانقدر سری و میراث پرارح آن در چنان جامعه‌ای جنبه‌ی تجمیلی و تجملی دارد، نه جنبه‌ی یت نیاز راستین مردم پسند و اساسی. بدیهی است چنین جامعه‌ای در چنین مرحله‌ای هرگز نمی‌تواند امکان بدرشد و پرورش آثار متنوع و خلاق ادبی، علمی، فلسفی و هنری دهد. سوگندانه ما هنوز ظاهراً در چنین مرحله‌ای از رشد فرهنگی خود بسر می‌بریم. و از اینرو، عسیقاً وظیفه‌ی خود می‌دانیم که خروج از این مرحله‌ی یرملال را هرچه زودتر تسریع نماییم. البته منکر وجود یکی دو جایزه‌ی سالیانه کتاب، و یکی دوستون معرفی کتاب در مطبوعات و برنامه‌های جسته و گریخته در رادیو و تلویزیون درباری باره‌ای از کتابها نیستیم. لیکن این برنامه‌ها تنها بعنوان تلابدی یت تحول اساسی در عرضه داشت وسیع و گیرای کتاب می‌توانند مقبول واقع شوند، نه به عنوان حدکمال انجام وظیفه‌ی فرهنگی.

مسائل اساسی ناشران

اگر از ناشران، درباره‌ی مشکلات و مسائل حرفه‌ای آنان پرسش نمود دست کم مسائل هفتگانه‌ی زیر را مطرح می‌سازند:

- ۱- مشکلات اقتصادی ناشی از بدی فروش کتاب و مسئله‌ی جاک‌ها و بسته‌ها و مشکل وصول طلب‌ها، و پرداخت بدهکاریها.
- ۲- بدحسابی پاره‌ای از نمایندگان شهرستانها.
- ۳- بی‌علاقگی مردم به کتاب.
- ۴- بدقولی و تأخیر پاره‌ای از چاپخانه‌ها و محافان و گراورسازان و نقاشان، در طرح روی جلد، ساخت گراور، و چاپ و صحافی به موقع کتاب.
- ۵- رقابت های سخت، کارشکنی‌ها، وعدم تفاهم پاره‌ای از همکاران.

۶- ناتوانی و کارناشناسی و فقدان مدیریت کارکنان داخلی مؤسسه‌ی مطبوعاتی.

۷- احياناً مشکلات مختلف ناشی از عدم هماهنگی، بین دستگاههای مسئول و ناظر دولتی بر کتاب و مانند آن...

بدون شك این مسائل، و هنوز پاره‌ای دشواریهای دیگر، از مشکلات نوانشرای ناشران ایران بشمار می‌روند. و سریعاً نیز باید به حل یا دست کم تخفیف و چاره‌جویی نسبی آنها اقدام ورزید. لیکن برای آنکه اقتصاد کتاب از صورت بیمار گونه‌ی کنونی آن رهائی یابد متأسفانه هنوز حل تنها مشکلات برشمرده‌ی فوق کافی نیست.

ناشران، مسائل اساسی دیگری دارند که حتی خود کمتر تاکنون بدانها توجه و یا فرصت بذل توجه لازم را داشته‌اند.

«بهبود اقتصاد کتاب»، و حل بیشتر از مسائل آنان، دست کم نیازمند به بررسی، چاره‌جویی و حل شش مسئله‌ی اساسی زیر است:

- ۱- نارسائی سرمایه گذاری انفرادی کنونی در صنعت نشر.
- ۲- فقدان طرح و برنامه‌ی جامع نشر.
- ۳- عدم تفکیک تخصصی ناشر و کتابفروش.
- ۴- عدم تفکیک تخصصی انواع نشر کتاب.
- ۵- فقدان مشاوران مطبوعاتی.
- ۶- بی‌پناهی قانونی حق طبع و تألیف و ترجمه.

نارسائی سرمایه‌گذاری ناشران

توسعه‌ی سالم اقتصادی و صنعتی انتشار کتاب، بالابرد سطح تیراژ و نشر، و افزایش تنوع لازم کتاب، به سرمایه‌گذاری بزرگ نیازمند است. یک چنین سرمایه‌گذاری بزرگ و استواری عموماً - بداستثنای یکی دو مورد - خارج از حد توانائی بنیه‌ی مالی یکایک ناشران کنونی ایران بصورت انفرادی است.

ناشران جزء بعثت ضعف سرمایه متأسفانه روز به روز ناتوان تر خواهند شد و اندك اندك فعالیتشان تنها به فروشندگی جزء کتاب و نمایندگی

فروش ناشران بزرگ محدود خواهد گشت. بطوریکه حتی توانائی فعالیت‌های مشابه چند سال پیش خود را نیز در آینده نخواهند داشت. ضمناً بعثت عدم رضایت حرفه‌ای، یک «حالت فرار از شغل» در ناشران بویژه در فرزندان آنها پدید آمده است که مشکل ادامه‌ی فعالیت نشر کتاب را بصورت کنونی دشوارتر می‌سازد. کمتر فرزندان ناشران، مایل به انتخاب شغل بی‌سیاس پدران خویشانند. بلکه آنان بیشتر کوشا هستند تا به تحصیلات عالیّه ادامه داده، سراغ مشاغل دیگر بروند، و احياناً حقوق بگیر شوند. بدین ترتیب، با پیری و کهنوت ناشران فعلی، بدون أخذ یک تصمیم اساسی در ادامه‌ی صنعت نشر ناچار وقفه‌ای صنفی حاصل خواهد گشت. از اینرو همکاری صنفی ناشران، و تشکیل شرکت های بزرگتر و پرسرمایه‌تری برای، نشر مطبوعات و کتاب قرار فرجام ناپذیر مقتضیات اقتصادی و اجتماعی زمان است.

فقدان طرح و برنامه‌ی جامع نشر

متأسفانه کمتر ناشری اینك در ایران، ممکن است مقدمات فعالیت، حدود، و ظرفیت سالیانه‌ی حرفه‌ای خود را دست کم از آغاز سال فراهم کرده، یا حتی پیش‌بینی کرده باشد. «بی‌برنامگی»، و تسلیم به پیش‌آمد و تصادف، سنت، (اگر نگوئیم عادت بد و بیمار گونه‌ی بی‌تشی عمومی ایران) همچنان در مؤسسات مطبوعاتی ما نیز حکمفرماست. این بی‌برنامگی، افزون بر عدم همکاری میان ناشران، دوباره کسارهای زیانمند و بی‌موردی را از پی دارد. مثلاً گاه، ترجمه‌ی یک کتاب، از دو مترجم مختلف، بوسیله‌ی دو ناشر گوناگون یکباره منتشر می‌شود. و با توجه به بازار محدود کتاب، هر دو ناشر را دچار زحمت و زیان می‌سازد. ایجاد طرح و برنامه، و پیش‌بینی فعالیت‌های سالیانه‌ی ناشران، حداقل از ارکان بهبود اقتصاد کتاب در آینده‌ی نزدیک باید قرار گیرد.

عدم تفکیک تخصصی ناشر و کتابفروش

هنوز بین ناشر کتاب و کتابفروش در ایران، حد فاصل آشکاری وجود ندارد. عموماً ناشران، خود کتابفروش‌اند. غالباً در درجه‌ی اول، کتابهایی را برای جزئی فروشی خود، چاپ می‌کنند. مسئله‌ی «معاوضه‌ی برفرام کتاب» نیز که سابقاً بدان اشاره کردیم، ناشی از همین اختلاط و عدم تفکیک «ناشر» از «کتابفروش» است. ناشران، به اصطلاح، برای جور کردن جنس فروشگاه خود دست به معاوضه‌ی کتاب، بصورت معامله‌ی پایاپای با سایر ناشران کتابفروش می‌زنند.

تراکم کار و وظائف ناشر، در دنیای امروز، تفکیک «ناشر» از «کتابفروش» را ضروری می‌سازد. ناشری که بعنوان کتابفروش و بوسیله‌ی معاوضه، کتاب ناشر دیگری را با تخفیفی افراطی می‌فروشد، هیچگاه نمی‌تواند انتظار مقابله‌ی به مثل از طرف ناشر دیگر نداشته باشد، و «سیاست تثبیت تخفیف» را به صنف و جامعه‌ی ناشران و کتابفروشان پیشنهاد کند و بقبولاند.

یکی از بزرگترین مشکلات اتحادیه‌ی ناشران ایران نیز، در اخذ تصمیم‌های اساسی همین است که اتحادیه‌ی ناشران ایران، در حقیقت «اتحادیه‌ی ناشران و کتابفروشان» است. عدم تفکیک این دو از یکدیگر، و تضاد خواست‌ها و برخورد منافع آنان، بعنوان «ناشر» و «کتابفروش»، بطور همزمان و توأم، أخذ وضمانت اجرای اکثر از تصمیم‌های نهائی را برای آنان دشوار می‌سازد.

عدم تفکیک تخصصی انواع انتشار

ناشران ما باستثنای یکی دو مورد هنوز در کار نشر کتاب دارای جنبه‌ی تخصصی نیستند. بدینمعنی که هر یک رشته‌ای خاص، مثلاً، اقتصاد، طب، روانشناسی، جامعه‌شناسی، ادبیات و مانند آنرا برای خود برگزیده‌اند، تا عموماً تمام قوای خود را روی آن رشته متمرکز سازند و منحصرأ به انتشار آن رشته پردازند. بلکه اکثر از ناشران ما، بیشتر توجه به «بازار عمومی کتاب» دارند. هر کتاب را که فکر کنند مشتری دارد، واز نویسنده یا مترجمی معروف باشد، منتشر می‌سازند. از اینرو، از کتاب طبخی، گلدوزی، فرهنگ زبان آلمانی، طب الصادق، رساله‌ی فقهی، چهل طوطی،

ورابطه‌ی آن با بهای کتاب . یعنی ابلاغ بیان مطالبی نظیر اکثر مباحث این بررسی برای روشن شدن اذهان عمومی در تمام سطح های ابتدائی ، متوسطه و عالی . بطوریکه هریک ایرانی تحصیل کرده بداند و معتقد شود که با خرید هریک کتاب خوب ، خشتی برای استواری بنای کاخ فرهنگ کشور خویش ، تهیه کرده است نه آنکه پول کتاب را کفاره‌ی گناه و تحمل ستمی بشمارد که وی را به پرداخت آن ، مجبور ساخته‌اند .

این گونه توجیهات ، باید از گران نمائی بیجای کتاب در ایران بکلی بکاهد .

لزوم توجه به ابعاد غیر اقتصادی کتاب

سخن‌ما تاکنون بشیتر به جنبه‌های اقتصادی کتاب نظر دوخته‌است . لیکن مسئله‌ای تنها يك «مسئله‌ای اقتصادی» نیست که تنها در چهارچوب اقتصادی بتوان به حل یا بررسی آن پرداخت . توجه به جنبه های «فرهنگی» ، اثر «اجتماعی» ، نفوذ مثبت و منفی کتاب در رشد «شخصیت ملی» و مانند آن خود نیازمند به بررسی ها ، برنامه‌ها ، و طرح‌هایی اختصاصی است . برای مثال بخاطر پرورش و حمایت نویسندگان بومی ایرانی و آثار اصیل علمی و ادبی فارسی باید مقررات ، انجمن و تشکیلات ویژه‌ای بوجود آید . این تشکیلات از جمله لازم است معرفی بهترین آثار ایرانی را بیاری ترجمه بزبانهای خارجی، در جهان عهده‌دار شود .

مؤسسه‌هایی نظیر «انتشارات فرانکلین» و «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» شایسته است ، متقابلاً متعهد شوند که در برابر هرده اثر خارجی که بفارسی باز برمی‌گردانند ، دست‌کم يك اثر فارسی را نیز بیکه از زبان های زنده‌ی جهان ترجمه نمایند . برای رشد راستین فرهنگ ایران فاجعه آمیزاست که در زمان حاضر ، «ترجمه» ، بیش‌از «نگارش» و «تألیف» ، حامی داشته و در نتیجه برای «مترجم» آن ، پول سازتر باشد .

مؤسسات ذینفع خارجی ، غالباً از مترجمان ایرانی که از زبانهای آنان اثری را بفارسی ترجمه می‌کنند حمایت مالی خود را دریغ نمی‌دارند . اینگونه مؤسسات به فراوانی و آسانی ، تا مبلغ پنجاه هزار تومان ، در سال های اخیر آنهم تنها چاپ اول و برای ترجمه يك اثر خارجی بفارسی حق ترجمه پرداخته‌اند . لیکن حتی در حدود يك هفتم این مبلغ را نیز کسی به بهترین تألیفات اصیل این کشور نمی‌پردازد .

در کشاکش سودای ترجیح ناسالم «ترجمه» بر «تألیف» ، چندان تصادفی وبی تمهید مقدمه بنظر نمی‌رسد که بسیاری از کتابهایی را که در سال های اخیر از زبانهای خارجی ترجمه کرده‌اند ، در پشت جلد ، یا حاشیه‌ی پوشش آنها بجای تصویر و شرح حال نویسندگان ، برخلاف شیوه وسنت تمام کشور های پیشرفته ، عکس وزندگی نامهی مترجمان آنها را با برجستگی تمام منتشر می‌سازند . حتی کم نیستند کتابهایی که از طرف پاره‌ای از دانشگاه‌های ما منتشر شده‌اند ، لیکن روی جلد آنها ، نامی از نویسندگانشان به هیچ وجه وجود ندارد . بلکه نام مترجم بدون ذکر کلمه‌ی ترجمه ، خواننده فریباند ، بسانی که گوئی اثر تألیفی صد در صد ایرانی است ، و نام روی جلد آن نیز همان نام نویسنده‌ی آنست ، روی کتاب نقش بسته است . خواننده‌ی دقیق ، گاه بزحمت باید از لابلای سطور ، یا مقدمه‌ی آن ها دریابد که اثر ، ترجمه‌ای بیش نیست ، ومؤلف آن يك نویسنده‌ی خارجی است . این رویه‌ی خود پسندانه و بیماری آسا ، آنچنان شایع شده است که حتی می‌توان از وجود خطر يك نوع «نازپروری افراطی مترجمان» ، در برابر يك «توطئه‌ی سکوت علیه‌ی نویسندگان» در ایران یاد کرد .

البته ترجمه‌ی آثار خارجی ، برای پیوند فکری و فرهنگی ذوق و اندیشه‌ی ایرانی با ارزنده‌ترین شاهکارهای علمی و ادبی جهان ، کوششی ضروری ، زایا و ثمر بخش است . لیکن رشد ترجمه در ایران هرگز نباید بصورت رشدی سرطانی و زیانمند درآید و تمام بافت های اصیل اندیشه‌ی خلاق ایرانی را در نطفه بخشکند و نابود سازد . فن نویسندگی ، خلاقیت فکری ، مستقل اندیشیدن و مستقل نگاشتن نیز همچنان باید پاپیای «ترجمه» در ایران پرورش یابد . برای نسل شکوفان ما حقارت انگیز ویاس آمیزاست که در دوره‌ی بلوغ و نیاز عمیق خویش به عزت نفس واعتماد به خود دریابد که از کتابهای دبستانی تا دانشگاهی او ، همه ترجمه‌ای مستقیم از آثار

خارجی . و بهترین نیروهای ادبی کشورش ، تنها مترجمان درجده دوم و سوم آثار غیر ایرانی‌اند . ایران گوئی به هیچ وجه نویسنده ، وایرانی هرگز خلاقیت ادبی واستعداد نویسندگی ندارد . بلکه تنها باید برای همیشه ، ریزه خوار نعمت نویسندگان کشورهای پیشرفته باشد !

این وضعی است که هم‌اکنون ، سوکمندانه از چند سال پیش ، دانسته یا ندانسته ، خواسته یا ناخواسته ، برای يك استعمار همه جانبه‌ی فرهنگی ما بر اثر فعالیت واصرار و حمایت یکجانبه‌ی پاره‌ای از مؤسسات باامطلاح غیر انتفاعی و وابسته به کمک های خارجی از ترجمه‌ی آثار غیر ایرانی بزبان فارسی ، مقدمات آن بشدت فراهم شده است . از اینرو ، تا دیر نگشته است باید از وقوع احتمالی یا قطعی این فاجعه از هم‌اکنون پیشگیری نمود .

واپسین یادآوری

بطور خلاصه ، توجیه اقتصادی ، تفکیک عوامل گرانی ، گران نمائی ، کم خوانی وگریز از مطالعه ، بخاطر تدوین هر طرح جامع ، برای چاره‌جویی مشکل کتاب ، ضروری است . يك چنین تحلیلی از جمله می‌تواند ، حدود وظائف و حتی مصلحت تجارتی ناشران را ، تنها اگر بخاطر جلب مشتری و فروش بیشتر هم که باشد ، در پیکار با بیسوادی ، یعنی تبدیل خواننده‌ی بالقوه به خواننده‌ی بالفعل ، و کمک به پیشرفت تحصیلی کم سوادان ، و ایجاد اشتیاق به مطالعه در نوسوادان بخوبی روشن سازد . برای مثال ، میزان فروش ، وانتشار کنونی کتاب در ایران با همه نارسائی ها ومساائلی که دارد تنها مدیون وجود کم و بیش ، «بیست در صد قشر باسواد جمعیت» است . اگر بیسوادی مزمن درمیان بزرگسالان ریشه کن شود به نسبت وضع کنونی دست کم انتشار و فروش کتاب ، «چهار برابر» ، افزایش خواهد یافت . یعنی اگر مجموع تیراژ کتابهای متفرقه در ایران ، در زمان حاضر ، برای وجود بیست در صد باسواد ، بین هفتصد هزار تا «يك میلیون» نسخه باشد ، هنگام ریشه کنی بیسوادی به حدود سه میلیون و نیم تا «پنج میلیون» نسخه خواهد رسید . بدین ترتیب ، شرکت ناشران ، در پیکار با بیسوادی ، در حقیقت ، شرکت آنان ، در جبهه‌ی يك کوشش همه‌گیر «بازاریابی کتاب» است .

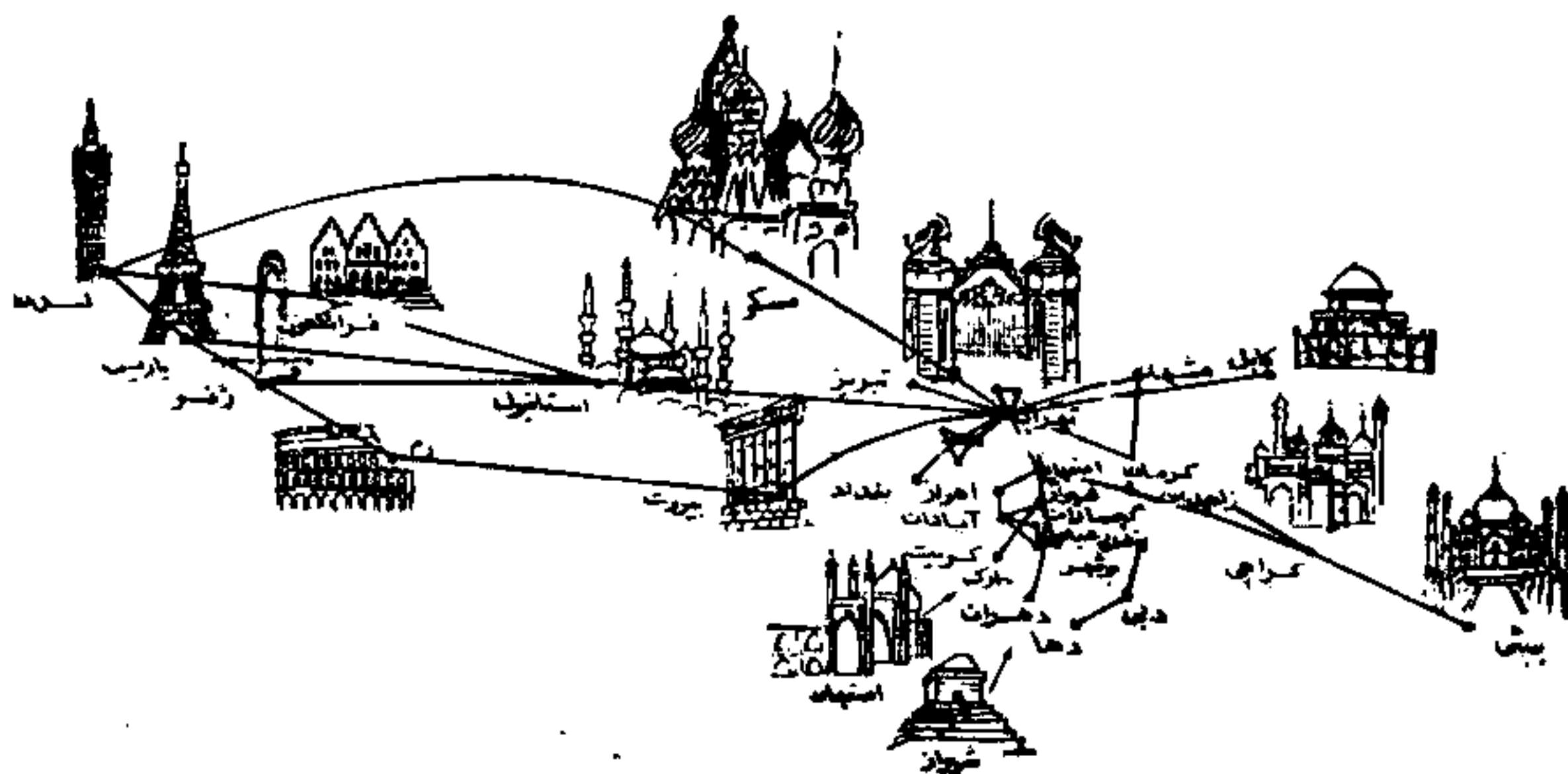
اگر يك «خواننده شناسی» صحیح براساس اصول سنجش افکار و عقاید عمومی ، به کمک ناشران انجام شود ، بخوبی میزان تقاضای موجود برای يك کتاب یا حدود زمینه‌ی «تنوع خواهی خوانندگان» ، آشکار می‌شود . و ناشران و مترجمان و نویسندگان ، بی‌دغدغه‌ی خاطر ، دست بکار پاسخگوئی به نیاز های فرهنگی و عرضه داشت غذای روحی ومعنوی مشتریان و خوانندگان خود خواهند شد و صنعت نشر از صورت يك قمار بی‌برنامه وبدفرجام کنونی خارج می‌شود .

تمام مواردی که برشمردیم ، به ویژه تعیین «نقش دولت» ، وزارت اطلاعات رادیو ، تلویزیون ، وزارت فرهنگ وهنر ، وزارت آموزش وپرورش ، مدارس ، انجمن های خانه و مدرسه ، مطبوعات ، شهرداری ها ، وروابط ناشران با یکدیگر وبامردم ، همه در طرح‌هایی تفصیلی باید جستجو ومشخص شود . آخرین کلام این بررسی اینست که مسئله‌ی کتاب ، پیچیده‌تر از آنست که تنها گرانی ، یا بدی محتوی آن ، ویا کثرت بیسوادی در ایران ، چنانکه عموماً تصور می‌رود ، سبب عدم فروش آن باشد . مسئله‌ی واقعی کتاب ، تا به نحوی امیل ، حل نشود ، مشکل فرهنگ ایران ، هیچگاه بصورتی راستین ، حل نخواهد شد .

علاوه براین ، مسئله کتاب ، تنها يك مسئله‌ی «فرهنگی» ، یا «اقتصادی» نیست . بلکه همچنان يك مسئله مهم «بهداشت روانی» است . اعتیاد به مطالعه‌ی کتابهای خوب از تنهایی های پررنج واعتیاد انگیز می‌کاهد . به جوانان وسعت اطلاع ، اعتماد به نقش ، و قدرت شخصیت می‌بخشد ، واز کام‌جویی های بدلی ، و توسل جوئی بدامن سیگار ، مواد مخدره واستعمال الكل ، تاحدود سلامت بخشی ، پیشگیری می‌نماید . همچنین اعتیاد به مطالعه ، بهترین مددکار ایام تنهایی و زمین گیری روزگار پیری و بازنشستگی است . اگر این اعتیاد پرمهر ، از کودکی و جوانی ، پی ریزی نشود در پیری بدشواری میسر خواهد گشت .



هواپیمائی ملی ایران - بهاء



۱۲/۴۰

ساعت پرواز روزانه

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا



داستانی که بهضمیمه این نامه میفرستم از Gabriel Garcia Márquez است که اهل کلمبیا می باشد و در میان نسل جدید امریکای جنوبی شهرتی بسزا دارد. این داستان از کتاب او بنام «هیچکس به سر هنگ نامه نمی نویسد و دیگر داستانها» ترجمه شده است.

احمد میرعلائی

بعد از

ظهر

معر که

بالتازار

نوشته: گابریل گارسیا مارکواز

قفس تمام شده بود. بالتازار بحسب عادات آن را به گوشه طاق آویخت و هنگامی که ناهارش را تمام کرد همه میبفتند که قشنگترین قفس دنیاست. آنقدر مردم برای دیدن قفس آمدند که جلوی خانه جمعیتی تشکیل شد، بالتازار مجبور شد آن را یائین آورده و در مغازه را ببندد.

اورسولا، زنش، به او گفت: «باید ریش را بتراشی. شکل راهبها شده ای.»
بالتازار گفت: «خوب نیست آدم بعد از ناهار ریش بتراشد.»

ریش دو هفته ای اش کوتاه، زیر و تیغ تیغی مثل یال قاطر بود و سیمای پسر بچه ای ترسیده را داشت. ولی این سیمای حقیقی نبود. فوریه گذشته سی سالش شده بود، چهار سال بود با اورسولا زندگی میکرد بدون آنکه عقدش کند یا بچه ای از او داشته باشد، وزندگی دلائل بسیار بدست او داده بود که مراقب باشد ولی دلیلی نداشت که بترسد. حتی نمیدانست که برای بعضی مردم قفسی که تازه ساخته بود قشنگ ترین قفس دنیاست. برای او که از بچگی بساختن قفس عادت داشت بنظر میرسید که ساختن این یکی زحمتی بیش از سایر قفسها نداشته است.

زن گفت: «پس کمی بخواب با این ریش نمیتوانی خودت را هیچ جا نشان بدهی.»

طبی مدتی که استراحت میکرد چندین بار مجبور شد از نویش پائین بیاید تا قفس را به همسایگانش نشان بدهد. اورسولا تا آن وقت توجهی به قفس نکرده بود. از این موضوع ناراحت بود که شوهرش کار مغازه نجاری اش را بکلی رها کرده بود تا تمام وقتش را بساختن قفس اختصاص دهد، و برای مدت دو هفته بزحمت خوابیده بود، در خواب ناراحت بود و حرفهای نامربوط زده بود و بفکر تراشیدن ریشش نیفتاده بود. ولی با مشاهده قفس تمام شده رنجیدگی اش از بین رفت. وقتی بالتازار از خواب بیدار شد اورسولا يك پیراهن و شلوارش را اطا کرده بود. آنها را روی يك سندی نزدیک نئو گذاشته بود و قفس را به اطاق غذاخوری برده بود. در سکوت آن را تماشا می کرد.

پرسید: «چقدر پول برایش میگیری؟»

بالتازار جواب داد: «نمیدانم، میخواهم بگویم سی پزوتا بلکه بیست و دو بدهند.»

اورسولا گفت: «بگو پنجاه، در این دو هفته تو خیلی بیخوابی کشیدی. از این گذشته، این قفس بزرگی است. فکر میکنم این بزرگترین قفسی باشد که در عمرم دیده ام.»

بالتازار دست بکار تراشیدن ریشش شد. «فکر میکنی پنجاه پزوبمن بدهند؟»

اورسولا گفت: «این برای آقای که پدموتشی بل هیچ است، و قفس به این قیمت میارزد، تو باید بگوئی شصت.»

خانه در سایه خفهای قرار گرفته بود. هفته اول

آوریل بود ، و بعلت صدای جیر جیرك ها گرما کمتر قابل تحمل مینمود . وقتی بالتازار لباسش را پوشید و در روبه پاسیورا باز کرد تا خانه خنك شود ، گروهی از بچه ها وارد اطاق غذاخوری شدند .

خبر پخش شده بود . دکتر اکتاویو جیرالدو ، پزشك پیر ، از زندگی راضی واز كارش خسته ، وقتی بازن زمین گیرش ناهار میخورد به قفس بالتازار فكر میکرد . درایوان داخلی كه روزهای گرم میزش را میگذاشت گلدانهای زیاد و دو قفس قناری بود . زنش پرندگان را دوست میداشت ، آنقدر آنها را دوست میداشت كه از گربه ها كه ممكن بود روزی آنها را بخورند نفرت داشت . دکتر جیرالدو آن بعداز ظهر ، هنگامی كه به عیادت بیماری میرفت بفكر زنش بود ، وقتی برمیگشت به خانه بالتازار رفت تا قفس را واری کند .

عده زیادی در اطاق غذاخوری بودند . روی میز گنبد عظیم سیمی ، با سه طبقه در داخل و راهروها و اطاقك هائی كه مخصوص دانه چیدن و خوابیدن و تابھائی كه در فضا برای استراحت و تفریح پرندہ تعبیه شده بود بتماشا گذاشته شده بود . مثل مدل كوچك يك كارخانه یخ سازی بنظر میرسید . دکتر ، بدون آن كه به آن دست بزند ، بدقت قفس را واری کرد و فكر كرد كه در حقیقت قفس از آنچه راجع به آن شنیده بود بهتر بود ، و خیلی قشنگتر از هر قفسی بود كه او خوابش را برای زنش دیده بود .

گفت ، « این پرواز تخیل است . » بالتازار را از میان جمعیت پیدا کرد ، چشمان مادرانه اش را به او دوخت و اضافه کرد ، « تو میتوانستی يك آرشیكتك فوق العاده بشوی . » بالتازار رنگ انداخت ، « متشكرم . »

دکتر گفت ، « حقیقت میگویم . » بطور ظریف و یکنواختی چاق بود ، مثل زنی كه در جوانی اش خوشگل بوده است ، و دستهای ظریفی داشت . صدایش مثل صدای کشیشی بود كه به لاتین حرف بزند . گفت ، « حتی لازم نیست كه پرندہ ای در آن بگذاری و قفس را جلو چشم تماشاگران چرخاند ، میخواست آنرا به حراج بگذارد . » کافی است كه آنرا در میان درختان بیابری و آنوقت این خودش بجای هر پرندہ ای میخواند . « آنرا دوباره روی میز گذاشت ، لحظه ای فكر كرد ، به قفس نگاه كرد و گفت ، « خوبه ، پس من آنرا بر میدارم . »

اورسولا گفت ، « فروخته شده . » بالتازار گفت ، « این متعلق به پسر آقای كه یه مونتئیل است . آنرا مخصوصا سفارش داده . » دکتر قیافه حق بجانب و محترمانه ای گرفت . « نقشه اش را او بشما داد ؟ » بالتازار گفت ، « نه ، گفت كه يك قفس بزرگ میخواهد ، مثل این ، برای يك جفت كبك . » دکتر به قفس نگاه كرد ، « ولی این به درد كبك نمیخورد . »

بالتازار به میز نزدیک شد و گفت ، « البته كه میخورد دکتر » بچه ها دور او جمع شدند . « اندازه ها دقیقا حساب شده » و بانگشت سبابه اش به قسمتهای مختلف آن اشاره نمود . آنوقت با مفصل انگشتانش به گنبد آن زد ، و قفس با صدای ارتعاش سیمها پر شد . « این محكمترین سیمی است كه میتوانید پیدا كنید ، و سر هر کدام هم در خارج و داخل مهار شده . »

یکی از بچه ها حرفش را برید « این آنقدر بزرگه كه حتی میشه توش طوطی هم نگه داشت . »

بالتازار گفت ، « همین طوره . »

دکتر سرش را برگرداند و گفت ، « بسیار خوب ، »

ولی او طرح قفس را به نو نداد هیچ خصوصیت دقیقی نداد بجز آنكه قفس بزرگ باشد و بدرد كبك بخورد . اینطور نیست ؟ »

بالتازار گفت ، « همین طوره . » دکتر گفت : « پس دیگر مسئله ای نیست . قفسی كه بزرگ باشد و بدرد كبك بخورد يك چیز و این قفس چیز دیگر است . هیچ دلیلی نیست كه این همان قفسی باشد كه به شما سفارش شده . »

بالتازار كه گیج شده بود گفت ، « این خود خودش است ، برای همین است كه ساختمش . » دکتر حرکتی حاکی از بیصبری كرد . اورسولا نگاهی بشوهرش كرد و آنوقت نگاه دیگری به دکتر انداخت و گفت ، « تو میتونی یكى دیگه بسازی ، شما كه عجله ای ندارین . »

دکتر گفت « من برای امروز بعداز ظهر قول آنرا بزنم داده ام . »

بالتازار گفت ، « متاسفم دکتر ، ولی من نمیتوانم چیزی كه قبلا فروخته شده بشما بفروشم . » دکتر شانه اش را بالا انداخت . با يك دستمال عرق گردنش را پاک كرد ، با نگاه ثابتی كه گوئی هیچگاه قفس را در كانون قرار نمیداد ، آنرا در سكوت سبك و سنگین كرد ، مثل آن كه به كشتی ای نگاه میکند كه از ساحل دور میشود . « برای این چقدر میدهند ؟ »

بالتازار بدون آن كه جواب بدهد چشمان همسرش را جست .

اورسولا ، « شصت پزو . » دکتر همچنان به قفس نگاه میکرد . « خیلی قشنگ است . » آه کشید ، « فوق العاده قشنگ است . » آنوقت همان طور كه بطرف در میرفت ، شروع كرد خودش را با انرژی فراوان باد بزند لبخند زد و نشانه آن واقعه برای همیشه از ذهنش محو شد .

گفت ، « مونی تی یل خیلی پولدار است ، » در حقیقت ، خوزه مونی تی یل آنقدر ها كه بنظر میرسید پولدار نبود ولی قادر بود هرکاری بکند تا پولدار شود . چند خیابان آنطرف تر ، در خانه ای مملو از وسائل سوارکاری كه همه چیزش قیمتی و باارزش بود ، بی تفاوت نسبت به اخبار مربوط به قفس مانده بود . زنش كه وسواس مرگ شکنجه اش میداد ، بعداز ناهار در ویلچره هارا بست و دو ساعت تمام دراز کشید و چشمانش را به سایه های اطاق دوخت ، در همین فاصله خوزه مونی تی یل بخواب بعداز ظهر رفت . همه و صداهای بسیار او را به تعجب انداخت . آنوقت در روبه اطاق نشیمن را باز كرد و جمعیتی را مقابل خانه دید ، و بالتازار با قفس در میان جمعیت بود ، لباس سفید پوشیده بود ، صورتش را تمیز تراشیده ، با آن وضع پرزرق و برق صادقانه كه فقرا به خانه اغنیا نزدیک میشوند .

زن خوزه مونی تی یل با حالتی شادمانه گفت ، « چه چیز معرکه ای ، » و بالتازار را به داخل خانه راهنمایی كرد . گفت ، « تا بحال بمرم چنین چیزی ندیده ام ، » و در حالیکه از جمعیتی كه پشت در اجتماع کرده بودند رنجیده بود اضافه كرد ، « ولی پیش از آن كه اطاق نشیمن را تبدیل به میدان مسابقه بكنند ، آنرا زود بیاور تو . »

بالتازار در خانه خوزه مونی تی یل بیگانه نبود ، بخاطر مهارتش و خوش حسابی اش بمناسبت های مختلف به این خوانده شده بود تا کارهای مختصر نجاری انجام دهد . ولی او هیچگاه در میان اغنیا احساس راحتی نمیکرد . عادت داشت به آنها فكر کند ، به زنهای زشت و بد اخلاقشان ،



به عملهای عظیم جراحی‌شان ، و همیشه نسبت به آنها احساس نوعی ترحم میکرد . وقتی وارد خانه آنها میشد نمیتوانست جز با اکراه پایش بگذارد .

برسید ، «په‌په خانه است ؟»

قفس را روی میز اطاق ناهار خوری گذاشت .

زن خوزه مونتی‌یل گفت ، «مدرسه‌است ، ولی زود برمیکرد ، » و اضافه کرد ، «مونتی‌یل دارد حمام میگیرد .» در حقیقت خوزه مونتی‌یل وقت حمام گرفتن نداشت . بدنش را با الکل تمیز میکرد تا سرعت بیرون آمده ببیند چه خبراست . او آنچنان مرد بدخیالی بود که بدون بادبزنی برقی میخوابید تا بتواند در مدتی که خوابیده‌است تمام صداهای خانه را بشنود .

فریاد زد ، «آدلایید ، چه خبر است ؟»

زنش جواب داد ، «بیا این چیز قشنگ را ببین .»

خوزه مونتی‌یل ، چاق و پشم آلود ، حوله‌ای بدور

گردد ، در پنجره اطاق خواب ظاهر شد . .

«آن چیه ؟»

بالتازار گفت ، «قفس په‌په .»

زن با تعجب به او نگاه کرد ، «قفس کی ؟»

بالتازار تکرار کرد ، «مال په‌په .» و آنوقت ، بطرف

خوزه مونتیل ، برگشت و گفت ، «په په آنرا سفارش داد .»
در آن لحظه هیچ اتفاقی نیفتاد ، ولی مثل آن بود که در حمام
را بروی بالتازار باز کرده باشند . خوزه مونتیل بالباس زیر
از اطاق خواب بیرون آمد . فریاد زد ، «په په .»
زنش بدون حرکت ، زیر لب گفت ، «هنوز برگشته
است .»

په په در آستانه در ظاهر شد . حدود دوازده سال
داشت ، و همان مزگانهای برگشته و آرامش رقت انگیز مادرش
را داشت .
خوزه مونتیل به او گفت ، «بیا اینجا ، تو اینرا
سفارش دادی ؟»
کودک سرش را بزیر انداخت . خوزه مونتیل به موی
او چنگ زد و وادارش کرد تا در چشمان او نگاه کند .
«بمن جواب بده .»

پسر بچه بدون آنکه جواب بدهد لبش را گاز
گرفت .

زنش به نجوا گفت ، «مونتیل .»
خوزه مونتیل بچه را رها کرد و با خشم بطرف
بالتازار برگشت . «خیلی متاسفم ، بالتازار ، ولی باید
پیش از آنکه دست بکار بشوی با من مشورت میکردی . فقط
آدمی مثل تو بایک صغیر معامله میکند .» همان طور که حرف
میزد سورتش آرامش یافت . قفس را بلند کرد و بدون آنکه
به آن نگاه کند آنرا بدست بالتازار داد و گفت ، «زود اینرا
از اینجا ببر و سعی کن آنرا بهرکس که میتوانی بفروشی ،
باضافه ، خواهش میکنم که با من بحث نکنی .» دستی به پشت
او زد و توضیح داد ، «دکتر مرا از عصبانی شدن بر حذر
داشته است .»

بچه بیحرکت مانده بود ، پلک نمیزد ، تاوقتی که
بالتازار حاج و واج و قفس بدست به او نگاه کرد .
آنوقت په په فریادی چون زوزه سگی کشید و جیغ کشان
خودش را بروی زمین انداخت .
خوزه مونتیل بدون آنکه این کار تأثیری براو گذاشته
باشد به او نگاه کرد ، در همین حال مادر سعی میکرد او را
ارام کند .
خوزه گفت ، «حتی او را از زمین برندار ، بگذار
سرش را روی آجرها بشکند ، آنوقت روی آن آلیمو و نمک
بریز تا هرچه دلش میخواهد عصبانی شود .» بچه بدون
آنکه اشک بریزد زوزه میکشید ، مادرش مجدداً او را محکم
چسبیده بود .

خوزه مونتیل اصرار کرد ، «ولش کن .»
بالتازار بچه را تماشا کرد ، مثل آنکه آخرین تشنجات
حیوانی مبتلی به هاری را مشاهده میکرد . تقریباً ساعت چهار
بعد از ظهر شده بود . در این وقت ، در خانه اش اورسولایک
آواز بسیار قدیمی میخواند و پیاز خورد میکرد .
بالتازار گفت ، «په په .»

لبخند زنان به بچه نزدیک شد و قفس را بطرف او
دراز کرد . بچه از جایش جست ، قفس را که تقریباً به
اندازه خودش بود بغل کرد و از میان سیمهای آن به بالتازار
نگاه کرد بدون آنکه بداند که چه بگوید . حتی یک قطره
اشک نریخته بود .

خوزه مونتیل به نرمی گفت ، «بالتازار ، بتو گفتم
که قفس را ببری .»

زن به بچه دستور داد «آنرا پس بده .»
بالتازار گفت ، «آنرا نگهدار .» و آنوقت به خوزه
مونتیل رو کرده و گفت ، «از همه چیز گذشته اینرا برای
او ساختم .»

خوزه مونتیل بدنبال او به اطاق نشیمن رفت . راه
او را سد کرد و تکرار نمود ، «احمق نشو ، بالتازار ، قفس
را به خانه ات ببر و حماقت نکن . من قصد ندارم حتی
یکشاهی بتو بدهم .»
بالتازار گفت ، «طوری نیست ، من آنرا مخصوصاً
بعنوان هدیه برای په په ساختم . نمیخواستم بولی برای آن
بگیرم .»

در حینی که بالتازار از میان تماشاگرانی که جلوی
در جمع شده بودند راه باز میکرد ، خوزه مونتیل در اطاق
نشیمن فریاد میزد . رنگش بشدت پریده بود و چشمانش
داشت قرمز میشد . فریاد میزد . «احمق ، خنزیر پنزور را از اینجا
ببر . دیگر همینم باقی مانده بود که یک آدم بی سرو پا در
خانه من فرمان بدهد . مادر سگ .»

در میخانه ، بالتازار با استقبال مردم روبرو شد .
تا آن لحظه ، فکر میکرد که توانسته قفسی بسازد بهتر از
هر قفسی که کس دیگری بتواند بسازد ، که مجبور شده بود
آنرا به پسر خوزه مونتیل بدهد تا گریه نکند ، و آنکه هیچ
یک از این چیز ها اهمیت بخصوصی نداشت . ولی وقتی
ملاحظه کرد که همه این چیزها برای بسیاری از مردم اهمیت
مخصوصی دارد ، اندکی احساس هیجان کرد .
«پس برای قفس پنجاه پزو بهت دادند .»

بالتازار گفت ، «شصت .»
کسی گفت ، «ناز شست ، تو تنها کسی هستی که
توانسته ای اینقدر پول از آقای که په مونتیل بیرون بکشی
باید جشن بگیریم .»

آنها برای او یک آبجو خریدند ، و بالتازار بعنوان
تلافی یک دور برای همه آبجو خرید . چون این اولین بار
بود که برای مشروب خوری بیرون آمده بود ، نزدیک غروب
کاملاً مست شده بود و راجع به یک برنامه عالی مربوط بساختن
هزار قفس هریک بقیمت شصت پزو صحبت میکرد و آنوقت
یک میلیون قفس ، تا آنکه صاحب شصت میلیون پزو پول
شود . «ما باید چیزهای بسیاری بسازیم و پیش از آنکه
ثروتمندان بمیرند به آنها بفروشیم .» سیاه مست شده بود
و این حرفها را میزد . «همه آنها بیمارند ، بزودی میمیرند .
اینقدر به بدبختی افتاده اند که دیگر نمیتوانند عصبانی
بشوند .» دو ساعت تمام پول توی جوك باکس انداخت تا
لایق قطع موسیقی بنوازد . همه جامهایشان را به سلامتی و بخت
واقبال بالتازار و مرگ اغنیا نوشیدند ، ولی وقتی موقع
شام شد همه رفتند و او را در میخانه تنها گذاشتند .

اورسولا تا ساعت هشت منتظر او ماند ، ظرفی
گوشت سرد که باورقه های پیاز پوشانده شده بود برای
او نکه داشت . کسی به او گفت که شوهرش شاد و هلدیان
گو در میخانه برای همه آبجو میخورد ، ولی او باور نکرد
چون بالتازار هیچوقت مست نمیکرد . وقتی حوالی نیمه شب
اورسولا به بستر رفت ، بالتازار در یک اطاق روشن بود که
در آن میزهایی ، هریک با چهار صندلی چیده شده بود ، و
بیرون آن پیست رقصی بود که مرغان خانگی روی آن ولو
بودند . روی صورت او لکه های ماتیک بود ، و چون نمیتوانست
حتی یک قدم بردارد ، بنظرش رسید که بادو زن در یک
بستر خوابیده . اینقدر پول خرج کرده بود که مجبور شد
ساعتش را گرو بگذارد و قول بدهد که فردا پول بیاورد آنرا
از گرو در بیاورد . لحظه ای بعد به خیابان پرتاب شده بود ،
ملاحظه کرد که کفشهایش را از پایش درآورده اند ، ولی او
نمیخواست شیرین ترین رویای زندگی اش را از کف بپند .
زنانی که برای نماز ساعت پنج صبح به کلیسا میرفتند جرات
نکرده اند به او نگاه کنند ، فکر میکردند که او مرده است .

نقدی

بريك نمايشنامه

« هر کول

و

طويله اوجياس »



هیچ چیز

سه‌مگینتر

از

انسان نیست

از «دورنمات» بنقل از «سوفوکل»

«هرکول و طویل‌اوجیاس» نمایشنامه‌ایست از فردریک دورنمات که گویا سال ۱۹۶۱ تحریر آن بانجام رسیده است. دورنمات در چند پستی که از او ترجمه سمندریان خوانده‌ام نویسنده‌ای سخت ساده‌پرداز است مسائل که او مطرح میکند براحتی و سهولت در افق دید تماشاگر می‌نشیند و تماشاگر را زیاده از حد آنطور که روش بکت یا یونسکو است بگیجی و سرگردانی مبتلا نمیسازد. گویانکه طرز فکر دورنمات اصولاً کاملاً جدا از طرز فکر بکت و یونسکو است درعین حال بنظر میرسد بکت کارا و چندان از کار آنان دور نیست.

در نمایشنامه مورد بحث ما نویسنده سعی کرده است در يك قالب فوق‌العاده ابتدایی و عامه‌پسند يك سلسله مسائل روزمره را مطرح کند و در عین حال جای جای و تلویحا مبانی

پند و اندرز را نیز بر تماشاچیان نثار کند. شاید که براه راست هدایت شوند!

● خلاصه سوژه بدین قرار است: هرکول که به‌همراه دیانیرا نامزدش و پولیبوس مشاورش در کوه المپ منزل دارد «مبالغی قرض بالا آورده است» و درعین حال زندگی او و نامزدش دیانیرا سخت باهرزگی توأم گشته است، آیا عدم احتیاج بخدایان و قهرمانان اساطیری زندگی آنان را چون آبهای ساکن بگندابی مبدل ساخته است؟

در عین حال وضع در ایس - شهری با مردمان عادی - چندان بهتر نیست. شهر را زباله، کثافت و مدفوع فرا گرفته و مردم از زدودن آنها عاجزند. اینان می‌خواهند یکبار دیگر دست بدامان هرکول شوند تا مگر خالق را از شر زباله‌ها رهایی دهد. از اینروست که اوجیاس حاکم ایس دعوتنامه‌ای برای هرکول ارسال می‌دارد، ولی هرکول از اینکه او را بکاری چنان مشغول‌کننده فراخوانده‌اند سخت خشمگین می‌شود. اما دیانیرا نامزدش او را باین کار ترغیب می‌نماید چرا که هرکول پول احتیاج فراوان دارد. و از طرف دیگر هرکول می‌تواند این کار را بصورتی قهرمانی بانجام رساند. آیا اگر کناسی را هرکول بعهده گیرد باز هم این کار پست و ستیغ خواهد بود؟

هرکول و دیانیرا به‌همراه پولیبوس به ایس عزیمت می‌کنند لکن هرکول موفق بزباله روبی نمی‌شود، چرا که در میان قید و بندهای جامعه ایس سخت گرفتار می‌آید. او باید اجازه زباله‌روبی را از يك سلسله سازمانهای ریز و درشت تحصیل کند و دریافت اجازه‌نامه با توجه بکمیسریون های متعدد و متداول غیرممکن می‌نماید.

و در این میان تازه مردم ایس متوجه می‌شوند که بزباله‌ها عادت کرده‌اند و فی‌الواقع اگرچه زباله چیز نامطبوعی است ولی خوب، بدون زباله هم زندگی در ایس چندان آسان نخواهد بود. جالب اینجاست که در این احوال اوجیاس حاکم ایس [که يك قهرمان و يك انقلابی نیست و بقوانین هم احترام می‌گذارد] از پیش می‌دانسته که از هرکول [که دارای صفات زیادی است و از اینرو جزو آدها نیست] کاری ساخته نیست! بعقیده اوجیاس هرکول يك سنگ محك است سنگ محکی برای آن‌که مردم ایس بوسیله آن بتوانند خود را بشناسند.

● اما به‌رحال بقول مترجم، اوجیاس حاکم راه (صحیح) خود را یافته است. او مدتهاست که زباله را تبدیل بکود و کود را تبدیل بخاک کرده و بر آن باغی بنیان نهاده است. و درحالی که ادامه پرورش باغ را بیسر خود واگذار می‌کند تجربه زندگانی خود را به وی می‌آموزد. تو نمی‌توانی متوقع باشی که نور سعادت خود بخود بیاید و اینجا را روشن کند اما می‌توانی

خودت را آماده کنی که وقتی رستگاری آمد ترا بصورت آئیندای بیاید و از وجود توجهت بازتاب نور خویش استفاده کند. زمانه غم‌انگیزی است که انسان فقط بسیزان ناچیزی می‌تواند به این دنیا خدمت کند اما همین خدمت کم را لااقل باید انجام دهیم هرکس سهم خود را...

ولی چرا اوجیاس این تجربه را در اختیار سایر ایسی‌ها نمی‌گذارد؟ شاید باین خاطر که او معتقد است زباله‌روبی کاریک نسل نیست و باید نسلهای زیادی بزباله‌روبی بپردازند تا از قید آن خلاصی یابند و یا شاید از اینجهت که او سیاستمدار است و سیاست بشر بگمان او همان خود بشر ضعیف است. به‌رحال هرکول همانطور که اوجیاس از پیش میدانست. شکست خورده و سرافکننده بناچار از ایس خارج می‌شود، خارج می‌شود تا شهر دیگری را از قید زباله‌ها رهایی دهد.

● دورنمات همانطور که گفتیم در خلال این سوژه سعی می‌کند با پرسناژهای دیانیرا - پولیبوس و تانتالوس مدیر سیرک و غیره، مبالغی مسائل روزمره و اندرزهای کلیشه‌شده را بتماشاگر القاء کند. لکن به‌رحال بعقیده من بخاطر سهل‌الضم بودن و ساده‌گرایی آن بخصوص برای کشور ما و تماشاگران متوسط ما مفید می‌تواند باشد. چرا که مردم ما هنوز از تاثیر انتظار اندرز گرفتن دارند و هنوز سخت‌علاقند سوژه‌های باصطلاح خانوادگی هستند. و هرکول و طویل‌اوجیاس با داشتن چنین خصایصی از این‌هزیت برخوردار است که تا حدودی ارائه‌گر دیدگاهی نوست. و عامه را برای پذیرفتن قالبهای نو در تئاتر آماده می‌سازد. بنابراین شاید بهتر این می‌بود که نمایشنامه در مقیاس وسیعتری بخصوص برای عامه بروی صحنه می‌آمد.

● حمید سمندریان در کارگردانی نمایشنامه کاملاً موفق بود فقط ایکاش آنهمه تاکید را بروی صرف فعل «کردن» تنها بخاطر هرچه بیشتر کمیک کردن نمایش تعدیل می‌کرد. و قصوری دیگر از جانب او انتخاب لهجه دهاتی برای ایسی‌ها بود بخصوص هنگامیکه محنه آخر را که در آن اوجیاس پسرش را بتماشای باغ خود برده بود بیاد آوریم. اوجیاس در این محنه سخت مرده و سرگردان می‌نمود بین انتخاب لهجه دهاتی و باصطلاح لهجه شهری. و از اینرو خوشمزگیها را با لهجه دهاتی ارائه میداد و اندرزها را با لهجه شهری، و دیگر نفهمیدیم در میان آنهمه دهاتی ایس چرا پسر و دختر اوجیاس لهجه‌اشان کاملاً شهری بود؟ بخصوص که پدرشان لهجه غلیظ دهاتی داشت و در عین حال چه خوب کارگردانی شده بودند همسرایان. و تا یادمان نرفته این نکته را هم بگوئیم که دورنمات چه خوب از سنت

عسرایان که در تراژدیهای یونان باستان متداول بود استفاده برده است، و چه ماهرانه کارگردان محمود او را دریافته و پرورده بود و ایکاش او این نکته را در جزوه‌ای که منتشر کرده بود توضیح میداد. خلاق آنطور از دم گرفتن حضرات الیس با هم هاج و واج نماند.

بازی پرویز صیاد در همان قالب کارگردانی شده خودش بود و مثل همیشه پخته و بدون نقص. لکن رفته رفته برای ما این احساس نگرانی بوجود می‌آید که گویا ندریجا بازی او در یک قالب معین و محدود شکل میگیرد و این قالب در واقع همان قالب سریال امیر ارسلان گذشته و اختاپوس فعلی است، بخصوص با بیاد آوردن نمایشنامه چشم براه گودو. و این دریغی است برای ما و برای صیاد که بازیگر و کارگردان برقدرتی است امیدواریم که کارهای آینده او این نگرانی را برطرف کند.

ثریا قاسمی همان قالب آنتیگون را برای ارائه نقش دیانیرا برگزیده بود ولی بهتر جهت بازی کاملی را عرضه داشت و باز اینجا نکته‌ای، و آن اینکه چرا کارگردانان ما بفسر پرورش استعدادهای تازه‌ای در میان خانمها نیستند و راستی اگر خدای نکرده قاسمی چند روزی کدالت پیدا کند و یاز صحنه کناره گیرد سرنوشت تاثیر ایران بکجا خواهد انجامید؟

محمد گودرزی نقش هرکول بازی فوق‌العاده‌ای را ارائه داد لکن محمد حفاظی بانقش آفرینی 'وجینس بیگانه' مینمود. باقر محرارودی ایفاگر نقش لیکس نامدرسان بازی فوق‌العاده ظریف و حساب‌شده‌ای را ارائه داد. و بازی سیروس ابراهیم‌زاده نقش تانتالوس مدیر شرکت بنظر میرسید بوسیله صیاد کارگردانی شده ولی بهتر جهت او نیز بازی خوبی را ارائه کرد. بعقیده ما ایفاگر نقش فیلیوس، جوان بود بخصوص که حکایت دمزدی او را با دیانیرا بیاد می‌آوریم.

متأسفانه متوجه نشدیم که گریمور و طراح لباس این نمایشنامه کیست. گویا اصلاً گریموری وجود نداشت. چرا که قیافه آن نوجوانان تازه‌سال در مجمع شهر الیس ابداً با قیافه‌اوجیاس سالخورده هماهنگی نداشت. و طراح لباس نیز از هیچ اصل مشخصی در طرح لباسها پیروی نکرده بود و بخصوص وقتی لباسهای هرکول و دیانیرا را با هم مقایسه کنیم و همینطور بیاد می‌آوریم لباسهای اوجیاس و بخصوص صیاد را که در نوع خود شاهکاری بشمار می‌آیند! و در اینجا تحسین کنیم پری صابری را بخاطر ابداع جالبش در «دکور متحرك» که امکانات قابل توجه و فسوق‌عاده‌ای را در اختیار کارگردان می‌نهاد. تنها ایکاش در حرکت دکورها ظرافتی بکار می‌آمد.

بهر تقدیر در آخرین تحلیل گروه‌پازارگاد در بروی صحنه آوردن این نمایشنامه کاملاً موفق بود و براین امیدیم که آثار عمیقتر و چشمگیرتری را از آنان تماشاگر باشیم.

((شهر قصه)) یا قصه شکسته بسته

جای آن است که به بیژن مفید نویسنده و کارگردان «شهر قصه» و همکاران او بخاطر پیروزی که با اجرای نمایشنامه خود بدست آورده‌اند تبریک بگوئیم، زیرا راضی کردن سلیقه‌های گوناگون واقعاً کار مشکلی است شاید بتوان گفت هنر است!

«شهر قصه» را تاکنون همه کم و بیش پسندیده‌اند. من می‌خواهم در اینجا علل این «پسند» را شرح بدهم و دست آخر نظر خودم را بنویسم.

۱- اشخاص بازی از قلمروی «قصه» انتخاب شده‌اند. همچون: خری که خراطی می‌کرد - شتری که در گذشته نمدمالی می‌کرده است و حالا نقالی می‌کند - همان خالد سوسکه عاشق کسی که می‌رود شو بکند. منتها بدون چادر و بدون کفش قرمزی در عوض بامینی ژوپ - همان آقاموسه که در «قصه» خالد سوسکه خانه را به حمله می‌برد اینجا عاشق و دیوانه و خراباتی - و سرانجام همان آقا فیله که او مد آب پخوره افتاد و دندونش شکست.

دسته دوم حیوانات بازی کن را نویسنده از جاهای دیگر گرفته و تنوی نمایشنامه‌اش جا داده است. همچون روباه ملا - خرس رمال - طوطی شاعر - گربه درویش. دسته سوم بازیگران شهر قصه را میمون و اسب و بز می‌سازند که متأسفانه معلوم نشد این دسته معرف و نماینده چه طبقه

و چه کسانی‌اند. در هر صورت ما مردمی هستیم افسانه‌پرست و قصه دوست. اصلاً ایران به کشور افسانه معروف است. و روشن است که افسانه ما را به یک دنیای مستی و بی‌خبری - دنیای شاد و بی‌خیال و بی‌غم کودکی می‌برد. گذشته‌ای که همیشه شیرینش میدانیم. این یک مساله نیست بلکه فلسفه زندگی ماست. گذشته و حال. این دو کلمه برای ما بسیار مهم است. و تازه در همین دو کلمه «گذشته» به نوبه خود برای چندین بار مهم‌تر، زیاتر، جالب‌تر است.

۲- همه حیوان‌های این شهر بدبخت، فلک‌زده و گمگشته‌اند. راه پس و پیش ندارند در ابتدای نمایشنامه چنین است و در پایان نمایشنامه هم همین است. انگار همه یکصدا فریاد می‌زنند «تابوده چنین بوده».

ما عادت کرده‌ایم «درد» و «رنج» را دوست بداریم:

(غم تو خجسته بادا که غمی است جاودانی
ندهم چنین غمی را به هزار شادمانی)

در «شهر قصه» ما غم می‌بینیم و لذت

می‌بریم. همدرد می‌بینیم و لذت می‌بریم. باعث تأسف است که فاصله میان عالم ما آدمیان با عالم حیوانات شهر قصه تا این اندازه کم است.

۳- زبان «شهر قصه» زبانی وزن‌دار و خوش‌آهنگ است. بیژن مفید بسیاری از «مثل» های فارسی را همانگونه که هست یا با تغییری می‌آورد و باز حرفهای دیگر را در همان وزن و به همان آهنگ می‌نویسد. و این دل و گوش شنونده را می‌نوازد. نوشتم شنونده منظوره هر شنونده است. چنانکه یک تماشاگر آلمانی را دیدم که بدون آنکه معنی عبارات «شهر قصه» را بفهمد از موسیقی و وزن کلام آن لذت می‌برد.

۴- موسیقی «در شهر قصه» نقشی بزرگ و مستقل بازی می‌کرد. با وجود این نسوایی همرنگ و هم‌نقش و همدرد اشخاص بازی بود.



بیژن مفید (کارگردان)



جمیله ندائی (قصه‌گو)



صحنه ای از «شهر قصه»

خمودی و انجماد و خشکی بدن غالب هنرپیشگان خودمان پیروز شویم .

یکبار دیگر می نویسم «شهر قصه» باب سلیقه بسیاری از تماشاگران بوده است . درست همین نکته يك هشدار است . آیا در چیزی که دهنه را خوش می آید حقه ای نیست ؟ شیله ای نیست ؟

«شهر قصه» شهر حیوان های انسان نماست . این حیوان ها جلو می آیند ، خود را معرفی می کنند ، دهن می ریزند ، شاهکار می کنند و سر جای خود برمی گردند . آنها یکطرفه و سطحی هستند ، يك سمبل یا نشانه اند — يك «ف» هستند که آدم باید بقیه حروف آنرا تا اینکه فرح زاد بشود خودش فکر کند و پیدا کند . نمونه ؟ کارگر در ماسک خر — آیا این بدین جهت است که کارگر باربرداری صبورست ؟ یا اینکه بیش از همه و آنچه بخاطر نادانیش زور را تحمل می کند ؟ روباه در هیئت روحانی است . این طریق مبارزه اصولی با عوامل مخرب و فاسد در جامه روحانی نیست — سگ عطار چه صیغه ای است ؟ شتر را با نقالی چه کار و «جد اشتر شترم» یعنی چه ؟ و به همین دلیل نقش هایی که سابقه ذهنی در تماشاگر ندارد هیچگونه احساسی نمی آفریند همچون بز — یا اسب .

پیش از این نوشتم نویسنده به مسائل روز اشاره کرده است همچون مینی ژوپ و ویتنام و ازدواج .

ندتها اینها که نویسنده مطرح می کند مساله نیست بلکه نمایشنامه را به حد بازاری پائین می آورد . و بعد در مقابل مسائل دیگری طرح می شود که کهنه شده است همچون قضیه روباه که سی بار زن کارگر را عقد کرده و طلاق داده و یا طرز درس دادن او یا قضیه محلل

گرچه گاه طولانی و طاقت فرسا بود . استفاده از ترانه های محلی همچون ترانه «گندم می کاریم همچین و همچون — زمینش مال ماس آتش مال مردم» بروثق آن می افزود .

نویسنده به مسائل روز انگشت می گذاشت ، همچون انتقاد از ازدواج : ملا می گوید می خواسته است جاری ساختن صیغه ازدواج و طلاق را یاد بگیرد و هیچکس را بهتر ازخر پیدا نکرده است .

باخاله سوسکه مینی ژوپ پوش است . یا «زن شاعر نشو شاعر فقیره» یا برای پیدا کردن کار حتی کلفتی و سپوری باید انگلیسی دانست . «شهر قصه» بدلائل بالا و به يك دلیل بسیار مهم دیگر کامیاب بوده است : هماهنگی و یکدستی بازی همه همکاران بیژن مفید .

دوستان هنرپیشه و کارگردان ما باید حتما به تئاتر ۲۵ شهریور بروند و تمرکز فکری ، ذوق و شوق بدبازی و همکاری و دقت و ظرافت را به بینند . البته آنچه دوستان ما عرضه می کنند هنوز کامل نیست اما آنها راه درستی را انتخاب کرده اند آنها شیوه «زن دررو» را بکار نمی برند ، برای رسیدن به پول نمی خواهند با پانزده بیست جلسه کار نمایشنامه ای را سمبل کنند و این نکته حائز کمال تحسین است .

به یقین حذف میمیک صورت سهولت بزرگی برای هنرپیشگان بیژن مفید فراهم آورده است . آنها با این کار خود مجبور شده اند به جای انقباض و انبساط لایب قطع عضلات صورت که شیوه غالب هنرپیشگان ماست ، به نیروی بیان بدن خود توجه کنند . من پیشنهاد می کنم این تمرین را همه هنرپیشگان و کارگردانان ما انجام بدهند . دست کم در جلسات اول تمرین خود با ماسک بازی کنند . شاید بتوانیم از این راه بر

شدن خرس رمال .

آنوقت خال سوسکه چکار می کند ؟ این چه لعنتی است که همه را مفتون خود می کند ؟ آقاموشه کیست ؟

باری پس از اینکه گوینده اشخاص شهر قصه را معرفی می کند ، فیل وارد شهر می شود . با آمدن آقای فیل می پنداریم : «آهان داستان شروع شد .»

اول از نویسنده می پرسیم فیل کیست ؟ از کجا می آید؟ چرا می آید؟ و متاسفانه پاسخ هیچکدام از این پرسش ها را نمی شنویم . فیل می افتد و دنداناش می شکند بعد از مردم سراغ دکتر و دارو و بیمارستان را می گیرد ، جواب می دهند که هیچیک از آنها که پرسیده است در این شهر وجود ندارد . و همین مردم دندانهای فیل را درمی آورند و روی سرش سوار می کنند و خرطوم او را چون نان گرم تکه تکه می کنند و می برند . گرچه نویسنده جواب سوال های ما را نمی دهد ولی ما حدس می زنیم که فیل از جای بهتری آمده است جایی که بیمارستان و دارو و دکتر دارد . از این گذشته فیل در لباس مشکی اطو کشیده و کتش های سیاه برقی وارد می شود و آنقدر پول دارد که باوجود اصرار خر کارگر در تمام مدت نمایش نیازی به فروش عاج های خود ندارد . حالا چطور می شود که فیل از شتر نقل بخاطر اینکه شتر می خواهد جدش را واسطه قرار بدهد و او را از آتش جهنم حفظ کند تشکر می کند و يك عالمه پول خورد تقدیمش می کند؟ اگر فیل نماینده يك طبقه زورگو و

غارتگر بود با مردم شهر قصه همدلی می کردیم که انتقام می گیرند و فیل را مسخ می کنند ، اگر نماینده يك طبقه ضعیف بود ناراحت می شدیم که چرا ضعیفی سرنخ را گم می کند و طبقه ضعیف دیگری را از میان می برد ، بعبارت دیگر جنگ خودی باخودی چرا ؟

نه ، حدس های ما جور در نمی آید فیل نه از رؤساست چون باید عاقل تر از این بودونه از مرئوسان است زیرا پول دارد و تحصیل کرده است و غیره و بعد سجل داشتن یا نداشتن امری طبیعی شده است . این چون قوانین دیگر برای حمایت از خود مردم و حقوق آنها بدست خود آنها ساخته و پرداخته شده است . درست است که بیژن مفید از داستان «شناسنامه» طنز با مزه ای بوجود آورد ولی همین — با مزه بود .

تماشاگر با آمدن فیل می پنداشت «آهان نمایش شروع شد» ولی نه آمدن — مسخ شدن و ماندن فیل درامی بوجود نیاورد ، چون کشمکش بوجود نیاورد ، چون نویسنده معلوم نکرد تحت این شرایط چرا فیل در این شهر لعنتی قصه ماندگار شد .

شنیده ام «شهر قصه» در اصل ده قسمت داشت است و برای اینکه در يك شب قابل نمایش باشد نویسنده مجبور شده است آنرا در چهار قسمت خلاصه کند اولاً این جد رسم بی معنی و مزخرفی است نمی دانم . ما همه چیز مان باید من درآری



یکی از آثار بروجنی

است. نقاش از نور لامپها برای زیبایی کار خویش مدد جسته که متأسفانه نتیجه عکس داده است.

بکارهای بهمن بروجنی روی میآوریم که گویا صاحب گالری هستند و اگر اینطور است خدایشان در نیت خیری که دارند استوارشان دارد. که بپرپا داشتن چنین سرایی کاری است بزرگ.

بهر تقدیر کارهای بروجنی در چندا تمسفر کاملاً مشخص خلق شده بود. یک تابلوی فیکوراتیو از چیره‌ای داشت که ما نفهمیدیم در میان بقیه تابلوها چه صیغه‌ایست. بقیه تابلوها بدودسته تقسیم میشد که بپرتست آنها را پرده‌های دایره‌ای و پرده‌های چهارگوشه‌ای بنامیم.

در تابلوهای دایره‌ای متأسفانه عدم هماهنگی رنگها و ناپختگی قلم نقاش در رنگ نهادن کاملاً محسوس بود. و در این سری متأسفانه با حداقل انتظار، اثر جالبی وجود نداشت. ولی هرچه نقاش در تابلوهای دایره‌ای ناموفق بود در تابلوهای چهارگوشه خود بگمان مرکامیاب بود. تابلوها بر زمینه‌های قهوه‌ای یا اگر رساتر بخواهیم بگوئیم (شیرکاکائونی) شکل گرفته بود. و در آنها نوعی فیکوراتیو - مینیاتور بچشم میخورد. حارمونی رنگها در این سری تحسین‌آمیز بود. از بروجنی پرسیدیم که در این سری آیا در هر تابلو سوژه خاصی را در مد نظر داشته؟ پاسخ داد که نه ولی درهمه پرده‌ها به «عرفان» نظر داشته است. و این توصیف، یکباره تصورات ما را بهم ریخت ولی بهرحال در این گروه از تابلوها بگمان ما تابلوی سه درویش در زیر درخت و درویش نزن کاملاً موفق بود. و قدرت بقیه در صفحه ۷۴



... و از «حنیظی»

دیداری از گالری بروجنی

دیداری داشتیم از گالری بروجنی - بخاطر تماشای آثار آقایان عباس معیری - بهرام عالیوندی - احمد سلامت - مرتضی بخردی - نوروز حفیظی - بهمن بروجنی.

ابتدا سعی کردیم بایک دید سریع از محتوی کلی نمایشگاه برداشت کلی و دستمایه‌ای بیابیم. ولی بزودی دچار سرگیجه شدیم علاوه بر اینکه سبک حضرات یکی نبود، اصولاً سطح کار آنها نیز بکلی با یکدیگر تفاوت داشت چنین بود که مشاهده را با دقت و حوصله از سر گرفتیم و حاصل این تماشا، مطالبی است که در زیر می‌آید.

پیش از همه آثار احمد سلامت را بررسی کنیم. وی سه تابلوی همدان و چند طرح ناهمکن را بتماشا نهاده بود. طرحهای پارچه او حاوی هیچ نوع تازگی نبود و بنظر میرسید مدت‌ها پیش پایان عمر خویش رسیده‌اند. ولی تابلوهای او بیشتر تازگی داشت. آمیزه‌ای بود از رنگهای بسیار در حرکت‌های خیلی تونا و سریع و پراثری. لکن بنظر من تجربه این همه رنگ در یک کادر محدود بلاشک موفقیت‌آمیز نمیتواند باشد. از طرف دیگر حتی آنها را بعنوان کمپوزیسیون رنگ نیز نمیتوان تایید کرد. و بهر جهت اگر سلامت واقعا بخواهد بتجربه خویش در راهی که پیش گرفته ادامه دهد بی‌شبهه زمانی دراز لازم است تا کار او شکل گیرد و پیام او را (البته اگر پیامی داشته باشد) متبلور کند.

از غرفه سلامت بکارهای سرامیک مرتضی بخردی روی آوردیم که با شیشه‌های رنگی کوچک بسبک شیشه‌بری‌های قدیمی سه طرح بوجود آورده و در قابهای لامپدار بمعرض تماشا گذاشته بود. من دریادداشتی که همانجا بسرعت برداشته‌ام نوشته‌ام حاوی تازگی یا پیامی نبود. نیست. کیوترها بدون هیچ نوآوری تقلیدی صرف از کارهای قدیم ایرانی است. یکی از تابلوها تجربه‌ای آستره است که در آن نیز هیچ نوع دید استتیک بچشم نمیخورد. عدم حارمونی رنگها بخصوص در این تابلو زجردهنده



اثری از «بخردی»

باشد. تنها قسمت اول فاومست گونه نزدیک به چهار ساعت است.

همینگونه است «کنش ابریشمی» کنودل. نمونه و مثال بسیار می‌توانم بیاورم و هرگز ندیده‌ام نمایشنامه‌ای را بمورت شیر بی‌سر (بجای بی‌بال) و دم واشکم بروی صحنه بیاورند. این ایراد بر بیژن مفید زیاد وارد نیست، زیرا می‌توان حدس زد که برای قبولاندن همین چهار قسمت رنج بسیار کشیده‌است.

اما از طرف دیگر نباید خیال کند با دسته کورها طرف‌است و انتظار داشته باشد که منتقد باید چندین بار ببیند و نمایشنامه او را ببیند تا بتواند معناراً از بطن شاعر بیرون بکشد یا نکشد.

در اینجا به یک نکته دیگر نیز باید اشاره کنم بیژن مفید به یک آزمایش خطرناک دست زده است. او صدای هنر پیشگان را از پیش درنوار پرکرده است. این کار دو ضرر بزرگ دارد. اولاً تماشاگر می‌خواهد و حق دارد صدای هنرپیشه دلخواه خودش را بشنود. این رویه کارگردان را به وسوسه می‌اندازد که صداها را عوض کند یا خودش بجای هنر پیشگان حرف بزند. این کار نوعی فریب دادن و گول زدن تماشاچی از یک سو و نوعی اهانت و تحقیر در حق هنرپیشه از سوی دیگر است. هنرپیشه باید اعتماد به نفس پیدا کند. اگر صدایش بد است یا نارساست، اگر تلفظش غلط است و اگر هزار عیب صدائی دیگر دارد باید بروود و اصلاح کند. اگر این کار در فیلم می‌شود بدین خاطر است که مثلاً هنرپیشه‌ای هرگز هنرپیشه نبوده است نامی و شهرتی درجائی یا کاری برای خود بهم زده‌است و اینک بان نامش را می‌خورد در تئاتر این بدعت بسیار ناهنجاری است.

ثانیاً یکی از فرق‌های بزرگ سینما و تلوویزیون از یکطرف و تئاتر از طرف دیگر در اینست که باوجود وحدت تماشاگر در هر سه مورد، هنرپیشه در یکی عکس و تصویر است و در دیگری انسانی بزرگ و بی‌من و شما. همینکه صدای هنرپیشه را با ضبط صورت بگوش تماشاگر برسانیم رابطه‌ای که باید میان صحنه و سالن تماشاچیان وجود داشته باشد، ضعیف و سست می‌گردد.

هیچ مانعی ندارد که از ضبط صوت استفاده کنیم اما تنها از ضبط صوت؟

تنها نفع ضبط صوت اینست که نویسنده و تهیه کننده نوشته را بتوانند لالک و مهر کنند. آن کدام نویسنده‌ای است که وقتی برای بار دوم نمایشنامه‌اش را می‌بیند آرزو نکند این یا آن جمله را دور بیندازد یا بیفزاید؟

سخن آخر اینکه «شهر قصه» زیبا بود اما فریب‌دهنده جذاب بود اما سطحی - تراژیکومیك بود اما نمایشنامه نبود. هرچه بود جنگی بود گوش‌نواز و دلنواز از کلام خوش و وزن خوش و بازی خوش و من دیدن آنرا به همه کسانی که می‌خواهند معنی همکاری و هماهنگی را در تئاتر ببینند پیشنهاد می‌کنم. باشد که بیژن و دوستانش از تحسین‌ها و تعریف‌ها غره نشوند و کار خود را کامل‌نشانند و از یگانگی و کوشش پیوسته دست برندارند.

ایرج زهری

یادداشت‌هایی در باره فرهنگ لغات عامیانه (بقیه)

از اصناف پیروان مذاهب مختلفه یعنی مسلمان و یهود و مسیحی و مجوس میباشد و این الوان منطبق است به آنچه در حدود ۱۳۰۱ مسیحی اتفاق افتاده که در آن تاریخ ملک ناصر محمدبن قلاون پادشاه مملوک مصری، رعایا و اتباع خود را که از ملل متنوعه مرکب بودند امر فرمود که عمامه خود را به الوان اربعه مذکور درآورند» (۹۳) و تردید آقای حکمت گویا بجا نباشد.

به گفته فخرالدین گرگانی در «ویس و رامین» «زرد سزای نابکاران» بوده است و هائری ماسه، اشاره به شوم و موهن بودن این رنگ در نزد مردم کرده است (۹۴) اثر Utter سوندی که در زمان نادرشاه به ایران آمده، نویسد، که: «در هیچ جای ایران ندیدم که گبرها به ظاهر شناخته شوند، به جز دریگانه ده گبرآباد، به نزدیکی اصفهان» (۹۵).

و «خاقانی در این بیت:

گردون یهود یا نه به کتف کبود خویش
آن زرد پاره بپسن که چه پیدا برفتند
آسمان را به جبود و خورشید را به
وصله زردی که جهودان در بعضی از بلاد اسلامی بر لباس می‌دوختند تا از مسلمانان متمایز گردند تشبیه کرده است» (۹۶).

در برهان قاطع آمده:

«عسلی - به فتح اول و ثانی برون کچلی، پارچه زردی باشد که جهودان به جهت امتیاز بر دوش جامه خود بدوزند، و بعضی جامه‌ای را گویند که مخصوص گبران است - و رتکی را نیز گویند که بیشتر فقیران هند و گبران بدان رنگ جامه پوشند» (۹۷).

درویل که در زمان فتحعلی شاه به ایران آمده نویسد:

«راهبان نسطوری لباس مردم عادی را برتن می‌کنند، گاهی در برخورد با راهبان انسان گمان می‌کند که با افراد مسلح کرد، روپرواست، چه راهبان نیز لباس کردی برتن کرده و سرا با مسلح براسب می‌نشینند. اینان از آن رو لباس عادی برتن می‌کنند که جلب توجه دشمنان را نکرده و ضمناً بموقع بتوانند از خود دفاع کنند» (۹۸).

بانو دیولافوا که در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمده نویسد:

«لباس یهودیان فارس همان لباس ایرانی است ولی موهای روی شقیقه را به شکل پریشانی در بناگوش نگاه داشته‌اند. زنان آن‌ها هم در موقع بیرون آمدن چادرهای آبی رنگ بسر می‌اندازند و اجازه ندارند که مانند زنان مسلمان روبند سفید استعمال نمایند و به همین جهت در معابر آزار می‌بینند و ناسزا میشوند» (۹۹). و در جای دیگر از کتابش نویسد:

«تقریباً هشت هزار نفر گبر در شهر یزد که معروف است به شهر روشنایی، و حومه آن

پراکنده هستند و بر طبق آداب و رسوم آیین قدیمی زردشت عمل می‌کنند و هم مذهبان هندوستانی هم به آنها در تاسیس مدارس کمک می‌کنند و نظر به نامه‌ای که علی داماد پیغمبر نوشته و توصیه کرده است که مسلمانان باید آنها را در تحت حمایت خود محفوظ نگاهدارند تا اندازه‌ای از آزار آنها برکنار هستند و اجازه دارند که اموات خود را تسلیم طیور شکاری نمایند. ولی نمیتوانند مانند زمان قدیم در هوای آزاد بعبادت پردازند و نباید سواره داخل شهر شوند و چون به مسلمانی رسند، پیاده می‌شوند و پس از عبور او دوباره سوار میشوند و از پوشیدن لباس بدون وصله ممنوع هستند» (۱۰۰). همو درباره یک خانواده زردشتی که در نقش رستم دیده، نوشته است:

«رئیس خانواده ملبس به لباس معمولی ایرانی است. با این تفاوت که لباسی از ماهوت خوب برتن دارد و در نهایت تمیزی است و با این که این لباس تازه دوخته شده، وصله ناهمرنگی در روی شانه آن دوخته شده است. مسلمانان با این وصله ناجور گبران را تشخیص می‌دهند» (۱۰۰).

پیر لوتی نویسد که در شیراز «یهودیان مجبورند یک نوع کلاه تاجی مخصوص استعمال کنند. این کلاه از پشت کردن تا سر آن‌ها را گرفته و به این وسیله شناخته میشوند» (۱۰۱). و نیز نویسد که در شیراز «زن‌های یهودی که حق ندارند روبند مسلمانان را بر چهره بگیرند و در همین حال نمیتوانند با صورت باز بیرون بیایند کاملاً روی خود را با نقاب سیاه پوشانده و صورت این‌ها را هم نمیتوان دید» (۱۰۱).

و «حمل‌های شیراز کاملاً (۱۰۲) یهودیانی هستند که موهایشان دراز است» (۱۰۳) و «حمل‌های یهودی بارها را به دوش کشیده ...» (۱۰۴).

در داستان شاهد شیراز می‌خوانیم:

«... در همان هفته جهیزیه فرنکیس خانم را آوردند، لباسی که بر تن حمل‌ها بود جلب توجه خسرو خان را کرد. قباهاشان از بالا تا پائین به شکل عمودی دورنگ بود. یک آستین و یک دامن زرد و دیگر آستین و دامن قهوه‌ای یا خاکستری بود. به خسرو خان گفتند: حملی شهر شیراز را یهودی‌ها می‌کنند و این لباس معمولی آن‌هاست که شناخته شوند» (۱۰۴).

از عبارت زیر، وضع لباس یهودیان در اواخر دوره قاجاریان تا اندازه‌ای روشن می‌شود: «مشیرالسلطنه با مظفرالدین شاه از تبریز به طهران آمد ... لباس مشیرالسلطنه به لباس یهودی‌ها مشابه بود، شلوار بارچه نخی نازک ولیغهدار، قباای قدک و سرداری بقه حسنی بایک شال روی قبا ...» (۱۰۵). براون نویسد:

«... در دو شهر یزد و کرمان است که گبرها اقلیت بزرگ را تشکیل میدهند و از حیث لباس از دیگران ممتاز و مجزی هستند یعنی همواره لباس زرد میپوشند و عمامه کوچک زردی برسر می‌گذارند ...» (۱۰۶).

میرزا صادق‌امیری (ادیب‌الممالک فراهانی) سروده:

تنگ نان وغیار قوم موسی

نگاه و بالش و مجموع کرده (۱۰۷)

آقای مینوی نوشته‌اند:

«زنار کمربندی است که ذمیان نصرانی در مشرق زمین به امر مسلمانان مجبور بوده‌اند داشته باشند، تا ایشان را از مسلمانان ممتاز سازد، چنانکه یهودیان مجبور بوده‌اند عسلی (وصله‌ای عسلی رنگ) برروی لباس خود بدوزند ...» (۱۰۸).

اعتمادالسلطنه نویسد:

«... ملا عبدالله نامی که در همدان مقتدا و پیشنماز است، حکم کرده بود که یهودی‌ها باید علامتی در لباس داشته باشند که با مسلمان‌ها فرقی داشته باشد. از آن جایی که یهودی‌های همدان زیاده از پنج شش هزار نفرند و در زیر حمایت انگلیس هستند، ایلچی انگلیس ظاهراً شکایت از ملا عبدالله کرده بود. ملا عبدالله را به طهران خواستند. اهل همدان تمام شوریدند شاه حکم کرده است شش هزار قشون به سرداری آقا بالاخان وکیل‌الدوله و دو نفر از صاحب‌منصب‌های اطریشی بروند همدان را قتل عام کنند. خداوند ان‌شاءالله عاقبت امور را خیر کند» (۱۰۹). کلنل کاساکوفسکی در یادداشت ۱۲۷هـ/۱۲۷ خورشیدی می‌نویسد:

«... مشکل بتوان علل انصراف شاه (= مظفرالدین شاه) را در حال حاضر بطور دقیق روشن نمود. اولین و مهم‌ترین علت البته اشکالات مالی می‌باشد. دوم - مسأله یهودیان است. یکی از مجتهدین بنام سیدریحان‌الله از شاه‌طلب نموده است که برای کلیه یهودیان علائم مشخصه‌ای تعیین نماید. بعد از مباحثات طولانی بالاخره یهودیان را به این کار وادار نمودند و آن‌ها اینک با برچسب‌های مخصوص «جماعت یهود» بیرون می‌آیند.

در این زمینه جداً شهرت یافته بود که گویا دولت ایران قصد دارد ارامنه و کلدانی‌ها بطور کلی همه غیر مسلمانان را وادار به نصب چنین علائمی بنماید. این شایعات در میان مردم ایجاد نموده و ممکن بود کار را به عواقب وخیمی بکشاند علی‌الخصوص با تزلزل و ناتوانی دولت ایران در حال حاضر ولذا جداً موجب تشویش شاه گردیده است» (۱۱۰).

داستان بکار بردن وصله از سوی اقلیت‌های مذهبی تا زمان مشروطه (۱۳۲۴ ق) کمابیش

به نیروی خود پایدار بود و از آن پس رفته رفته این جدایی از میان برخاست .
باز ، در مقدمه کتاب ، آقای جمالزاده نوشته اند :

«... سعدی فرموده :

بروینج نوبت بزین بردرت

که یار موافق بود بردرت

معنی «پنج نوبت زدن» را نمی فهمیم .
(س ۵۵ دیباچه)

در برهان قاطع زیر «نوبت» نویسد :

«نوبت - بروزن شوکت ، نقاره را گویند که در اوقات شب و روز نوازند [در اصل هنگام نقاره زدن و مجازا نقاره :

نه دیر باید تا شاه سازد از پی تو

سرای پرده ز خورشید و نوبت از کیوان
ازرقی

هروی «فرهنگ نظام» (حاشیه آقای معین) ۱۰
و آن در زمان سکندر سه نوبت بود ، بعد از آن چهار کردند ، و در زمان سلطان سنجر پنج نوبت شد به سبب آن که دشمنان سلطان جمعی را به جهت هلاک او نشانده سحر می کردند و سلطان روز به روز ضعیف و نحیف میشد . دانایان آن زمان به فراست دریافتند و فرمودند که غیر وقت نوبت باید زدن و آوازه انداختن که سلطان فوت شد و دیگری بر تخت نشست ، چنان کردند . چون ساحران شنیدند دست از کار و بار خود کشیدند و سلطان به حال خود باز آمد و آن را مبارک دانسته پنج نوبت مینواختند [: گرینج نوبت به در قصر میزنند - نوبت به دیگری بگذاری و بگذاری . سعدی شیرازی «مواظع سعدی» مصحح فروغی . ص ۷۴ . حاشیه آقای معین] ...
و باز ، آقای جمالزاده در مقدمه کتاب نویسند : «... سعدی ... میفرماید :

جور نثار و سرزنش اهل روزگار

با ما همان حکایت گاو و دهل زن است
و افسوس میخوریم که داستان گاو و دهل زن از خاطر ما محو و فراموش شده است .
(ص : ۵۵)

قزوینی نویسد : «مثل شتر نقاره خانه ازببورکخانه» است . نظیرش در سابق گاو دهل زن میگفته اند ، یعنی کسی که از بس معتاد به امری باشد دیگر از آن تعجب و یا تأثیری ندارد و مثل شتر نقاره خانه که از بس نقاره شنیده است دیگر از صدای آن رم نمی کند و بر همین قیاس شتر زنبورکخانه و گاو دهل زن یعنی گاوی که دهل را روی پشت او حمل میکرده اند و میزده اند .» (۱۱۲)

اگر هم تفسیر دانشمند قزوینی درست باشد در این عبارت طالب اف به معنایی دیگرکار رفته است که پیش از آغاز انتخابات به یکی از دوستانش نوشته بوده است :

«... اگر بنده را انتخاب نمایند سراز قدم نشناخته میایم ، اما عقیده من باز همان است که ایرانی و مجلس حکایت گاو دهل زن است» (۱۱۲)
واژه های دیگری هم در این فرهنگ معنی نشده و ما هم معنای آن هارا تاکنون نیافته ایم .
آن هارا در این جا میآوریم ، باشد که کسانی بدانند و یادآوری فرمایند :

بطاقی : بناقورک در آوردن : بن بقون : پختی زن ، پرتی ، پلاسه (۱۱۴) ، تایوق ، تر - خوردن ، تر ریزه ، توالو ، تودک ، تلیده [تلیده و خلیده] در قصص العلماء در شرح شهید ثالث آمده است) ، ته گلیمی ، تیردوش کشیدن ، تیر قلعه ، ته آجار ، جاورز ، خروپر ، چین شدن ، چولوتی نشستن ، دم پا ، دهن پادهنه ، دهن کچ ، زاپو ، سردش [مثلا گوشت سردش] ، کلچ ، کلک و کلک (۱۱۵) ، کلنجار (۱۱۶) ، لاپ اخنه کردن ، لرده ، لمشیر ، مال ذری ، کیب بیا ، منبول ، میل میل قاضی ، نهرهرت ، نیمه گله گوش ، واز نجول ، ماکر ، هتلمز ، هرکن پرکن ، و نکال (۱۱۷)

درباره «توش برداشتن» نیز که در «فرهنگ» معنی نشده به «فرهنگ عوام ، آمینی» ، نگاه شود .

۱ : پیغمبر دزدان ، چاپ باستانی پاریزی .
ص ۲۸۵ و ۲۸۹ .

۲ : آی گفنی (مجموعه شعر از افراسنه) .

۳ : کتاب تماشاخانه . علی نصیریان .

۴ : نیرنگستان . هدایت .

۵ : نگاه شود به : لغتنامه دهخدا . پ - پلاته . ص ۱۰ .

۶ : ماهنامه یفما . س ۴ . ش ۱ . مقاله دهخدا .

۷ : انتری که لوپیش مرده بود . صادق چوبک .

۸ : کتاب پیشین .

۹ : کلثوم نه نه (عقاید النساء) . چاپ کتابفروشی فردوسی . ۱۳۵۲ ق . ص ۱۶ .

۱۰ : لغتنامه : آ . ابوسعید . زیر : آله .

۱۱ : فرهنگ بهدینان . جمشید سروشیان ،

فرهنگ کرمانی . منوچهر ستوده .

۱۲ : برهان قاطع . چاپ معین .

۱۳ : حاجی بابای اصفهانی . چاپ تهران . ص ۲۲۳ .

۱۴ : یادداشت های قزوینی . ج ۶ ص ۱۰۱ .

۱۵ : سمک عیار . چاپ خانلری . ج ۱ ص ۸۸ .

۱۶ : مجله دانشکده ادبیات تهران . س ۱۳ .

ش ۴ . ص ۱۷۹ . مقاله مهدوی .

۱۷ : روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه .

چاپ افشار . ص ۷۰ و ۱۳۷ .

۱۸ : دیوان میرزا صادق امیری فراهانی

(ادیب الممالک) چاپ وحید . اشاره ادیب به بدرالدوله زن اعتضادالملک است .

۱۹ : دیوان البسه . قاری یزدی . استانبول

(غلطه) . چاپ میرزا حبیب اسپهانی .

۲۰ : منشآت قایم مقام . بکوشش جهانگیر

قایم مقامی . ص ۱۵ . آقای قایم مقامی نوشته اند «تکلیف در این جا پوشش نمده است» (ص ۴۰۴)

۲۱ : فرهنگ کرمانی . منوچهر ستوده .

۲۲ : نگاه شود به : نیرنگستان . هدایت ،

هانری ماسه : پندارها و آیین های ایرانیان (بفرانسوی) . ج ۱ ص ۴ - ۴۳ .

۲۳ : نگاه شود به : فرهنگ گیلکی . منوچهر ستوده . زیر «خاشوگیر» .

۲۴ : دیوان غرا المسمی به هاشمیه یا جنگ المهملات .

۲۵ : برهان قاطع . چاپ معین . متن و حاشیه ص ۶ - ۴۷۵ و ۵۴۲ از جلد یکم .

۲۶ : دیوان میرزا صادق خان امیری فراهانی . چاپ وحید . ص ۷۳۹ .

۲۷ : شرح زندگانی من . مستوفی . ج ۱ . ص ۴۲۷ .

۲۸ : ماهنامه ایران آباد . ش ۱۲ . اسفند ۱۳۳۹ . مقاله : تمدن کهنسال ایران .

۲۹ : یکی بود و یکی نبود . جمالزاده بخش (مجموعه کلمات عوامانه فارسی) .

۳۰ : روح ملت ها . ترجمه احمد آرام . زیرنویس ص ۸۴ .

۳۱ : حاجی بابای اصفهانی . چاپ تهران . ص ۱۵۵ .

۳۲ : کلیات اشعار و فکاهیات روحانی . ص ۳۵ .

۳۳ : ترانه های محلی : واژه های مصطلح در شیراز . گردآورده ابوالقاسم فقیری شیرازی .

۳۴ : لغات عامیانه فارسی افغانستان . ص ۱۸۹ .

۳۵ : تات نشین های بلوک زهرا . آل احمد . ص ۱۲۲ و ۱۴۳ .

۳۶ : سروته یک کرباس . جمالزاده . چاپ جیبی . ج ۱ . ح ص ۱۸۶ .

۳۷ : از یکی از مجموعه های شعر او که بدون تاریخ چاپ و جای چاپ انتشار یافته است رونویس شد .

۳۸ : فرهنگ بهدینان . جمشید سروشیان . ص ۶۵ .

۳۹ : فرهنگ کرمانی منوچهر ستوده . زیر واژه «چوری» ، و نیز نگاه شود به : برهان قاطع .

چاپ معین . زیر «چرا» ، «چل» و «چول» که همگی به معنی آلت مردی است .

۴۰ : فرهنگ بهدینان . سروشیان ، و نیز نگاه شود به : برهان قاطع . چاپ معین . ج ۲ ص ۶۷۰ .

۴۱ : نگاه شود به : داستان های امثال امیرقلی امینی . ص ۹ - ۱۲۶ .

۴۲ : برهان قاطع . چاپ معین . ج ۲ ، زیر «خلنج» .

۴۳ : حالت . نوشته میرزاحمد حسین ملكالكتاب . فراهانی . تهران . ۱۳۱۱ . ص ۷۳ .

۴۴ : برهان قاطع . چاپ معین . ج ۲ ص ۱۹۰۶ .

۴۵ : با استفاده از امثال و حکم دهخدا . ج ۲ ص ۱۰۵ و ۸۱۱ .

۴۶ : این سه بیت نقل شد از داستان منظوم «شیخ ابوالشیم بهایی» .

۴۷ : امثال و حکم درلهجه محلی آذربایجان . مجتهدی . ص ۱۴ .

۴۸ : سیاحتنامه ابراهیم بیک . زین العابدین مراغه‌ای . چاپ جدید ص ۸۴ .

۴۹ : فرهنگ روستایی . بهرامی . ص ۷۲۷ و ۷۳۸ .

۵۰ : نگاه شود به : ترانه های محلی . ابوالقاسم فقیری . بخش واژه های مصطلح در شیراز . ص ۱۴۶ .

۵۱ : فرهنگ کرمانی . منوچهر ستوده .

۵۲ : حاجی بابای اصفهانی . ص ۱۸۹ .

۵۳ : شاهد صادق . (بنقل از جلد دوم انتشارات فرهنگ عامه . مقاله : مثل های فارسی از شاهد صادق . ص ۳۵) . و نیز نگاه شود به : امثال و حکم دهخدا . ج ۱ ص ۲۶۴ .

۵۴ : کولی و زندگی او . یحیی ذکاء . ص ۲۵ .

۵۵ : استوارنامه عباس کیوان قزوینی . ص ۲۰ .

۵۶ : روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه . چاپ ایرج افشار . ص ۳۷۵ .

۵۷ : شرح زندگانی من . مستوفی . ج ۱ ص ۱۸۴ .

۵۸ : فرهنگ کرمانی . منوچهر ستوده .

۵۹ : علویه خانم . هدایت . ص ۲۸ .

۶۰ : آیین . حجازی . ص ۵۱۱ .

۶۱ : فرهنگ روستایی . ص ۱۰۹۹ .

۶۲ : فرهنگ بهدینان . سروشیان ، فرهنگ کرمانی . ستوده .

۶۳ : ترانه های محلی ... ابوالقاسم فقیری . ص ۱۴۸ .

۶۴ : طالب آباد . جواد صفی نژاد . ص ۱۴۷ .

۶۵ : فرهنگ بهدینان . ص ۱۴۴ .

۶۶ : بوف کور . هدایت . ص ۱۲۱ .

۶۷ : ترانه ها و فولکلور دامغان . محمدعلی طاهریا .

۶۸ : برهان قاطع . چاپ معین . ج ۲ ص ۱۹۰۶ .

۶۹ : فرهنگ روستایی . ص ۱۰۹۹ .

۷۰ : برهان قاطع . ج ۲ ص ۱۹۰۶ .

۷۱ : فرهنگ گیلکی . ستوده ص ۲۲۵ .

۷۲ : برهان . ج ۳ ص ۱۹۰۶ .

۷۳ : سایه روشن صادق هدایت . داستان زنی که مردش را گم کرده . ص ۶۹ .

۷۴ : سالنامه فرهنگ گلیانگان . سال تحصیلی ۴۲-۲ .

۷۵ : یکی بود و یکی نبود : مجموعه کلمات عوامانه .

۷۶ : مجله دانشکده ادبیات شیراز . س ۳ . ش ۵ . ص ۶۹ .

۷۷ : گزارش گویش های لری . علی حصوری . ص ۳۸ .

۷۸ : برهان . چاپ معین .

۷۹ : خارستان . قاسمی کرمانی . چاپ کرمان ۱۳۳۶ . ص ۲۵ و ۱۲۸ .

۸۰ : دیدنی ها و شنیدنی های ایران . دانشور . ج ۲ ص ۱۷۸ .

۸۱ : دیوان نسیم شمال . ج ۱ ص ۱۴۴ .

۸۲ : سرگذشت موسیقی ایران . روح الله خالقی . ج ۱ ص ۴۴۹ .

۸۳ : فرهنگ گیلکی . ستوده . ص ۸۰ .

۸۴ : دارالمجانبین . چاپ جیبی . ص ۱۱۲ .

۸۵ : فرهنگ گیلکی . ص ۲۵۲ .

۸۶ : آدم های ما . (داستان) . پرتو اعظم . ص ۴۱ .

۸۷ : سازمان های تمدن امپراتوری اسلام . ترجمه فخرالدین طباطبائی . ص ۹-۲۸ ، این کتاب بنوشته ماهنامه پیام نوین (ش ۲ س ۴) ، اردیبهشت ۱۳۲۷ (ص ۱۹۸) ترجمه و تصرفی است از کتاب *La Civilisation musulmane* اثر ستانیسلاس گویار S. Guyard

۸۸ : برهان قاطع . چاپ معین متن و حواشی .

۸۹ : مزدینا و ادب پارسی . تالیف محمد معین . ج ۱ . ص ۲۳ دیباچه .

۹۰ : تاریخ مغول . عباس اقبال . ص ۲۶۰-۲۵۹ (نقل با حذف) .

۹۱ : نوشته های پراکنده ، صادق هدایت . گردآورده حسن قائمیان . ص ۵۰۵ .

۹۲ : نامه تنسر . چاپ مینوی . ص ۲۳ .

۹۳ : هزار و یک شب . ج ۱ . دیباچه . ص «کا» .

۹۴ : پندارها و آیین های ایرانیان (ب-فرانسوی) . هانری ماسه . ج ۱ ص ۹۴ .

۹۵ : سفرنامه اثر (بنقل از دیباچه پورداود بر «فرهنگ بهدینان» . ص ۱۵) .

۹۶ : در قلمرو سعدی . علی دشتی . ج ص ۱۰۹ .

۹۷ : برهان . چاپ معین . ج ۳ .

۹۸ : سفرنامه دروویل . ترجمه جواد محیی . ص ۱۲۱ .

۹۹ : سفرنامه بانودیولافوا . ترجمه فرهوشی . ص ۴۳۰ .

۱۰۰ : پیشین . ص ۳۹۹ ، ۳۹۸ .

۱۰۱ : بسوی اصفهان . ترجمه بدرالدین کتابی . ص ۸۸ ؛ ۷-۹۶ ؛

۱۰۲ : ظاهراً به جای «کامل» باید «همگی» یا «همه» ، باشد و در ترجمه گویا مسامحه ای شده باشد .

۱۰۳ : کتاب پیشین . ص ۶۷ ؛ ۱۰۲-۲ .

۱۰۴ : شاهد شیراز (داستان) . خانمک ساسانی .

۱۰۵ : ازماست که برماست . ابوالحسن بزرگ امید . ص ۱۹۹ .

۱۰۶ : یک سال در میان ایرانیان . ترجمه منصوری . چاپ جیبی . ج ۱ ص ۱۴۳ .

۱۰۷ : دیوان ادیب الممالک فراهانی . چاپ وحید . ص ۷۲۹ .

۱۰۸ : نو روزنامه . چاپ مینوی . تعلیقات ص ۱۲۳ .

۱۰۹ : روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه . چاپ ایرج افشار . یادداشت ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰ ق ، ص ۹۶۵ .

۱۱۰ : خاطرات کلنل کاساکوفسکی . ترجمه عباسقلی جلی . ص ۲۰۵ .

۱۱۱ : درباره «نوبت» ، نیز نگاه شود به : تاریخ هفتادساله پلیس ایران ، پاشالواء مختاری

ص ۱۱ ؛ مینو در (یا : باب الجنه) . گلریز .

ص ۷۶۱ ؛ یادداشت هایی یاز زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه . معیر . ص ۱۵-۱۴ ؛ شرح

زندگانی من . عبدالله مستوفی ، ج ۱ ص ۳۹۷ و ۴۰۰ ؛

سفرنامه تاورنیه . ترجمه فارسی . ص ۷۰ و ۳۹۰-۱ ؛

سفرنامه دیولافوا ترجمه فارسی . ص ۲۸۹ ؛

روزنامه اطلاعات شماره مخصوص ده هزار . سال ۱۳۳۸ . ذیل سال ۱۳۰۵ .

۱۱۲ : یادداشتهای قزوینی . بکوشش ایرج افشار . ج ۸ ، ص ۳۲۷ .

۱۱۳ : سوادویباض . ایرج افشار . ص ۲-۵۲

۱۱۴ : در برهان قاطع «پلاسک» بروزن تبارک ، به معنی فلاکت و نکبت آمده است .

۱۱۵ : گویا به معنی دوز و کلک باشد .

۱۱۶ : کلنجار رفتن با کسی : یعنی جدل کردن با کسی و سرسبز او گذاشتن .

۱۱۷ : شاید = ولنگار .

خصلت وامها و سرمایه‌گذاری (بثیه)

دریافت داشته است ، جمعا ۴۸۶۴ میلیون دلار بوده است ، در همین مدت ایران بابت اقساط قروض پیشین خود به کشورهای پیشرفته غرب ۳۳۴۱۱ میلیون دلار پرداخته است و نیز ۹۶۵ میلیون دلار بهره وامهای گذشته را داده است . بدین ترتیب در طی شش ساله مذکور ایران مجموعا ۴۳۰۶۶ میلیون دلار بابت اقساط و بهره سنگین وامهای خود پرداخته است - در حالی که آنچه دریافت داشته ، تنها ۴۸۶۴ میلیون دلار بوده است به عبارت دیگر ، در حقیقت ایران در طی شش سال مذکور ، بطور متوسط هر سال فقط ۹۳ میلیون دلار دریافت داشته است و همچنانکه میدانیم این رقم در برابر عوارض طرحهای عمرانی ایران و بودجه سالانه کشور ما ، رقمی نیست که زیاد موثر افتد .

اما سخن بدینجا ختم نمیشود و باید روی دیگر سکه را نیز دید :

بر اساس تخمین بانک مرکزی ایران ، روابط نامساعد بازرگانی بین کشور ما و کشورهای پیشرفته - که این روابط خود کم و بیش ناشی از کمکها و «وامها»ی ممالک پیشرفته است - موجب شده است که در طی سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۴۴ معادل ۳۲۶ میلیون دلار بر موازنه پرداختهای ایران تحمیل شود چنانکه معلوم است زبان این وضع نه تنها از طریق وامها و سرمایه‌گذاریهای خارجی جبران نشده ، بلکه وضع خروج خالص وام و سرمایه نیز در مدت مذکور ، معادل ۲۳۱ میلیون دلار در موازنه پرداختهای ایران اثر منفی گذاشته است . در عین حال بر اساس آنچه از طرف مقامات رسمی کشور عنوان شده ، در برخی موارد ایران مجبور شده است برخی از اجناس خود را ارزانتر از هزینه تولید آنها به کشورهای صنعتی بفروشد - به عبارت دیگر قسمتی از منابع میهن ما بلاعوض به ممالک پیشرفته داده شده است .

همچنانکه میدانیم به‌طور کلی وامها و کمکهای ممالک پیشرفته اغلب مشروط است . و شرط نخست آنکه این وامها و کمکها صرف خرید کالا از ممالک پیشرفته شود .

آمار منتشره از طرف مقامات رسمی اقتصادی ایران نشان میدهد که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۶ شاخص بهای کالاهای وارداتی ایران ۱۳۵ درصد افزایش یافته است - در صورتی که شاخص بهای کالاهای صادراتی کشور مثلا در سال ۱۳۵۰ به ۹۷٫۵ درصد تقلیل یافته است و از سوی دیگر افزایش بهای کالاهای وارداتی ، افزایش هزینه زندگی را در کشور ما سبب گردیده است .

بدین ترتیب می‌بینیم آنچه کشورهای پیشرفته غرب به عنوان وام و کمک و سرمایه‌گذاری به کشور ما آورده‌اند تقریبا هیچ بوده است در حالی که ما تاوان بسیار گرانی برای ره‌آورد پیشرفته‌ها به کشور خویش پرداخته‌ایم . در همین حال می‌بینیم که سرمایه‌گذاریهای ممالک پیشرفته در کشورهای در حال رشد و تلاشهای دیگر امپریالیسم جهانی سبب شده است که بورژوازی ملی کشورهای در حال رشد ، به بورژوازی کمپردار - یعنی سرمایه‌دارانی که دلال و واسطه آب کردن تولیدات ممالک پیشرفته هستند ، بدل شده است و اقتصاد دلالی جانشین اقتصادی امیل ممالک در حال رشد شده است . و امپریالیسم که روزی بر فئودالهای ممالک در حال رشد اتکا میکرد اکنون دیگر بورژوازی کمپردار در این ممالک را جانشین فئودالیسم میدانند . بورژوازی کمپردار که حیاتش وابسته به وابستگی کشور خود به ممالک صنعتی است ، ناسالم‌ترین و ارتجاعی‌ترین طبقات اجتماعی کشورهای در حال رشد است .

بورژوازی کمپردار کشورهای در حال رشد ، از داخل به تزلزل اقتصاد کشورهای خودی دست می‌زنند و از وجود اقتصادی امیل و قابل اتکا جلو می‌گیرند و بدین ترتیب این بورژوازی ، بندهای وابستگی و اسارت کشورهای در حال رشد را استحکام بیشتری می‌بخشد و پیشرفت ممالک در حال توسعه را ترمز میکند .

ما در شماره های پیشین درباره بورژوازی کمپردار ممالک در حال رشد به تفصیل سخن گفته‌ایم و ماهیت ارتجاعی و ناسالم آنها عیان کرده‌ایم و بدین جهت از تکرار گفته‌ها اجتناب میکنیم و بحث را درباره نحوه سرمایه‌گذاری ممالک پیشرفته در کشورهای در حال رشد ادامه خواهیم داد .

بود . در سال ۱۹۶۴ ، یعنی سه سال بعد ، به ۶۱۸ میلیارد دلار افزایش یافت یعنی ۵۵ برابر شد - در حالی که در طی همین دوران سه ساله ، رشد تولیدات صنعتی آن کشور تنها ۲۸٫۵ درصد افزایش یافته بود . به عبارت دیگر ، الاخری نسبت افزایش درآمد ایالات متحده به رشد تولیدات صنعتی آن کشور به بیش از هفتده برابر رسید .

این افزایش درآمد کلان چگونه بدست آمده ، در حالی که رشد تولیدات صنعتی ایالات متحده یک هفدهم آن بوده است ؟ بی‌تردید هیچگونه وضع خارق‌العاده و ماوراءالطبیعه‌ای وجود نداشته است ؛ افزایش درآمد بی‌سابقه مذکور ، از طریق جذب امکانات انسانی و تحت‌الارضی ممالک در حال رشد عملی گردیده است .

باید توجه داشت که کشورهای پیشرفته در کار تحمیل حودهای کلان به شکلی همه‌جانبه عمل میکنند . از المثل ، همچنانکه میدانیم جریان مداوم گریز اندیشه‌ها از کشورهای کم‌رشد به ممالک صنعتی به‌طور مداوم ممالک کم‌رشد را در تنگنای بازهم بیشتر نیروی انسانی متخصص و پرورش‌یافته قرار میدهد . بر اساس محاسبات انجام یافته ، در طی سالهای اخیر ایالات متحده امریکا از طریق جاب متخصص از کشورهای دیگر ، بیش از چهار میلیارد دلار صرفه‌جویی کرده است - به عبارت دیگر اگر اندیشه ربئی وجود نداشت آن کشور مجبور بود در طی مدت مذکور بیش از چهار میلیارد دلار برای پرورش متخصصان عالی خرج کنند تا از لحاظ نیروی انسانی متخصص در مضیقه نماند . ولی بدون دیناری خرج ، ایالات متحده نیروی انسانی متخصص کشورهای در حال رشد و برخی از کشورهای اروپائی را در اختیار گرفت و متخصصان عالی مورد نیاز خویش را به خرج دیگر کشورها تامین کرد .

آمار نشان میدهد که تعداد متخصصان کشورهای کم‌رشد که به کشورهای های صنعتی کشانده شده‌اند ، بیش از تعداد متخصصانی است که کشورهای پیشرفته به ممالک در حال رشد گسیل داده‌اند و تازه کارشناسان و متخصصان کشورهای پیشرفته در ممالک در حال رشد چه میکنند ؟ این متخصصان عملا واسطه‌ها و زمیندسازهای ممالک پیشرفته در سرزمینهای عقب‌افتاده هستند ؛ نبض اقتصاد این ممالک را در دست میگیرند و سرزمینهای در حال رشد را از پیشرفت باز میدارند و این سرزمینها را بازار بی‌غل و غشی برای مصرف تولیدات ممالک پیشرفته میسازند و زمینه مساعدی برای گریز اندیشه‌ها ، فرار سرمایه‌ها و تولید مواد خام در سرزمینهای کم‌رشد فراهم میسازند و بدین ترتیب به حساب راشیتیسیم اقتصادی ممالک در حال رشد ، اقتصاد ممالک صنعتی را بارورتر کرده ، آب به آسیاب امپریالیسم بین‌المللی می‌ریزند .

« چتربولز » معاون پیشین وزارت امور خارجه ایالات متحده ، جندی پیش در طی مقاله‌ای در جریده « نیوزلیدر » نوشت :

« اگر دست ایالات متحده از آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین کوتاه گردد ، این کشور با یک تجزیه عظیم سیاسی و اقتصاد روبرو خواهد شد . اگر ما تنها به نیروی خویش اتکاء کنیم ، نخستین ضررش این خواهد بود که از تمام مواد خام اصلی مانند منگنز ، قلع ، روی و کائوچو محروم شویم و بزودی به یک کاروان عقب مانده از قافله آینده بدل گردیم » :

رابطه ممالک پیشرفته با ایران چگونه بوده است ؟

ممالک پیشرفته ، ایران را به مثابه کشوری در کادر ممالک در حال توسعه می‌شناسند که در عین حال برخلاف بسیاری از ممالک در حال توسعه ، از درآمدی عظیم از منابع تحت‌الارضی خود و خاصه درآمد نفت بهره‌مند است .

بدین جهت کشورهای پیشرفته و امپریالیسم بین‌المللی ، به ایران با نظری خاص مینگرند و در روابط تجاری خود با ایران ، چه در مورد نفت و چه در مورد دیگر کالاهای آنها و تنها سود خود را در پیش نظر دارند و مصالح و منافع ملی ما را به هیچ میگیرند .

وامهائی که ایران گرفته چگونه بوده است ؟

از سوی دیگر در طی شش ساله اخیر (از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷) وامهای دراز مدتی که ایران از کشورهای پیشرفته غرب و سازمان‌های بین‌المللی

مسابقه نمایشنامه نویسی

سازمان جشن هنر با گاهی همه نمایشنامه نویسان

میرساند که از هم اکنون میتوانند برای شرکت در مسابقه سال آینده نمایشنامه های خود را بفرستند.

هدف اصلی از این مسابقه مانند سال گذشته کشف استعداد های ناشناخته در گوشه و کنار مملکت و برانگیختن شوق تئاتری در میان همه کسانی است که بنوعی بکار تئاتر دلبستگی دارند این نمایشنامه ها در شورای نمایش بررسی خواهد شد.

علاقه مندان میتوانند تا تاریخ اول اسفندماه

۱۳۴۷ نمایشنامه های خود را بدفتر سازمان جشن هنر ارسال دارند نتیجه مسابقه تا تاریخ پانزدهم فروردین اعلام خواهد شد.

برای مزید اطلاع باستحضار میرساند که داوران

شورای تئاتر جشن هنر ۱۳۴۸ همان داوران مسابقه ۱۳۴۷ خواهند بود.

شرایط مسابقه :

۱- هر نفر میتواند حداکثر با دو نمایشنامه

در مسابقه شرکت کند.

۲- مدت اجرای هر نمایشنامه باید حداقل صد دقیقه و حداکثر ۱۵۰ دقیقه باشد و یا مدت اجرای مجموع نمایشنامه های هر شرکت کننده بدو ساعت برسد.

۳- تعداد شخصیت های نمایش از ۲۵ نفر تجاوز نکند.

۴- جایزه ها بشرح زیر است :

جایزه ممتاز

جایزه اول

جایزه دوم

جایزه سوم

۲۵ هزار تومان

۷ هزار تومان

۵ هزار تومان

۳ هزار تومان

تلویزیون ملی ایران دو نمایشنامه چهارم و پنجم را خواهد خرید.

نمایشنامه های برنده (۴ نفر اول متعلق به سازمان جشن هنر خواهد بود) .

پیکان مروارید

هدیه ای جالب برای

ملت ایران

حداکثر وام بانک رهنی افزایش پیدا میکند

مدیر عامل بانک رهنی در سمینار روسای بانک اعلام داشت :

ساختمان خانه های کوچک غیر بهداشتی و بدون استحکام بزیان کشور است .

روز شنبه دومین سمینار روسای شعب بانک رهنی ایران در اداره مرکزی بانک رهنی افتتاح شد .

آقای بهنیا رئیس هیات مدیره و مدیر عامل بانک رهنی در این جلسه نطقی باین شرح ایراد نمود :

از اینکه دعوت بانک رهنی ایران را قبول فرموده و در این جلسه افتتاحیه دومین سمینار روسای شعب بانک رهنی ایران شرکت فرموده اید ممتنانه از طرف هیئت مدیره و کلید کارکنان بانک تشکر مینمایم . کارکنان بانک رهنی ایران که تنها موسسه اعتباری دولتی برای کمک به امر مسکن است بخوبی به اهمیت وظایفی که به عهده آنان گذارده شده و از نقشی که در راه تحقق هدفهای انقلاب سفید و مخصوصا در راه تامین مسکن برای هر خانواده ایرانی باید ایفا نمایند واقف می باشند .

کارکنان بانک میدانند که اگر در گذشته تنها به پرداخت وام آنها بمبالغ کوچک که مجامع عمومی مقرر داشته و دریافت اقساط مبادرت مینمودند اکنون باید در راههای مختلف و متنوع از قبیل فعالیت در اجرای مقررات پس انداز مسکن و تاسیس و بکار انداختن شرکت های تعاونی مسکن و تاسیسی و نظارت شرکت های پس انداز و وام مسکن و تشویق آپارتمان سازی در شهرها و غیره گام بردارند و از امکاناتی که قانون تشویق پس انداز مسکن برای فعالیت های جدید به وجود آورده حداکثر استفاده را در امر تهیه مسکن بنمایند .

این تنوع فعالیت ها نسبت به گذشته طبعاً مسائل جدیدی را مطرح میکنند که روسای ادارات و شعب و کارمندان باید آمادگی کافی برای مواجهه با آن داشته باشند و از جمله اقداماتی که در راه نیل به این آمادگی انجام میشود یکی همین سمینار است .

تقلیل شکایات

عامل مشوق بانک در تشکیل سمینار دوم نتایج نیکویی بود که از سمینار اول گرفته شد و بسیاری از مشکلاتی را که زائیده تعدد دستورات و بخشنامه های اداری صادر در طول سنوات و تغییرات مختلف شعب از این دستورات بود از بین برداشت و در نتیجه سرعت عمل بیشتری در کار رسیدگی و پرداخت وامها و وصول اقساط معوقه و غیره مشاهده گردید و شکایات مشتریان از شعب بانک به حداقل رسید و این خود نشان داد که سطح کارائی روسای شعب و سایر کارمندان بر اثر آن سمینار افزایش محسوسی حاصل کرد و اصل اساسی انقلاب اداری که سرعت عمل توأم با دقت در رسیدگی به تقاضاها و پرداخت وام پاسخ صریح و روشن به ارباب رجوع می باشد در این بانک بموقع اجرا گذارده شد و نتیجه همین فعالیت ها بود که اطمینان مردم بدستگاه جلب شد و حجم پس اندازها افزایش حاصل کرد .

بطوریکه در برنامه این سمینار ملاحظه میفرمایند این بار مخصوصا با مسائل اساسی دیگری که عبارت از نقش پس انداز در تامین مسکن نقش آمار در برنامه ریزی طویل المدت شرکت های تعاونی مسکن شرکت های پس انداز و وام مسکن و مسائل مربوط بمدیریت که آشنائی با آنها برای روسای شعب ضرورت تام دارد توجه شده است و مسئولان بانک امیدوارند که از این سمینار هم مانند سمینار قبلی نتایج مطلوب حاصل شود تا روسای شعب آمادگی کافی در انجام وظائف جدید خود تحصیل نمایند .

* امکانات مالی

مطلب اساسی که ذکر آن در اینجا بی مناسبت نیست این است که سرمایه و امکانات مالی بانک بهیچوجه متناسب با برنامه ها و وظائف جدید نیست زیرا :

بانک هیچوقت نتوانسته است مانند موسسات مشابه در سایر کشورها باصلاح با باجه باز عمل کند و به تمام تقاضاها ترتیب اثر دهد .

مبالغی که بنا بتجویز مجمع عمومی بانک بعنوان حداکثر مبلغ وام تعیین شده غیر کافی است و مخصوصا مانع از استفاده از وام در بلوکه های آپارتمانی می شود ولی افزایش آن که در اولین مجمع عمومی تقاضا خواهد

شد باید توأم با افزایش امکانات مالی بانک باشد تا بزیان متقاضیان طبقه کم درآمد تمام نشود .

طبق نیت اولیه دولت اعلیحضرت رضاشاه کبیر بنیان گذار بانک رهنی ایران که در مذاکرات مجلس شورای ملی در موقع تصویب قانون تاسیس بانک منعکس است و روش ناشی از آن که تا سه سال قبل ادامه داشته بود بانک عرسال به سرمایه افروخته می شده است ولی در حال حاضر این مبالغ به وزارت دارائی پرداخت می شود و چون هزینه های بانک طبعاً عرسال روبه افزایش است واضح است که پرداخت سود سبب تضعیف بنیه مالی بانک می گردد .

نتیجه عمل بانک طبقه کم درآمد با تحمل محرومیت فراوان در قطعه زمین کوچکی که غالباً ۱۰۰ متر مربع هم نمی شود خانه محقری بدون رعایت شرایط استحکام و بهداشت با دریافت وام از بانک احداث می کنند بضرر آن طبقه و هم به زیان کشور میباشد زیرا سرمایه هایی که در این راه مصرف می شود در واقع بهدر رفته است ولی واضح است که تا دولت راه حل بهتری را نظیر آنچه که در سایر مماتک اجرا شده برای رفع مشکل مسکن طبقات کم درآمد که قدرت پس انداز ندارند به مرحله اجرا در نیآورد بانک رهنی ناگزیر از ادامه کمک خود میباشد و جادارد که هرچه زودتر تصمیمات لازم در کادر يك برنامه جامع تامین مسکن برای این طبقه از اجتماع اتخاذ گردد و مبالغ کافی تخصیص داده شود .

● سرمایه غیر کافی

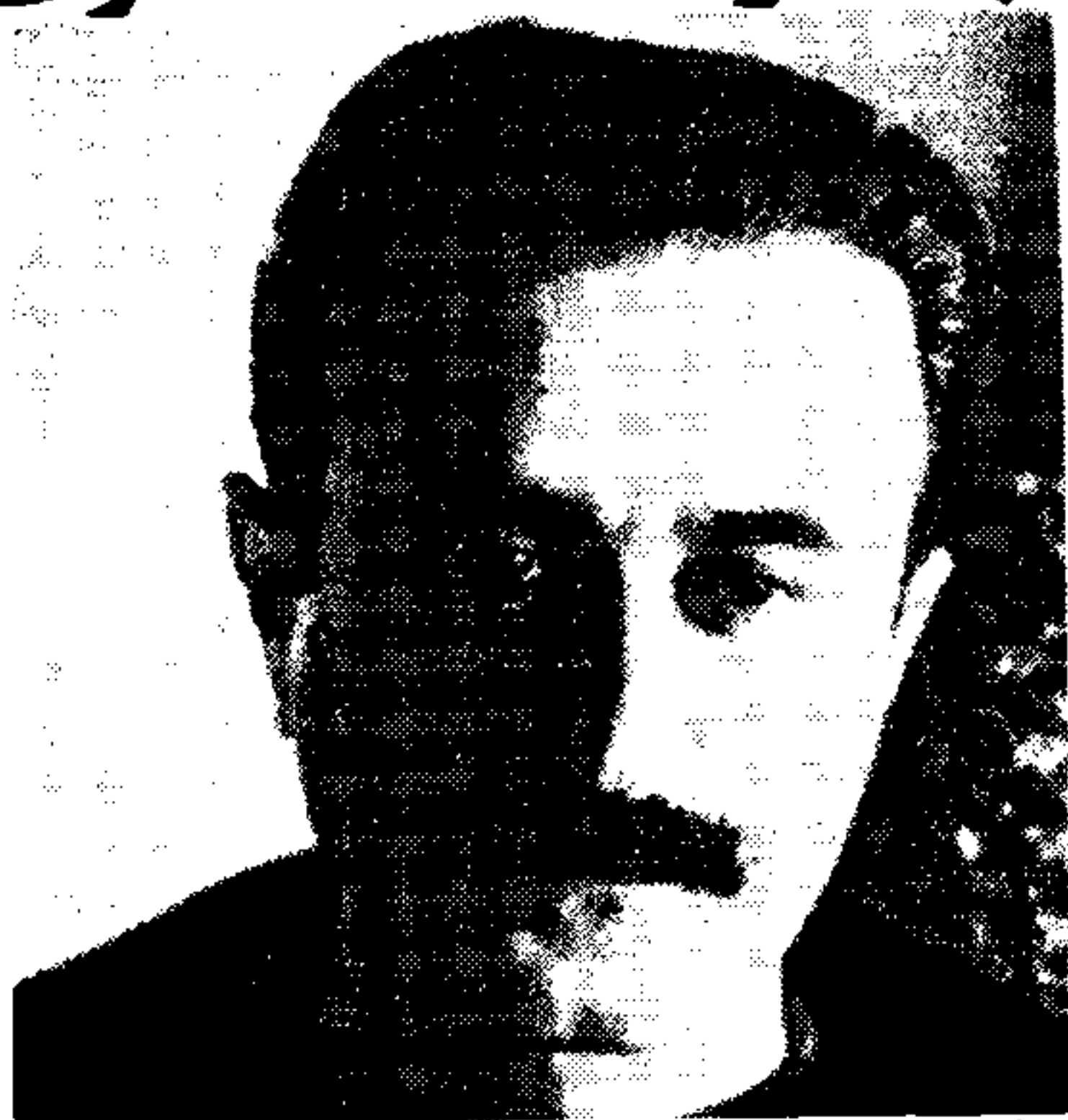
وظیفه بانک رهنی ایران این بوده است که دامنه فعالیت خود را بحدائق به تمام مناطق شهری کشور گسترش دهد تا تمام افراد جامعه ایرانی که دارای حق مساوی در استفاده از تسهیلات دولتی هستند بتوانند از کمکهای این بانک برخوردار شوند متأسفانه در اثر عدم تکافو ممکنات مالی این منظور عملی نشده و با وجود فعالیتی که در سالهای اخیر برای تاسیس شعب جدید بعمل آمده بسیاری از شهرهای بیش از ده هزار جمعیت هنوز فاقد شعبه یا نمایندگی می باشند و سرمایه شعب موجود غالباً غیر کافی است . بانک رهنی ایران که يك بانک تخصصی است و جز در مورد مسکن فعالیتی ندارد در حال حاضر در مورد جلب پس اندازها و سپرده ها مشمول تصمیمات شورای پول و اعتبار برای بانکهای تجارتي می باشد و حال آنکه طبع کار این بانک که پرداخت وامهای طویل المدت با بهره نسبتاً نازل است اقتضاء می کند که فعالیت آن براساس يك برنامه طویل المدت جلب پس انداز های کوچک و تامین مسکن پایه گذاری شود و همانطوریکه قانون پیش بینی نموده از مقررات خاصی که نتیجه آن امکان جلب پس اندازها و سپرده ها به مقدار کافی باشد برخوردار گردد . ولی متأسفانه این قسمت از قانون از طرف مقامات ذیربط مسکوت مانده است .

چون توفیق شرکت های تعاونی مسکن که بانک در آستانه تاسیس آنها می باشد و شرکت های وام پس انداز مسکن که قریباً به مرحله عمل در می آیند مستلزم این است که در سالهای اول تاسیس از کمک مادی کافی برخوردار شوند تا بتوانند نقش موثری را در جلب اطمینان مردم و سوق دادن پس اندازها بطرف خانه سازی ایفا کنند ، لذا لازم است در ایران هم از سایر منابعی که دولت و بانکها و شرکت های بیمه و غیره در اختیار دارند و در سایر کشورها به محرف کمک بفعالیت های خانه سازی می رسد برای تقویت بنیه شرکت های مذکور و اجرای يك برنامه وسیع و جامع خانه سازی استفاده شود و از فعالیت های اختصاصی دستگاهها و موسسات که جنبه تبعیضی دارد و تاثیر سوء می کند از طرف دولت جلوگیری بعمل آید .

قول کارکنان بانک

مشکلاتی که ذکر شد با توجه مخصوصی که به مسئله مسکن بطور اعم و فعالیت بانک رهنی بطور اخص مبذول می شود پوشیده نیست و مسلماً اقدامات لازم برای برطرف کردن موانع و مشکلات و اتخاذ سیاست جدید و تهیه يك طرح جامع تامین مسکن با توجه به عوامل اقتصادی و اجتماعی و افزایش سالانه درآمد ملی که امکانات بیشتری را در دسترس قرار میدهد صورت خواهد گرفت و این جانب از طرف کلیه کارکنان بانک قول صریح میدهم که در کادر چنین برنامه ای وظایف خود را بنحو احسن انجام دهند و ۷۳ با فعالیت خود در تحقق بخشیدن به تامین مسکن که یکی از هدفهای انقلاب مقدس می باشد مراتب رضامندی خاطر خطیر ذات مبارک ملوکانه را فراهم آورند و بدین سبب مفتخر و مباهی گردند .

شب شعر «محمد زهری»



ساعت ۷ بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۰ آبان ماه در گالری روزن گروه بیشماری از شاعران و شعر دوستان جمع بودند ابتدا اسماعیل شاهرودی (آینده) به معرفی محمد زهری پرداخت.

سپس محمد زهری شعر «آدمک» را (که قبلاً در نگین چاپ شده است) قرائت کرد و آنگاه شعرهای «زمین سوخته» و «به فردا» و «دلم تنگ است» را از نخستین کتاب خود بنام «جزیره» خواند.

بعداً نصرت رحمانی پشت تریبون آمد و شعرهای «نامزد» و «زائران شهید» و «گلایه» را از کتاب «گلایه» خواند.

پس از انتراکت - یدالله رؤیانی شعر «فانچ» را از زهری قرائت کرد. مجدداً خود زهری به خواندن شعر پرداخت و شعرهای «آزار تنهائی» و «اشارت» و «اناقهای خاموش» را خواند، آنگاه حاضران از او خواستند که شعر «خون گوارا» را بخواند و او نیز اجابت کرد.

در این هنگام احمد شاملو به پشت تریبون آمد و شعر «باز گریانم» را از زهری خواند. آنگاه حاضران از نصرت رحمانی تقاضا کردند که شعر «نامرد» را مجدداً قرائت کند. او نیز پس از خواندن شعر «نامرد» شعر «شهر خالی نیست» را قرائت کرد.

آنگاه اسماعیل شاهرودی نیز شعر «پابند» را از زهری خواند. و در ساعت ۹ پس از تشکر زهری از دوستان شاعر خود و تشکر رویائی از حاضران مجلس جلسه شعر خوانی پایان یافت. فیلمی که از این جلسه تهیه شده بود در تلویزیون ملی ایران به نمایش درآمد. نکته جالب در این برنامه پیوند دوستانه شاعران امروز است که صمیمانه در بزرگداشت یکدیگر می‌کوشند. و این صمیمیت در این جنجال روزافزون دست بقلمان غنیمت است.

شماره مسلسل ۴۳

نگین - سال چهارم - آبانماه ۱۳۴۷

مدیر و صاحب امتیاز:

دکتر محمود عنایت

طراحی و تنظیم صفحات از فرشید مثقالی

نشانی مجله خیابان پهلوی - روبروی کاخ مرمر -

کوچه عدل شماره ۵۴ - تلفن ۶۶۴۷۹

آبونمان سالیانه ۲۴۰ ریال

برای خارج باضافه مخارج پست - چاپ کیهان

شماره های گذشته «نگین» را از کتابفروشی

سیهر (شاه آباد) اول خیابان ملت تهیه فرمائید

گالری بروجنی (بقیه)

نقاش را در ارائه تکنیک و سبک خاص خود با قدرتی شگرف نمایشگر بود.

کارهای جالبی دیدیم از بهرام عالیوندی که سخت استتیک دارد - اثری داشت در زمینه تاپیری «بافت تلیم» ملهم از مینیاتورهای معاصر. در تابلوهای دیگرش بنوعی کلاسیسم گرایش داشت که بتجربیدی عرفانی می‌انجامید. ولی درهمه پرده‌هایش شکوه صلابت و پختگی قلم نقاش کاملاً جلب توجه میکرد. امید است که این امتیاز در آینده او را به بیراهه سوق ندهد.

بعد به غرفه‌ای وارد شدیم که کارهای حفیظی را در آن به تماشا گذاشته بودند تنها حسن کار حفیظی در اینست که باکمال حوصله بتجربه رنگها پرداخته، چنانکه همه تابلوهای این نمایشگاهش حاوی تجربه رنگ سبز بود.

و بالاخره بحسن ختام به آثار عباس معیری رسیدیم که از يك روال طبیعی و منطقی برخوردار بود و از این جهت از کارهای ممتاز نمایشگاه بشمار میرفت. تابلوهای او نیز بدو دسته تقسیم میشد:

گچ‌بری‌ها و تابلوهای رنگ روغنی. در گچ‌بری‌هایش صرفاً از طرحهای ایرانی بخصوص طرحهای دوره صفوی و قاجار الهام گرفته بود و ناحدودی خوب و برجسته مینمود. اما کارهای رنگ و روغن او از غنای والایی برخوردار بود. بخصوص وقتی تاریخ تقدم و تاخر تابلوها را از او جویا شدیم بیک مسیر کاملاً دقیق و مشخص از فیگوراتیو بسوی سور رئالیسم و آبستره برخورد کردیم. معیری نیز رنگ «سبز» را بتجربه فراخوانده است اما این تجربه با آگاهی پختگی و دقت تمام انجام میگیرد. چرخشها و حرکت ماهرانه و محکم قلم‌مو حکایت میکرد از اعتماد بنفس سرشار نقاش در راهی که پیش داشت. در گفتگویی که باهم داشتیم میگفت برنکبای لطیف عشق میورزد. و هنگامی که از گرایش او به سور رئالیسم و آبستره پرسیدیم پاسخ داد. من سوژه‌هایم را از میان طبیعت برمیگزینم کارهای من همه فیگوراتیو هستند و بصورت طبیعی خود همانطور که در طبیعت هستند. و هنگامیکه ما مقایسه‌ای کردیم بین دو تابلوی زن مینیاتوری و پرده آمیزش او، معیری گفت هیچ استبعادی ندارد که بسوی آبستره کشیده شود. لذا درباره رابطه متن آبستره کارهایی با پرسناژهای جبهه تابلو سؤال کردیم وی شدت این ارتباط را متذکر شد و گفت که بعقیده او فرم بایستی در فضای خاص خودش بوجود آید. و فضا فرم را تحکیم و تکمیل کند. معیری بگمان ما نقاشی است صادق و صمیمی وی بکاوشی مستقل از دیگران همت نهاده و از ظواهر برمیآید که او رااد صحیحی برای ادامه کند و کاو خویش جسته است.

این شایستگی در او هست که پرکننده خلاء کور نقاشی دیار ما باشد. - برایش چنین روزی را آرزو می‌کنیم.

ف - ن



ROYAL

فروشگاه رویال

مفتخر است رسیدن سفارش
مخصوص پارچه‌های پشمی
انگلیسی و هم چنین آمادگی
کلکسیون ۶۹ - ۱۹۶۸ لباس
های دوخته‌ی خود را که
مشمول بر انواع و اقسام جدید
ترین مدل‌های کت‌های
اسپرتی - کت و شلوار - و
پالتوها میباشد با اطلاع
مشتریان محترم برساند .





نامرکه می‌شناسید و پان اطمینان دارید



در زمستان سرد

جائی دلچسب تر از گوشه دنج

خانه شما نیست.

هر زمستان در کنار گرمای مطبوع

بخاری



و در کنار آن‌فکّه دوست می‌دارید

هر لحظه را بخوشی بگذرانید!

